



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عظیم صابری

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

سیری در آثار
علامہ سید محمد حسین طهرانی

سید محمود ہاشمی نصاب
شیخ شعیب خاندانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیري در آثار علامه سيد محمد حسين طهراني

نویسنده:

سيد محمود هاشمی نسب

ناشر چاپي:

دليل ما

ناشر دیجیتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی
۹	مشخصات کتاب
۱۰	فهرست مطالب
۱۵	انگیزه نگارش
۱۷	بخش اول: آراء سیاسی
۱۷	اشاره
۱۸	نظر علامه طهرانی درباره مقام معظم رهبری دامت برکاته
۱۸	گزارش های تاریخی:
۱۸	۱- ادعای راهنمایی رهبر کبیر انقلاب اسلامی
۱۹	۲- ادعای نقش اساسی در شکل گیری قیام پانزده خرداد چهل و دو
۲۱	۳- ادعای نجات جان بنیانگذار جمهوری اسلامی
۲۵	اعتراض به استعمال لفظ امام در مورد بنیانگذار جمهوری اسلامی
۲۷	قسمتی از اعتراضات به پیش نویس قانون اساسی
۳۰	بخش دوم: بررسی داستان ها و حکایت ها
۳۰	اشاره
۳۱	جناب آقای حداد (استاد علامه طهرانی)
۳۱	شغل استاد
۳۲	مدت تلمذ علامه طهرانی در نزد آقای حداد
۳۳	میزان تحصیلات استاد
۳۳	اشاره
۳۶	۱-اعتراض آقای حداد به مسائل حج
۳۸	۲-شرط امر به معروف و نهی ازمنکر از نظر آقای حداد
۴۰	۳-لعن از نظر آقای حداد

۴۴	۴-شادی آقای حدّاد در روز عاشورا
۴۸	گریه شدید آقای حدّاد در فراق علامه طهرانی
۴۹	عدم تفاوت میان بهشت و دوزخ
۵۱	سفارش به کتمان سز و عدم عمل به آن
۵۴	تسلیم و بی‌اختیاری در برابر خدا و موت اختیاری
۵۴	نظارت بر ذرات کائنات و فراموشی در امور ضروری
۵۷	مقام فناء و بقاء
۶۰	فناء و بقاء یا مقام خدایی
۶۳	حقیقت ولایت از نظر علامه طهرانی
۶۴	چه کسانی به مقام فناء و بقاء رسیده‌اند؟
۶۷	آقای حدّاد مافوق افق بود
۶۸	ولایت جناب آقای حدّاد
۷۰	حجّیت قول و فعل آقای حدّاد
۷۱	اطاعت تامّ و تسلیم محض در مقابل استاد
۷۶	مربدان افراطی
۷۷	گفتار متعارض درباره استاد طریق
۷۹	گزارش متعارض با تاریخ معتبر
۸۱	بخش سوّم: آراء معارفی
۸۱	اشاره
۸۲	کشف و شهود بهترین روش
۸۵	گفتار متعارض درباره عقل
۸۶	گفتار متعارض درباره فلاسفه
۸۹	وحدت شخصی وجود
۹۶	تمامی محسوسات عالم پوچ و باطل است.
۱۰۳	مستند نظریه وحدت شخصی وجود
۱۰۷	حکم به شرک همه مسلمین

- ۱۰۹ ----- فرق بین عقیده نصاری و نظریه وحدت شخصی وجود
- ۱۱۲ ----- بت پرستی و طهارت همه نجاسات
- ۱۱۳ ----- معرفت تفصیلی ذات حق تعالی
- ۱۱۷ ----- گفتار متعارض درباره بایزید و حلاج
- ۱۱۹ ----- گفتار متعارض در تشبیه خالق تعالی به مخلوقات
- ۱۲۲ ----- گفتار متعارض درباره نظریه تشکیک در وجود
- ۱۲۳ ----- گفتار متعارض در باب امامت
- ۱۲۶ ----- گفتار متعارض در مسأله جبر و اختیار
- ۱۲۷ ----- گفتار متعارض درباره سقوط تکالیف شرعیه از صوفیان
- ۱۳۰ ----- شیطان مأمور مطیع خدا
- ۱۳۱ ----- ملاصدرا و سبزواری به مقام اعلای عرفان نرسیده اند
- ۱۳۳ ----- تصوف شرط إفتاء و قضاء و حکومت
- ۱۳۵ ----- مبنای روایی و عدم عمل به آن
- ۱۳۹ ----- دلیل تزکیه نفس
- ۱۴۰ ----- علم فقه بدون العلوم
- ۱۴۱ ----- جواب آیه الله العظمی میلانی (ره) به علامه طهرانی
- ۱۴۴ ----- گفتار متعارض در تصوف همه علماء
- ۱۴۵ ----- اقوال علماء در ردّ صوفیه
- ۱۵۶ ----- حجیت قول فقیه درپاره ای از موضوعات
- ۱۵۷ ----- اخلاق عملی در برخورد با منتقدین
- ۱۵۹ ----- اهانت به اعاضم علماء
- ۱۶۲ ----- بخشی از علل مخالفت فقهاء با صوفیه
- ۱۷۱ ----- توجیهاتی درباره ابن عربی
- ۱۸۲ ----- ادله ی تشیع ابن عربی و پاسخ آن
- ۱۹۰ ----- گفتار متعارض درباره ابن عربی
- ۲۰۱ ----- بخش چهارم: نگاهی به کتاب نور مجرد (یادنامه علامه طهرانی)

۲۰۱ اشاره
۲۰۲ توصیف علامه طهرانی در کتاب نور مجرد
۲۰۷ اشتراک مشایخ صوفیه بائمه مومنین (علیهم السلام) در کمالات
۲۱۲ ادعای وصول به مقام امیرالمومنین (علیه السلام)
۲۱۲ اشاره
۲۱۴ ۱- اطاعت مطلقه از مرشد صوفی مانند امامان معصوم (علیهم السلام):
۲۱۶ ۲- ترجیح حکم مرشد بر حکم شرعی
۲۱۸ ۳- لزوم محبت تام به مرشد صوفی
۲۱۹ ۴- بی نیازی از امام زمان (علیه السلام)
۲۲۰ فرق بین مشایخ صوفیه و امامان معصوم (علیهم السلام)
۲۲۳ دلیل نقلی فناء
۲۳۲ بطلان توحید عامه مردم
۲۳۳ انتفاء اسناد عذاب به خداوند
۲۳۴ گفتار متعارض در لزوم استاد
۲۳۷ اطلاع جناب آقای انصاری از لوح محفوظ
۲۳۸ کتمان مقامات معنوی
۲۴۰ ابراز مقامات معنوی
۲۴۳ کرامات
۲۴۴ جدا از مؤمنین
۲۴۴ نسبت فعل خود به خدا
۲۴۶ نماز به سمت حضرت رضا (علیه السلام)
۲۴۷ لزوم درس خواندن و استثناء آقای حدّاد
۲۴۹ اهانت به منتقدین
۲۵۰ لقب علامه در خواب
۲۵۲ فهرست مأخذ:
۲۵۶ درباره مرکز

سرشناسه: هاشمی نسب، سید محمود، 1353 -

عنوان و نام پدیدآور: سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی / سید محمود هاشمی نسب، شعیب حدادی.

مشخصات نشر: تهران: دلیل ما، 1399.

مشخصات ظاهری: 232 ص.؛ نمونه؛ 21/5×14/5 س م.

شابک: 350000 ریال: 7-186-442-600-978

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: این کتاب در سال 1399 تجدید چاپ شده است.

یادداشت: کتابنامه: ص. [229] - 232؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: حسینی طهرانی، سید محمد حسین، 1305 - 1374 -- نقد و تفسیر

موضوع: مجتهدان و علما -- ایران -- نقد و تفسیر

موضوع: 'Ulama -- Iran -- Criticism and interpretation'

شناسه افزوده: حدادی، شعیب، 1359 -

رده بندی کنگره: BP55/3

رده بندی دیویی: 297/998

شماره کتابشناسی ملی: 5931101

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فاپا

فهرست مطالب

انگیزه نگارش.....	۷
بخش اول: آراء سیاسی.....	۹
نظر علامه طهرانی درباره مقام معظم رهبری دامت برکاته.....	۱۰
گزارش های تاریخی.....	۱۰
ادعای راهنمایی رهبر کبیر انقلاب اسلامی.....	۱۰
ادعای نقش اساسی در شکل گیری قیام پانزده خرداد چهل و دو.....	۱۱
ادعای نجات جان بنیانگذار جمهوری اسلامی.....	۱۳
اعتراض به استعمال لفظ امام در مورد بنیانگذار جمهوری اسلامی.....	۱۷
قسمتی از اعتراضات به پیش نویس قانون اساسی.....	۱۹
بخش دوّم: بررسی داستان ها و حکایت ها.....	۲۲
جناب آقای حدّاد (استاد علامه طهرانی).....	۲۳
شغل استاد.....	۲۳
مدّت تلمذ علامه طهرانی در نزد آقای حدّاد.....	۲۴
میزان تحصیلات استاد.....	۲۵
۱- اعتراض آقای حدّاد به مسائل حجّ.....	۲۸
۲- شرط امر به معروف و نهی از منکر از نظر آقای حدّاد.....	۳۰
۳- لعن از نظر آقای حدّاد.....	۳۲
۴- شادی آقای حدّاد در روز عاشورا.....	۳۶
گریه شدید آقای حدّاد در فراق علامه طهرانی.....	۴۰
عدم تفاوت میان بهشت و دوزخ.....	۴۱

۳	سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی
۴۳	سفارش به کتمان سرّ و عدم عمل به آن.....
۴۶	تسلیم و بی اختیاری در برابر خدا و موت اختیاری.....
۴۶	نظارت بر ذرات کائنات و فراموشی در امور ضروری.....
۴۹	مقام فناء و بقاء.....
۵۲	فناء و بقاء یا مقام خدایی.....
۵۵	حقیقت ولایت از نظر علامه طهرانی.....
۵۶	چه کسانی به مقام فناء و بقاء رسیده اند؟.....
۵۹	آقای حداد مافوق افق بود.....
۶۰	ولایت جناب آقای حداد.....
۶۲	حجیت قول و فعل آقای حداد.....
۶۳	اطاعت تامّ و تسلیم محض در مقابل استاد.....
۶۵	خود ستایی.....
۶۸	مریدان افراطی.....
۶۹	گفتار متعارض درباره استاد طریق.....
۷۱	گزارش متعارض با تاریخ معتبر.....
۷۳	بخش سوّم: آراء معارفی.....
۷۴	کشف و شهود بهترین روش.....
۷۷	گفتار متعارض درباره عقل.....
۷۸	گفتار متعارض درباره فلاسفه.....
۸۱	وحدت شخصی وجود.....
۸۸	تمامی محسوسات عالم پوچ و باطل است.....

سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی	۴
مستند نظریه وحدت شخصی وجود.....	۹۵
حکم به شرک همه مسلمین.....	۹۹
فرق بین عقیده نصاری و نظریه وحدت شخصی وجود.....	۱۰۱
بت پرستی و طهارت همه نجاسات.....	۱۰۴
معرفت تفصیلی ذات حق تعالی.....	۱۰۵
گفتار متعارض درباره بایزید و حلاج.....	۱۰۹
گفتار متعارض در تشبیه خالق تعالی به مخلوقات.....	۱۱۱
گفتار متعارض درباره نظریه تشکیک در وجود.....	۱۱۴
گفتار متعارض در باب امامت.....	۱۱۵
گفتار متعارض در مسأله جبر و اختیار.....	۱۱۸
گفتار متعارض درباره سقوط تکالیف شرعی از صوفیان.....	۱۱۹
شیطان مأمور مطیع خدا.....	۱۲۲
ملاصدرا و سبزواری به مقام اعلاى عرفان نرسیده‌اند.....	۱۲۳
تصوّف شرط إفتاء و قضاء و حکومت.....	۱۲۵
مبنای روایی و عدم عمل به آن.....	۱۲۷
دلیل تزکیه نفس.....	۱۳۱
علم فقه أدون العلوم.....	۱۳۲
جواب آیه الله العظمی میلانی (ره) به علامه طهرانی.....	۱۳۳
گفتار متعارض در تصوّف همه علماء.....	۱۳۶
اقوال علماء در ردّ صوفیه.....	۱۳۷
حجّیت قول فقیه در پاره ای از موضوعات.....	۱۴۸

۱۴۹.....	اخلاق عملی در برخورد با منتقدین
۱۵۱.....	اهانت به اعظام علماء.....
۱۵۴.....	بخشی از علل مخالفت فقهاء با صوفیه.....
۱۶۳.....	توجیهاتی درباره ابن عربی.....
۱۷۴.....	ادله ی تشیع ابن عربی و پاسخ آن.....
۱۸۲.....	گفتار متعارض درباره ابن عربی.....
۱۸۸.....	عقاید علامه طهرانی از نظر مراجع عظام.....
۱۹۳.....	بخش چهارم: نگاهی به کتاب نور مجرد (یادنامه علامه طهرانی).....
۱۹۴.....	توصیف علامه طهرانی در کتاب نور مجرد.....
۱۹۹.....	اشتراک مشایخ صوفیه با ائمه مصومین علیهم السلام در کمالات.....
۲۰۴.....	ادعای وصول به مقام امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۲۰۶.....	۱- اطاعت مطلقه از مرشد صوفی مانند امامان معصوم علیهم السلام.....
۲۰۸.....	۲- ترجیح حکم مرشد بر حکم شرعی.....
۲۱۰.....	۳- لزوم محبت تام به مرشد صوفی.....
۲۱۱.....	۴- بی نیازی از امام زمان <small>علیه السلام</small>
۲۱۲.....	فرق بین مشایخ صوفیه و امامان معصوم علیهم السلام.....
۲۱۵.....	دلیل نقلی فناء.....
۲۲۴.....	بطلان توحید عامه مردم.....
۲۲۵.....	انتفاء اسناد عذاب به خداوند.....
۲۲۶.....	گفتار متعارض در لزوم استاد.....
۲۲۹.....	اطلاع جناب آقای انصاری از لوح محفوظ.....

۶	سیری در آثار علامه سید محمد حسین طهرانی
۲۳۰	کتمان مقامات معنوی.....
۲۳۲	ابراز مقامات معنوی.....
۲۳۵	کرامات.....
۲۳۶	جدا از مؤمنین.....
۲۳۶	نسبت فعل خود به خدا.....
۲۳۸	نماز به سمت حضرت رضا <small>علیه السلام</small>
۲۳۹	لزوم درس خواندن و استثناء آقای حداد.....
۲۴۱	اهانت به منتقدین.....
۲۴۲	لقب علامه در خواب.....
۲۴۴	فهرست مآخذ.....

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين و لعنة الله علي أعدائهم اجمعين

برحسب آيات قرآن و احاديث اهل البيت (عليها السلام)، نجات و سعادت بشر مرهون دو امر است:

1- ايمان و عقیده صحيح

2- اعمال صالح و شايسته⁽¹⁾

تلاش پیامبران عظیم الشان و امامان معصوم (عليهم السلام) و به تبعیت از آنان علمای وارسته ي دين در طول تاريخ بشریت براي تبیین عقیده صحيح بوده است که در این راه هر گونه زحمت و رنجی را بر خود هموار نمودند.

آنان براي شناساندن عقاید حقيقي و ابطال باورهاي نادرست از هیچ کوششي دریغ نورزیدند.

ما نیز در راستای حرکت آنان تصمیم به گردآوری نوشتار حاضر گرفتیم زیرا که بیان حقایق و نشان دادن سره از ناسره در باب اعتقادات، تکلیفی عقلي و شرعي است

در سالهای اخیر یکی از کسانی که در نشر و ترویج مسلک صوفیه سعی فراوانی نمود علامه سید محمد حسین طهرانی است.

ایشان از پایه گذاران تصوف در حوزه علمیه مشهد می باشند که با تألیفات و آثار خود عده ای از طلاب و دانشجویان علوم دینی و گروهی از مردم عادی را جذب عقاید صوفیه نمود.

ص: 7

1- الذین امنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب . الرعد: 29

بعد از درگذشت وي گروهی از مریدانشان با جدیت، دیدگاه های ایشان را گسترش دادند و در حوزه کهن خراسان شعبه ای خاص با عنوان عرفان تأسیس کرده و جمعیت قابل توجهی از طلاب مبتدی و مردم عامی را در مسیر تصوّف قرار دادند.

از این رو کتب و آثار علامه طهرانی را مورد مطالعه قرار دادیم و نقطه نظراتشان را از میان صدها صفحه جدا ساخته و در معرض دید علاقه مندان گذاردیم تا کسانی که قصد حرکت در مسیرشان را دارند با بصیرت و بینش کامل در این راه قدم بردارند چرا که تذکر به اشکالات آراء کسی که رهبری اعتقادی جماعتی را بر عهده گرفته وظیفه هر شخصی است که توان بیان آن را دارا است.

نوشتار حاضر در چهار بخش نظریات علامه طهرانی را مطرح می نماید:

1- آراء سیاسی

2- بررسی داستان ها و حکایت ها

3- آراء معارفی

4- نگاهی به کتاب نور مجرّد (یادنامه علامه طهرانی)

ص: 8

بخش اول: آراء سياسي

اشاره

ص: 9

نظر علامه طهرانی درباره مقام معظم رهبری دامت برکاته

ایشان می نویسند: «بعد از رحلت آیه الله خمینی که عنوان رهبری به جناب آقای حاج سید علی خامنه ای سپرده اند: در اینجا هم بایستی ما وظیفه خودمان را بدانیم چون بدون اشکال از این به بعد عنوان تقلید از عنوان حکومت جدا شد یعنی دیگر جناب آقای خامنه ای مرجع تقلید مردم نیستند، زیرا بدون شک در تقلید عنوان اعلیّیت لازم است اما در حکومت هم اگر چه اعلیّیت لازم است ولی چون به حسب جهاتی نتوانستند اعلیّیت فقهی را با قدرت رهبری در یک فرد جمع کنند و شخصی از نقطه نظر استنباط مدارک فقهیه و دینیّه اعلم از همه، و از جهت قدرت رهبری مردم هم بهترین مردم و با کفایت ترین و بصیرت دارترین مردم امروز باشد پیدا کنند لذا تفکیک پیدا شد»⁽¹⁾

گزارش های تاریخی:

1- ادعای راهنمایی رهبر کبیر انقلاب اسلامی

علامه طهرانی مطلبی را مطرح می نمایند با عنوان «پیشنهادات مؤلف به آیه الله خمینی»

می نویسند «بنده یک کاغذ خیلی مفصل برای ایشان (بنیانگذار جمهوری اسلامی) نوشتم که زن در اسلام مقام بزرگی دارد و خودتان هم معتقدید و می دانید تعبیر به اینکه اسلام زن را محروم کرده است صحیح نیست شما باید بگوئید: اسلام به زن حق داده است حجاب حق زن است یعنی اسلام به زن اجازه داده تا حجاب

ص: 10

1- وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام ص 111

داشته باشد و صورت خود را از مرد نامحرم بپوشاند نه اینکه حقّ اولیه زن بی حجابی است و اسلام که گفته حجاب داشته باشد خواسته است او را از حقّش منع کند...

چرا این تعبیر را نکنیم که اسلام به زن حقّ اولیه اش را برگردانده است؟ از آن به بعد دیگر اعلامیه های آیه الله خمینی تغییر کرده و در هیچ یک از آنها نظیر این جهات دیده نمی شد.

مسأله دیگر تعبیر لفظ (روحانیون) بود. ایشان گفتند: روحانیون چنین، روحانیون چنان، ما مفصل با ایشان صحبت کردیم که اصلاً لفظ روحانیون مال نصاری است و آنها کشیش ها را پدر روحانی خود می دانند خلاصه اینکه لفظ روحانی از ناحیه استعمار است که با آن تفکیک سیاست از روحانیت است ... بزرگان و علماء بنام علماء و فقها هستند شما بهتر است چنین تعبیرهایی داشته باشید و ایشان هم از آن به بعد در تمام اعلامیه ها می فرمودند: علمای اسلام و فقهای اسلام و امثال آن البته موضوعات خیلی زیاد است بیش از اینهاست»⁽¹⁾

2- ادعای نقش اساسی در شکل گیری قیام پانزده خرداد چهل و دو

علامه طهرانی می نویسند: «بعد از نماز مغرب و عشاء و افطار رفتیم منزل آیه الله خمینی و از اینطرف و آن طرف گفتگو کردیم که بالاخره حالا که چه شد؟ حالا چه می خواهید بکنید؟»

ص: 11

گفتند شما می گوئید ما چکار کنیم؟ بله چکار کنیم من عرض کردم خوب حالا که آنها آمده اند و فشار آورده اند و کارهایشان تمام شد ما نباید بنشینیم همان طور که آنها نقشه ای کشیدند، ما هم باید از یک راه دیگر وارد شویم این که نمی شود.

گفتند: شما بگوئید چکار کنیم؟ گفتم ... شما مشغول شوید انشاءالله مردم هم کمک می کنند ... گفتند: خوب شما بگوئید من چه قسمی اعلامیه بنویسم؟ نظر ایشان این بود که اولاً باید به تربیت و تهذیب روحانیون پرداخت و سپس به تربیت و تعلیم مردم و می فرمودند: تا کار روحانیت سر و سامان نگیرد و روحانیون مهذب نشوند نمی توان مردم را ترغیب و تحریص نمود.

من گفتم: شما اعلامیه را بعنوان مسلمانها بنویسید که: ای مسلمانها شما که اهل این مملکتید بیاید و قیام کنید شما نویسید روحانیون چنین و چنان، روحانیونی که الان ما داریم من و شما می دانیم که بعضی از آنها فاسد هستند ... شما نمی توانید الان روحانیون را اصلاح کنید بعد بروید سراغ دیگران...

آیه الله خمینی گفتند: پس چه کنیم؟ گفتم: شما اعلان عمومی بدهید بگوئید ای مسلمانها ای زنها ای مردها هر مسلمانی که خود را مسلمان میدانند این ندا بگوش او می رسد و حرکت می کند شما از کجا می دانید افراد گنهکار از آن گونه روحانی بخدا نزدیکتر نباشد؟ ... شما ندا را به نام اسلام بلند کنید همه پشتیبان شما هستند و ما هم کمک می کنیم و الان شما شاخص هستید. مردم به این ندا هم پاسخ می دهند

و می آیند زیر این پرچم آری نزدیک دو ساعت گفتگویی ما طول کشید ... با آیه الله خمینی صحبتها تا حدود 11 شب طول کشید و بعد بلند شدیم و خداحافظی کردیم و ایشان هم بحمدلله کم کم مشغول شدند تا آن قضیه مدرسه فیضیه پیش آمد

و ایشان آن خطابه خیلی عجیب و تاریخی را در مدرسه فیضیه ایراد کردند سخنران قبل از خطابه را ما از طهران فرستادیم. او از اقوام ما بود و الان هم حیات دارد و او هم نطق کوبنده ای کرد و بعد از سخنرانی مخفی شد»⁽¹⁾

3- ادعای نجات جان بنیانگذار جمهوری اسلامی

علامه طهرانی در کتاب وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام می نویسد:

«تلاش شدید مؤلف برای آزادی آیه الله خمینی از زندان طاغوت: بالاخره آیه الله خمینی را آوردند برای زندانی و ما دیدیم خوب چه کنیم؟ حالا باید چکار کنیم؟ ما از این مرد حمایت کردیم و تمام کارهای ایشان با مشورت ما بوده و خلاصه با معیت بوده و الان بردند و ما باید برای خلاصی ایشان تا آخرین مرحله و با تمام قدرت و توان کار کنیم.

خانه ما در آن وقت تلفن نداشت لذا برخاستم آمدم در منزل یکی از اقوام که تلفن بود و شروع کردم به تلفن کردن، فقط و فقط کارم آن روز تا شب تلفن کردن بود و به هر جایی که فکر کنید

چون در طهران اینطور تصمیم گرفتیم که علمای طهران همه در یک جا جمع بشوند و بروند خودشان را به شهربانی معرفی کنند و بگویند که آیه الله خمینی تنها

نیست ما همه با او هستیم هر جرمی که او دارد ما هم با او هستیم او تنها نیست ما همه با هم دیگر یکی می باشیم حالا این علما را باید جمع کنیم لذا بعضی ها را که

ص: 13

تلفن نداشتند با فرستادن افراد خبر کردیم و بعضی ها هم که تلفن داشتند شروع کردیم به تلفن کردن به آنها...

بنا شد حدود ساعت 10 صبح فردا 13 محرم همه جمع بشویم و برویم برای شهربانی و بنده هم باید بمانم و آخر بروم بدانها ملحق شوم چون تمام این کارها، تمام این نقشه کشی ها زیر سر بنده بود.

فردا صبح این آقایان همه جمع می شوند... ما دیگر آماده بودیم که برویم معلوم نبود که چه وقت برمی گردیم اصلا برمی گردیم یا برنمی گردیم؟ ما هم گفتیم که حمام را در آن منزل گرم کردند که برویم غسل هم بکنیم که اگر رفتیم و ما را هم تیرباران کردند با حال انابه و توبه به سوی حضرت حق تعالی باشد غسلی را کرده باشیم...

بله ما دیگر آماده حرکت بودیم که یک مرتبه خبر آوردند که از طرف شهربانی آمده اند و تمام آقایانی را که منزل آقای حاج سید آقای خلخالی اجتماع کردند گرفتند و بردند شهربانی ...

بالاخره آیه الله خمینی را بردند برای عشرت آباد و این کار ما بجائی نرسید اما فقط کاری را که کرد این بود که از اعدام سریع و محاکمه صحرائی آیه الله خمینی جلوگیری شد ... ما دیدیم این هم که نمی شود ما بنشینیم ایشان را اعدام کنند؟ این که نمی شود خلاصه مطلب آنچه در توان بود به کار برده شد بر اینکه ایشان را از اعدام خلاص کنیم»⁽¹⁾

ص: 14

عَلَّامَه طهراني مي نويسند: «دعوت مؤلف از علمای سراسر کشور جهت تثبيت مقام مرجعيت براي آية الله خميني: باري اينها تصميم جدّي داشتند براي اعدام آية الله خميني... ما ديديم که چکار بايد بکنيم که ايشان را از اعدام خلاص کنيم؟... گفتند فقط يک راه است و بس و آن اين است که ايشان به مرجعيت مسلمين شناخته بشوند زيرا که طبق قانون، مرجعيت مصونيت دارد، و اگر به مرجعيت شناخته بشوند از نقطه نظر قانون، دستگاه و ساواک نمي توانند حکم کنند.

گفتيم: حالا- مرجعيت را چه قسم براي ايشان ثابت کنيم... گفتيم تمام علماء ايران از تمام شهرستانها از هر جايي آن عالم درجه اولش بيايند در طهران، و در مجلسي با همدیگر اجتماعي داشته باشند و همگي تصويب کنند که آية الله خميني مرجع است. لذا کاغذ نوشتيم به همه نقاط به آية الله ميلاني در مشهد به آية الله صدوقي در يزد... به آية الله خادمي و آية الله حاج آقا رحيم ارباب و شمس آبادي در اصفهان و ... اينها همه آمدند و از ساير شهرستانها همه به همين منوال تدريجا آمدند يک ماه تقريبا اينها در طهران ماندند. و بالاخره آقایان علماء بعد اللتيا و اللتي امضاء کردند که آية الله خميني مرجع است. مرجعيت آية الله خميني ديگر نگذاشت آنها به مرام و مقصد خود برسند»(1).

نکته اي که در گزارش دوم قابل توجه است اين است که عَلَّامَه طهراني مدّعي اند که رهبر کبير انقلاب قبل از قيام پانزده خرداد سه مرتبه به عَلَّامَه طهراني مي فرمائيد: چکار کنم و در مرتبه ديگر فرموده اند چه قسم اعلاميه بنويسم؟

ص: 15

ولی در سال 42 علامه طهرانی نه در حوزه علمیه تدریسی داشته اند و نه تألیفی منتشر کرده بودند تا بگوئیم شخصیت شناخته شده و از علماء موجّه محسوب می شده اند.

سنّ ایشان در آن تاریخ حدود سی و هشت سال بوده(1)

با این حال چگونه می توان پذیرفت رهبر کبیر انقلاب با وجود علماء برجسته در آن عصر، ایشان را مورد مشاوره قرار دهند و در یک جلسه 4 مرتبه از ایشان کسب رأی و نظر کنند؟! شأن رهبر فرزانه انقلاب برتر و والاتر از آن است که این گونه عمل نمایند.

و اما گزارش سوم - که علامه طهرانی مدّعی شدند که باتلاش و کوشش ایشان رهبر کبیر انقلاب اسلامی رهایی پیدا کردند قابل تاقل است زیرا تمام وقایع و حوادث تاریخ انقلاب را مرکز اسناد انقلاب اسلامی توسط متخصصان تاریخ ثبت و ضبط کرده است اگر به کتب منتشر شده آن مرکز مراجعه نمائید و وقایع سال چهل و دو را مورد مطالعه قرار دهید جریانات به گونه دیگری بیان شده است. مراجعه نمائید به کتاب (تاریخ قیام 15 خرداد به روایت اسناد جلد اول ص 554 و جلد دوم ص 36) تألیف جواد منصور. انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

در هر حال در آثار علامه طهرانی ادّعاهایی مطرح شده که در تاریخ انقلاب موجود نیست مانند اینکه می نویسند: «یکی از پیشنهادات ما به آیه الله خمینی همین سپاه پاسداران بود، البته نه به نام سپاه، چون سپاه آنوقت نبود بلکه به نام (جمعیت مقاومت ملی) بنده عرض کردم: به این ارتش که الان شکست خورده و رئیس اش آقای فلان سرلشکر است اعتماد نکنید اینها هم آنطرفی هستند بلکه

ص: 16

1- در زندگینامه علامه طهرانی نوشته شده که ایشان متولّد 1345 قمری است و سال 42 شمسی برابر با سال 1383 قمری بوده است بنابراین سنّ ایشان در سال قیام پانزده خرداد سی و هشت سال بوده است. در کتاب آیت نور، تاریخ ولادتشان ذکر شده است

فوراً یک جبهه ای از خود مردم تشکیل بدهید بنام مقاومت ملی مرحوم شهید حاج شیخ مرتضی مطهری هم حیات داشتند و گفتند 10 هزار نفر از جوان ها را معین کرده اند تا بخرج دولت فنون نظامی را یاد بگیرند که ده هزار نفر دیگر هم باید به آنها اضافه بشوند که این جمعیت بعداً به سپاه پاسداران نامگذاری شد به همین وضعی که می بینید و اگر سپاه نبود در همین جنگ ایران و عراق، بکلی مملکت از دست می رفت»⁽¹⁾

اعتراض به استعمال لفظ امام در مورد بنیانگذار جمهوری اسلامی

علاّمه طهرانی در این رابطه می نویسد: «چگونه ایشان لقب امام را برای خود پذیرفتند و تلقی به حسن قبول فرمودند، و از اولین سرودی که در فرودگاه مهرآباد طهران در پیشواز مقدمشان (خمینی ای امام) قرائت شد تا آخرین لحظه حیات این را پسندیدند؟! »

آیا برای این جهت بوده است که فعلاً که حکومت مسلمین در قبضه ایشان است لهذا امام مسلمین هستند اینکه با منطق شیعه و حیات امام زمان که بر او و بر همه سیطره و ولایت دارد جور در نمی آید.

آیا برای این جهت بوده است که نظریه شان در ولایت فقیه، بعینه به مثابه ولایت امام است؟ باز هم بر فرض قبول این نکته، عنوان امام را در برابر امام زمان به خود دادن و در برابر وجود آن حضرت و استمداد از فیوضات ظاهریه و باطنیه او این معنی تمام نمی شود چه منافات دارد که ولیّ فقیه در مقدار ولایت و در سعه

ص: 17

محدوده امارت خویشتن به اندازه ولایت امام باشد ولی معذک نائِب از او باشد، نه خود او، مگر محال است نیابت نائِبی به قدر منوب عنه باشد؟!

بالجمله ما تا به حال از سرّ و حقیقت این مطلب سر در نیاورده ایم ولی چون در مقام بیان و معرفی مکتب می باشیم نمی توانیم از این مطلب درگذریم و آن را نادیده بگیریم، حالا از اطلاق لفظ امام در زمان حیات آن مرحوم گذشته، بعد از ممات نیز می خواهند از این لقب سوء استفاده کنند، و به گفتار وی ابدیت ببخشند و فتاوی و آراء او را جاودانی کنند، این طرز و مشی غلط است»⁽¹⁾

در موضع دیگری می نویسند: «امروزه در کتابهای درسی بچه ها می نویسند: امامان دوازده نفرند و امام دوازدهم زنده و غائب است و از طرفی می نویسند: (امام خمینی) چنین و چنان. چند بار این بچه ها از خود من پرسیده اند که امامان دوازده نفرند غلط است باید نوشت سیزده نفر و حقاً من در جواب آنها فرو مانده

ام امروز قبر آیه الله خمینی قدس سرّه را با تشکیلات و صحن و رواق و مسجد و کتابخانه و غیرها می سازند اینها مهمّ نیست و نگران کننده نیست. جای نگرانی آنجاست که خدای ناکرده یک زیارت نامه مفصل بنویسند و به عنوان (امام) و با نام و نشان (امام امت) بدانجا نصب کنند. و آن امام نیز در ردیف و در میزان حضرت امام رضا (علیه السلام) قرار گیرد. و این مطلب برای نسل آینده تاریخ تشیّع را عوض کند»⁽²⁾

ص: 18

1- امام شناسی ج 18 ص 221 و 222

2- همان ج 18 ص 230 - 231

«... باري سخن در لقب آية الله خميني قدس سرّه به امام امت بود، روشن شد که اين معني، معني لغوي يعني پيشوا و رهبر نمي باشد، بلکه به معني امام است و گرنه چرا به رهبر فعلي انقلاب حضرت آية الله خامنه اي امام نمي گویند؟ مگر او پيشوا و رهبر نيست؟ آنان مي خواهند به آية الله خميني صبغه امامت دهند و لفظ امام يا امام امت را برگزيده اند آيا لفظ امام امت يا لفظ امام زمان تفاوتي ندارد؟ اما چون امام زمان لفظي است که در اذهان به ذهن مي زند و انصرافش به امام زمان بيشتري است، لفظ امام امت را به جاي آن برگزيده اند»⁽¹⁾

نکته قابل توجه اين است که علاّمه طهراني استعمال لفظ امام در مورد رهبر کبير انقلاب را، مورد اشکال قرار مي دهند ولي در باره خودشان مدّعي اند که به مقام اميرالمومنين (عليه السلام) رسیده اند. مي گویند: «تسلّط من بر نفوس مثل تسلّط اميرالمومنين است و از خير و شرّ نفوس مطّلع و آگاهم... من در خودم صفات اميرالمومنين را مي بينم»⁽²⁾

قسمتي از اعتراضات به پيش نويس قانون اساسي

1- «... در فلسفه هاي مادّي، يا در قوانين غربي که از روح توحيد اسلامي بهره اي ندارند مراکز تصميم گيري از کثرت شروع مي شود، يعني افکار و اوهام عامه مردم گر چه در نهايت ضعف باشند، فقط به ملاک اکثريت حقّ تعيين سرنوشت و تصميم گيري در امور و حاکميت خود را دارند.

ص: 19

1- نور مجرد ص 233

2- همان ص 329

در این فلسفه ها حکومت بر اساس انتخاب بوده و کیفیت آن به مشروطه سلطنتی، یا به جمهوری، یا به بعضی از انحاء دیگر، تقسیم می شود بنابراین جمهوری بدین طرز رأی گیری و انتخاب اکثریت قسیم و نظیر مشروطه از قالبهای غربی است و با روح اسلام سازگار نیست»⁽¹⁾

2- «اگر جمهوری اسلامی را با این اصول وارده در پیش نویس بپذیریم، تحقیقا ثمرات انقلاب را ضایع و خون جوانان عزیز را به هدر داده ایم. جوانان ما به ندای اسلام حرکت کردند و برای برقراری حکومت اسلام قیام نمودند... در اینصورت خونبهای آنان برقراری حکومت عدل و توحید اسلام است.

در این جمهوری اسلامی باید تمام ضوابط اسلام مراعات شود و نام جمهوریت چیزی بر محتوای دولت و حکومت نیافزاید...

رئیس جمهور که دارای شخصیت اول است، باید جامع تر و کامل ترین و روشن بین ترین و پارساترین افراد از فقهای امت باشد، اوست که قوای سه گانه مقتنه و قضائیه و مجریه در وجود او ادغام شده و از او به مصادرامور و حکام ترشح می کند.

تفکیک مقام فقاہت از ریاست جمهوری عملا التزام به تفکیک روحانیت از سیاست است در منطق اسلام حاکم شرع مطاع ریاست مطلقه بر امت دارد سپردن ریاست جمهوری را به افرادی که دارای چنین مقامی نباشند إعطاء قدرت بدست غیر واجدین این مقام است، و اشتباهاتی که صورت می گیرد از عدد بیرون و با هزار ضابطه و قانون این قدرت عنان گسیخته را نمی توان مهار کرد»

ص: 20

3- «مجلس شورا همان طور که از اسم آن پیدا است و از قرآن مجید گرفته شده برای مشورت است نه برای قانون گذاری، عنوان مجلس تقنینیه به آن دادن از اغلاط است...»

این موهبت الهی را که دقیق ترین مراحل سعادت و کمال امت را در دست دارد بدست افراد غیر فقیه سپردن و آنها را در قانون گذاری اختیار دادن و سپس بوسیله شورای نگهبان کنترل نمودن بعینه مانند سپردن مقام تعلیم در کلاس درس است بدست یکی از شاگردان غیر وارد و سپس استاد کلاس را برای نگهبانی او گماشتن، این طرز مشی مستقیم نیست و مرارت‌هایی ببار می آورد»⁽¹⁾

ص: 21

1- وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام ص 116

جناب آقاي حدّاد (استاد علامه طهراني)

علامه طهراني در وصف استاد خویش مي نويسند: «الحدّاد

و ما ادراك ما الحدّاد؟! اين مرد بقدري عظيم و پرمایه بود که لفظ عظمت براي وي کوتاه است بقدري وسيع و واسع بود که عبارت وسعت را در آنجا راه نیست، بقدري متوغّل در توحيد و مندک در ذات حقّ متعال بود که آنچه بگوئيم و بنويسيم فقط اسمي است و رسمي، و او از تعيّن خارج و از اسم و رسم بيرون بود ... ايشان قابل توصيف نیست. من چه گويم درباره کسيکه به وصف در نمي آيد نه تنها لايوصف بود بلکه لايدرک و لايوصف بود نه آنکه يدرک و لايوصف بود»⁽¹⁾

«... ايشان به قلم در نمي آيد و در خامه نمي گنجد او شاهباز بلند پروازي است که هرچه طائر فکر و عقل و اندیشه اوج بگيرد و بخواهد وي را دريابد، مي بيند او برتر و عالي تر و راقی تر است. فيرجع الفكر خاسئا و البصر ذليلا و البصيره كليلة فتبقي حيري لا تعرف يمنة عن يسرة ولا فوفا من تحت ولا أماما من خلف. آخر چگونه کسي که محدود به جهات و تعيّنات است توصيف روح مجرد را کند و بخواهد آن را در قالب آورد و گرداگرد او بچرخد و او را شرح و بيان نمايد»⁽²⁾.

شغل استاد

علامه طهراني درباره شغل استادشان مي نويسند: «حقير در بين راه به ايشان (شيخ عباس قوچاني) عرض کردم، ميل داريد برويم و از آقا سيّد هاشم نعل بند ديدني کنيم؟ چون ايشان در آن زمان به حجّ بيت الله الحرام مشرف نشده بود و

ص: 23

1- روح مجرد ص 13

2- همان: ص 14

بواسطه شغلشان که نعل سازي و نعل کوبی به پای اسبان بود، به سید هاشم نعل بند در میان رفقا شهرت داشت بعداً یکی از مریدان ایشان که در کربلا ساکن بود و حقا نسبت به ایشان ارادت داشت به نام حاج محمد علی خلف زاده که شغلش کفّاشی بود، شنیدم که از نزد خود [این شهرت را احتراماً به حدّاد یعنی آهنگر تغییر داده است]»⁽¹⁾

مدت نلّمذ علامه طهرانی در نزد آقای حدّاد

علامه طهرانی می نویسد: «ما در مدت 28 سال برخوردها و شب به روز آوردن ها و مسافرت ها که بطور دقیق آن مقدار که حساب نموده ام، مجموع اوقاتی را که با ایشان شب و روز بوده ام، اگر آن اوقات متفرّقه را با هم جمع و ضمیمه نمائیم دو سال تمام خواهد شد»⁽²⁾

این در حالی است که در موضع دیگر می نویسد:

«عالم شدن و متخصص شدن در دانشهای بالا بسیار زحمت دارد، عمری را باید طلبه خوش فهم و خوش استعداد و باهوش که هم قوای فکریه و هم حافظه اش خوب باشد آنهم با عشق و علاقه سرشار، آنهم با صبر و حوصله و استقامت در مشکلات و توجّه به خدا و استمداد از فیوضات ربّانیهاش سپری کند تا بدین مرحله نائل آید»⁽³⁾

ص: 24

1- روح مجرد: ص 26

2- همان: ص 135

3- نور ملکوت قرآن: ج 1 ص 306

علاّمه طهرانی هیچ سخنی از تحصیلات دروس استاد خویش (آقای حدّاد) به میان نمی آورند و درباره مدارج علمی ایشان توضیحی نمی دهند در حالی که پاسخ به این پرسش مهمّ است که شخصیتی که به تعبیر علاّمه طهرانی «به قلم در نمی آید و در خامه نمی گنجد» به چه اندازه از علوم قرآنی و حدیثی بهره مند بوده است زیرا ضابط و ملا-کی که امامان معصوم (علیهم السلام) برای رفعت مقام افراد معین فرموده اند علم و عمل به قرآن و سنّت است.

عن ابی عبدالله: قال ابو جعفر (علیه السلام): یا بنیّ اعرف منازل الشیعه علی قدر روایتهم و معرفتهم فانّ المعرفة هی الدراية للروایة و بالدرايات للروایات یعلو المومن الی اقصی درجات الايمان انّی نظرت فی کتاب علی (علیه السلام) فوجدت فی الكتاب أنّ قيمة کل امرء و قدره معرفته (1).

عن علی بن ابی حمزه قال: سمعت ابا عبدالله (علیه السلام) یقول: تفقّھوا فی الدین فانّه من لم یتفقه منکم فی الدین فهو اعرابی انّ الله یقول فی کتابه «لیتفقّھوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلّهم یحذرون» (2).

عن الامام کاظم (علیه السلام): تفقّھوا فی دین الله، فانّ الفقه مفتاح البصيرة، و تمام العبادة و السبب الی منازل الرفیعة و الرتب الجلیلة فی الدین و الدنیا، و فضل الفقیه علی العابد کفضل الشمس علی الکواکب، و من لم یتفقه فی دینه لم یرض الله له عملاً (3).

ص: 25

1- بحار ج 1 ص 106

2- الکافی ج 1 ص 31

3- البحار ج 78 ص 321

عَلَّامه طهراني تنها از کتاب سيوطي در مورد تحصيلات استادشان نام مي برند:

مي نويسند: «آقاي سيّد هاشم فرمودند: من در كربلا به دروس علمي و طلبگي مشغول بودم، و تا سيوطي را مي خواندم كه چون براي تحصيل به نجف مشرف شدم تا هم از محضر آقا (مرحوم قاضي) بهره مند گردم و هم خدمت مدرسه را بنمايم (مدرسه هندي، محل اقامت مرحوم قاضي)....» (1)

فرزند عَلَّامه طهراني درباره آقاي حدّاد مي نويسند: «ايشان شخصي بودند محبّ و عاشق خداوند و محور در عالم نور، به ظاهر نه از سواد و علوم رسمي و ظاهريه بهره اي داشتند و نه برخوردار از اطلاعات سياسي بوده» (2)

و نيز مي نويسند: «مرحوم عَلَّامه والد مي فرمودند: آقاي حدّاد دروس رسمي را فقط تا سيوطي خوانده بودند» (3)

ولي چنانكه از سخنان عَلَّامه طهراني استفاده مي شود تحصيل علوم حوزوي در نزدشان بسيار مهمّ و اساسي بوده است مي نويسند: «در حوزه هاي شيعه و معتزله، بحث حكمت و فلسفه دارج بوده، به خلاف اشاعره كه بحث در مطالب عقليّه نمي كردند فلّهذا متكلمين شيعه در طي بيش از هزار سال هميشه مظفّر و پيروز بوده اند و علماء و فقهايي را همچون هشام بن الحکم و سيّد مرتضي و شيخ مفيد و خواجه نصير و عَلَّامه حلّي و ... بيرون داده اند روي اين اساس، بحث

ص: 26

1- روح مجرد ص 107

2- نور مجرّد ص 300

3- همان ص 270

تفسیری قرآن کریم و تدریس حکمت و فلسفه و علوم عقلیه و حوزه های عرفان و اخلاق از لوازم لاتنفک این حوزه های فقهیه به شمار می آید»⁽¹⁾

و در موضع دیگر برای کسانی که بهره کافی از علوم عقلیه ندارند خوض در مسائل اعتقادی را خطرناک توصیف می کنند می نویسند: «برای کسانی که از علوم عقلیه و حکمت متعالیه اسلام بهره کافی ندارند انغمار و خوض در این مسائل بطریق استدلال و برهان خطر دارد چون مانند متکلمین نتایج ادله آنها عقیم و به عوض پاسداری از عقائد حقه شیعه و اسلام و حفظ و حراست آنها از گزند آفات

ملحدین و مغرضین و معاندین، آن اصول متقنه و حقه و واقعیه را بطور سخیف و بی بنیان و بدون بنیادی معرفی می کنند و در نتیجه با طرح این مسائل غامضه و عدم کفایت فکری آنان موجب بی اعتقادی مردم و اهل دقت می شوند»⁽²⁾

با آن همه تأکیداتی که علامه طهرانی برای تحصیل علوم مختلف حوزوی دارند جای این سوال باقی است که چرا از عدم تحصیلات استادشان - آقای حدّاد - اغماض فرموده اند و در مسائل خطیر اعتقادی و عقلی از ایشان تلمذ نموده اند؟!

علامه طهرانی در موضعی، عدم تخصص استاد خود (سید هاشم حدّاد) در آیات و روایات را اعلام می نماید زیرا که می نویسد او در مسائل شرعی مقلد بوده و به فقیه رجوع می نموده.

«مرحوم حدّاد بسیار نسبت به امور شرع و احکام فقهیه متعبد بود و محال بود حکمی را بداند و عمل نکند، خود چراغی بود نورانی از علم ولی از باب حفظ شرع و احکام شرع در امور عبادیه و احکام جرئیه تقلید می کرد... فرمود: من تا

ص: 27

1- روح مجرد ص 106

2- معادشناسی ج ص 174

بحال از آقا شیخ هادی شیخ زین العابدین تقلید می کردم و از این به بعد از او (سید الطائفتین) تقلید می کنم» (1)

در کلام مذکور علامه طهرانی درباره سید هاشم حدّاد نوشته اند «خود چراغی بود نورانی از علم» حال باید دید مرتبه علمی جناب آقای حدّاد در چه حدّی بوده است؟

1- اعتراض آقای حدّاد به مسائل حجّ

علامه طهرانی یکی از سخنان جناب سید هاشم حدّاد که حاکی از سطح علمی اوست را این گونه بیان می کنند:

«در تمام این اعمال (حجّ) باید منظور خدا باشد نه عمل، باید فکر و اندیشه به خدا باشد نه به صحت و بطلان عمل این همان مجوسیت محضه است که خداوند واحد را مختفی نموده و دو خدای عمل خوب و عمل بد را بجای آن نشانده است.

این مردم بدبخت را شما از میقات تا خروج از احرام از خدا جدا می کنید! از وقت احرام در تشویش می اندازید که مبدا ترشحي به بدنم، به احرامم برسد مبدا شانه ام از خانه منحرف شود، مبدا در حال طواف از مطاف بیرون آیم مبدا نمازم باطل باشد مبدا طواف نساءم باطل آید و تا آخر عمر زن بر خانه ام حرام باشد هیچیک از اینها در شریعت نیامده است» (2)

پاسخ: اگر عبدي دقت کند که مأمور به خداوند را مطابق با آنچه او دستور داده عمل نماید مجوسیت محضه است؟!!

آیا بین یاد خدا و دقت در انجام عمل به طور صحیح، تنافی است؟!!

ص: 28

1- روح مجرد ص 108

2- همان ص 144

عبدی که در حال انجام عمل به یاد خداوند است و در عین حال مواظب است که امتثالش موافق با خواسته مولایش گردد، در حقیقت کمال بندگی و عبودیت را بجا آورده است.

بنابراین، بیان احکام جزئی حجّ برای مردم و متوجّه کردن آنان به صحّت و بطلان عمل، جدا ساختن آنان از یاد خدا نیست بلکه آگاه نمودن مکلفین از خواسته مولا است. و اصلاً معنای واجبات و محرّمات در اعمال حجّ یعنی دقّت در انجام بعضی امور، و دقّت در ترک بعضی دیگر که عدم مبالات به آن، خلاف رضای پروردگار است.

بله اگر شخصی به حدّ وسواس برسد به طوری که از یاد خدا غافل شود و مسائل جزئی عمل برای او موضوعیت پیدا کند مذموم است و در روایات از آن نهی شده کما اینکه فقهاء عظام نیز آن را مردود دانسته اند.

ولی ظاهر کلام جناب آقای حدّاد تنها شامل وسواسیان نمیشود بلکه شامل همه کسانی که به صحّت و بطلان حجّ التفات دارند، می گردد پس همه فقهای که در مسائل حجّ فتوی داده اند و عمل صحیح و غیر صحیح را بیان کرده اند و فروعاً مختلف حجّ را بحث نموده اند مشمول اعتراض جناب آقای حدّاد می شوند

اما این گفته ی آقای حدّاد «هیچ یک از اینها در شریعت نیامده» قابل قبول نیست زیرا اگر به کتاب وسائل الشیعه طبع موسسه آل البیت (علیهم السلام) مجلدات یازده و دوازده و سیزده و چهارده مراجعه شود روایات فراوانی در فروعاً و مسائل جزئی حجّ وارد شده است که فقهاء عظام با توجّه به آن روایات، مناسک حجّ را تدوین می نمایند و درباره صحّت و بطلان عمل حجّ فتوی می دهند.

پس اگر اعتراض جناب آقای حدّاد وارد باشد ابتدا باید این اعتراض متوجّه امامان معصوم (علیهم السلام) گردد که چرا آن بزرگواران مسائل جزئی حجّ را بیان کرده اند و به قول آقای حدّاد مردم را از یاد خدا جدا ساخته اند؟!!

نتیجه آنکه این سخنان جناب آقای حدّاد حاکی از عدم آگاهی او از آیات و روایات است.

این در حالی است که از نظر علامه طهرانی آگاهی به علوم اسلامی، از شرایط لازم برای مرّی بودن است زیرا ایشان معتقدند که مرّی باید جامع علم باطن و ظاهر باشد می نویسند: «چنین فقهایی که جامع بین علم ظاهر و باطن و میان

علم و عمل هستند باید مرّی طلاب و حوزه ها باشند آنها علم حقیقی را از جانب حضرت ربّ می گیرند و بر متعلمین پخش می کنند»⁽¹⁾.

از توضیحات گذشته روشن شد که جناب آقای حدّاد در علوم شریعت (علم ظاهر) آگاهی کافی نداشته اند و به مبنای علامه طهرانی شرط مرّی بودن را دارا نبوده اند می نویسند «ارباب سلوک و استادان مقام طریقت، از شرایط حتمیّه راهبر و استاد را علم به احکام شریعت و سنّت محمدی شمرده اند و این همان علم به قرآن است که در احکام، و سنّت، و ولایت متجلی است»⁽²⁾.

2- شرط امر به معروف و نهی از منکر از نظر آقای حدّاد

آقای حدّاد می فرمودند: «نجاست را به غیر بزنی نه به خودت. در هر موقعی که می بینی در اصلاح امری از امور اعمّ از امور خانوادگی و داخلی و یا امور اجتماعی و خارجی، امر دائر است میان آنکه آلودگی و فساد بر نفست وارد شود یا بر غیر، آن آلودگی را بر نفس خودت مپسند که دیگر قابل جبران نیست! اگر در جایی دیدی امر به معروف و نهی از منکری را که می نمایی مستلزم عصبانیت و پریشان شدن افکار و درهم ریختن صفای ذهن است و این ضررش برای تو

ص: 30

1- نور ملکوت قرآن ج 2 ص 320

2- همان ج 3 ص 359

بیشتر است از ضرري که به وي در اثر اتیان آن جرم و جنایت وارد مي شود، دست از این کار بردار و پیرامون آن مگرد»⁽¹⁾

پاسخ: امر به معروف و نهي از منکر جزو فرائض مهمّ ديني است و فقهاء عظام در کتب فقهي شرائط و خصوصيات آن را از احاديث استخراج کرده و بيان نموده اند.

اگر به کتب مربوطه مراجعه شود در هيچ کتاب فقهي این فریضه الهي را مشروط به عدم پریشاني افکار نشده است و هيچ حدیثي از امامان معصوم (عليهم السلام) پریشاني افکار را مجوز ترک این فریضه بسیار مهمّ الهي نشمرده است علاوه آنکه در غالب موارد امر به معروف و نهي از منکر، ناراحتی و پریشاني فکري براي امر به معروف و ناهي از منکر پدید مي آورد چون روشن است وقتی کسی مشغول ارتکاب گناه است، مانع شدن و نهي از آن، با طبع گنهکار سازگار نیست قهرا در مقابل ناهي موضع گيري مي کند و طبعاً ناخوشایندی ناهي از منکر را در پی خواهد داشت در این صورت اگر توصیه آقای حدّاد عملي شود لازمه اش آنستکه در بسیاری از موارد، فریضه امر به معروف و نهي از منکر ترک گردد.

حاصل آنکه سفارش به ترک امر به معروف و نهي از منکر به جهت پریشاني افکار در واقع، امر به ترک واجب و فریضه الهي است و این خود شاهد دیگری است که سیر و سلوک صوفیان طریق دیگری، غیر از طریق شرع است.

ص: 31

عَلَّامَه طهراني مي نويسند: «روز تاسوعا که در منزلشان زيارت عاشورا خوانده شد و بعد از صد لعن و صد سلام و نماز زيارت، دعاي علقمه قرائت شد در پايان دعا يکي از حصّار پرسيد که اين لعنت هاي شديده و نفرين هاي اکيده با اين

مضامين مختلف چگونه با روح حضرت امام جعفر صادق (عليه السلام) که کانون رحمت و محبّت است سازش دارد؟...

جوابي که ايشان (آقاي حدّاد) دادند اين بود که اين دعا همه اش طلب خير است و رحمت، گر چه بصورت عبارت و کلام، نفرين و لعنت مي نمايد و بطور کلي تمام لعنت هايي که خداوند مي کند يا در لسان پيامبر و ائمه طاهرين صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين وارد است همگي خير است، خير محض و از خدا و اولياء وي غير از خير تراوش نمي نمايد اين لعنت ها و نفرين ها براي شخص متجاوز است نه مرد مؤمن متقي به کار خود مشغول و هر چه به آن مرد متعدّي و ستمگر عمر داده شود و صحت و قدرت داده شود همه را صرف در مضارّ خود و متعدّي به حريم مظلومان مي کند بنا بر اين محدود کردن سلامتي و قدرت و حيات او، دفع ضرر است و دفع ضرر در حقيقت نفع است...

حيات براي انسان وقتي خير است که وي براي نفس خود و براي ديگران منشأ خير باشد و اما اگر منشأ شرّ شد و زيادي عمر و زيادي سلامتي و صحت و زيادي قدرت موجب تعدي و تجاوز به نفس خود و به حريم بشريّت شد در اينجا ديگر عنوان خير بر آن صادق نيست....

انبیاء و امامان برای حیات حقیقی و سعادت جاویدانی بشر آمده اند و رسالتشان بر این مداراست بنابراین هر جا حیات واقعی با حیات طبیعی و صحّت حقیقی با صحّت مجازی، و قدرت اصیل با قدرت اعتباری تصادم کند، برای حفظ آن از این صرف نظر می نمایند، دستور جهاد می دهند مشرکین و کافرین را می کشند و منافقین را تأدیب می نمایند مجرمین را مجازات می کنند اینها همه خیر است برای

ایصال مرد متعدّی و متجاوز به مقصد اعلاّی انسانیت، گوشمالی، زمین گیری، فقر و فاقه، مرض و کسالت، خیر است چون اینها وی را به خود می آورد و از توّرم تو خالی نفس اماره می کاهد و به وی اصالت می بخشد پس خیر است و رحمت» (1)

پاسخ: اولاً: این گفته که همه نفرین ها و لعن ها خیر است مبتنی بر نظریه وحدت شخصی وجود است زیرا بنا بر مبنای مذکور وجود، خیر محض است و شرور، عدمی محاسبه می شوند و آنچه در عالم از شرور و مضارّ مشاهده می کنیم خیر قلمداد می شوند ولی ما در ابتداء بخش سوم توضیح خواهیم داد که ایده وحدت شخصی وجود مبتنی بر کشف و شهودی است که حجّیت ندارد.

ثانیاً: این گفته «که بطور کلی تمام لعنت هایی که خداوند می کند یا در لسان پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ائمه طاهرین (علیهم السلام) وارد شده همگی خیر است» صحیح نمی باشد زیرا اگر به آیاتی که لعن و نفرین می نماید توجه شود خداوند متعال مرادش را از لعن بیان فرموده که به روشنی عدم خیریت در آن نمایان است:

غضب الله علیهم و لعنهم و اعدلهم جهنم و ساءت مصیرا. (2)

خداوند بر آنان غضب کرده و از رحمت خود دورشان ساخته و جهنم را برای آنان آماده کرده و چه بد سرانجامی است

ص: 33

1- روح مجرد ص 110 - 115

2- الفتح (صلی الله علیه وآله)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَخَفُّ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يَنْظُرُونَ. (1)

كسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند لعنت خداوند و فرشتگان و همه مردم بر آنها خواهد بود و همیشه در آن (لعنت) باقی می ماندند نه در عذاب آنان تخفیف داده می شود و نه مهلتی خواهند داشت.

و در بعضی از آیات در حق کفار عنوان شرّ بکار رفته است.

الذین یحشرون علی وجوههم الی جهنم اولئک شرّ مکاناً (2)

آنان که بر صورت‌هایشان بسوی جهنم محشور می شوند بدترین محل را دارند و گمراه ترین افرادند

ان للطاغین لشر مآب (3)

(روز قیامت) برای طغیانگران بدترین محل بازگشت است.

ثالثاً: این گفته که «محدود کردن سلامتی و قدرت و حیات او (ظالم) دفع ضرر است و دفع ضرر در حقیقت نفع است» دقیق نیست چون محدود کردن قدرت و سلامتی و حیات ظالم دفع ضرر از سایرین است و در حقیقت نفع رساندن به مظلومان است ولی همین محدود کردن سلامتی و قدرت و حیات ظالم برای خودش شرّ و عقاب و خسران است پس لعن و نفرین ظالم برای او شرّ است.

از همین جا روشن می شود که جهاد انبیاء و ائمه (علیهم السلام) برای از بین بردن کفار و منافقین برای مومنان خیر است ولی برای کفار و منافقین شرّ است زیرا هنگامی که به هلاکت می رسند به جهنم واصل می شوند و روشن است که جهنم شرّ است کما اینکه فقر و فاقه و بیماری برای مومن خیر است زیرا او را

ص: 34

1- البقره 161 - 162

2- فرقان 34

3- ص: 55

به خود می آورد و موجب می شود به خدای خویش بیشتر توکل نماید و از بند نفس اماره رهانیده شود ولی همین فقر و فاقه و بیماری برای کافری که دست از کفرش برنمی دارد شر است.

نتیجه آنکه نفرین و لعن خدا و رسول و ائمه (علیهم السلام) در حق کفار و منافقین برای آنان شر و عقاب و خسران است خصوصاً آنچه که در زیارت عاشورا وارد شده که همه اش برای قاتلین سید الشهداء (علیه السلام) عذاب و عقاب الهی است زیرا برای آنان

نمی توان گفت محدود کردن سلامتی و قدرت و حیات خیر است تا به خود آیند و از تورم نفس اماره خلاص شوند چون روشن است که آنان به هلاکت رسیده اند و به جهنم واصل شده اند.

رابعاً: جواب پرسش سائل از آقای حدّاد

این است که لعنت های شدید در زیارت عاشورا با روح امام صادق (علیه السلام) که کانون رحمت و محبت اند هیچ گونه منافاتی ندارد زیرا رحمت و محبت امام معصوم (علیه السلام) نسبت به مومنان و حق جویان هیچ گاه مانع غضب و نفرت او از کفار و منافقان نمی گردد.

استفاده از دو صفت رحمت و غضب در جایگاه واقعی خود علامت کمال می باشد رحمت تنها، نقص است زیرا بدین معناست که در نزد شخص فرقی بین حق و باطل و تفاوتی میان پاکان و پلیدان نیست، همه را با یک چشم می بیند و به ظالم و مظلوم، محبت و رحمت دارد این امر، علامت نقصان عقل می باشد.

و نیز غضب تنها، نقص است زیرا بدین معناست که در نزد شخص، انسان صالح نیز مانند ظالم و جانی مستحق عقاب و عذاب است این نیز نشانه کاستی عقل اوست ولی کمال عقل و حکمت در این است که شخص نسبت به پاکان و صالحان محبت و رحمت داشته باشد و نسبت به پلیدان و ظالمان نفرت و غضب داشته باشد و زیارت عاشورا تجلی کمال عقل در بکارگیری دو صفت رحمت و غضب در جایگاه حقیقی خود می باشد.

عَلّامه طهراني مي نويسند: «در تمام دهه عزاداري، حال حضرت حدّاد بسيار منقلب بود چهره سرخ مي شد و چشمان درخشان و نوراني، ولي حال حزن و اندوه در ايشان ديده نمي شد، سراسر ابتهاج و مسرّت بود مي فرمود: چقدر مردم غافلند که براي اين شهيد جان باخته غصه مي خورند و ماتم و اندوه بپا مي دارند صحنه

عاشورا عالي ترين مناظر عشقبازي است و زيباترين موطن جمال و جلال الهي و نيکوترين مظاهر اسماء رحمت و غضب و براي اهل بيت (عليهم السلام) جز عبور از درجات و مراتب، و وصول به اعلي ذروه حيات جاويدان، و منسلخ شدن از مظاهر، و تحقّق به اصل ظاهر، و فناي مطلق در ذات احديت چيزي نبوده است.

تحقيقاً روز شادي و مسرّت اهل بيت است. زيرا روز کاميابي و ظفر و قبولي ورود در حريم خدا و حرم امن و امان است...»⁽¹⁾

سپس مي نويسند: «بايد دانست که آنچه را که مرحوم حدّاد فرموده اند حالات شخصي خود ايشان در آن اوان بوده است که از عوالم کثرات عبور نموده و به فناي مطلق في الله رسیده بودند.

و به عبارت ديگر: سفر الي الله به پايان رسیده، اشتغال به سفر دوّم في الله است که داشته اند ...

اما ساير مردم که در عالم کثرات گرفتارند و از نفس برون نيامده اند حتما بايد گريه و عزاداري و سينه زني و نوحه خواني کنند تا بدین طريق بتوانند راه را طي کنند و بدان مقصد عالي نائل آيند اين مجاز قنطره اي است براي آن حقيقت،

ص: 36

همچنانکه در روایات کثیره مستفیضه مارا امر به عزاداري نموده اند تا بدین وسیله جان خود را پاک کنیم و با آن سروران در طی آن سبیل هماهنگ گردیم. تازه وقتی که اسفار اربعه طی شد... متصف به صفات خلقی در عین وحدت ربوبی گردیدن می باشد که هم عشق است و هم عزا، هم توحید است هم کثرت چنانکه

عین خود این حالات در حضرت آقاي حدّاد در اواخر عمر مشاهده می شد که پس از مقام فنا، صرف و تمکّن در تجرّد، دارای مقام بقاء بوده اند توأم با همان عشق شدید، در مجالس سوگواری، گریه و عزاداري ناشی از سوز دل و رقت قلب از ایشان مشهود بود» (1).

پاسخ: اولاً: روز عاشورا، روزی است که دشمنان پیامبر و آل او اظهار شادی و مسرّت می کردند چنانکه در زیارت عاشورا می خوانیم « و هذا يوم فرحت به آل زیاد و آل مروان»

این چگونه سیر و سلوکی است که سالک را در مقطعی هماهنگ با دشمنان اهل البیت (علیهم السلام) می گرداند؟!

همنوا شدن با ظالمین، خود دلیل قاطعی بر عدم صحّت طریق است، چرا که در برهه ای از زمان از نشان و علامت تشیع فاصله گرفته است زیرا امام علیه السلام علامت تشیع را این گونه بیان می نمایند «ان الله تبارک و تعالی اطلع الي الارض فاخترنا واخترنا شیعة یصروننا و یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا» (2).

ثانیاً: همانگونه که می دانیم وظیفه پیامبر و آل او بیان راهکارهای رسیدن به کمال و سعادت است و توضیح و شرح مراحل وصول به مراتب کمال از شئون

ص: 37

1- روح مجرد ص 85 - 86

2- بحار ج 10 ص 114

آنان است با توجه به این امر سوال دیگری که مطرح می شود این است که چرا امامان معصوم (علیهم السلام) آنچه را که جناب آقای حدّاد بدان عمل می کردند، متذکر نشده اند حتی یک روایت از آن بزرگواران وارد نشده که روز عاشورا روز مسرت است زیرا که اهل بیت (علیهم السلام) به فنای مطلق رسیده اند.

بلکه برعکس روایات فراوان نشان می دهند در ایام عاشورا همه وابستگان به پیامبر (صلی الله علیه وآله)، کوچک و بزرگ، پیر و جوان، معصوم و غیر معصوم با همه مراتب و درجات مختلفی که داشته اند محزون و عزادار بوده اند و روشن است که امامان معصوم (علیهم السلام) به خوبی می دانستند که سید الشهداء (علیه السلام) به حیات ابدی و به نهایت سعادت و کمال رسیده است.

چگونه است حسن مسرت و شادی در روز عاشورا را جناب آقای حدّاد تشخیص داد و بدان سفارش نمود ولی نه امام دیگر هیچ گونه سفارشی بدان نکردند بلکه آن بزرگواران همه مردم و تمام طبقات - از پایین ترین سطح ایمان تا بالاترین درجه ایمان و تقوا - را سفارش اکید به حزن و اندوه و عزاداری در روز عاشورا می نمودند چنانکه خودشان رهبر و پرچمدار عزاداری و گریه بر سید الشهداء (علیه السلام) بوده اند. تا آنجا که امام رضا (علیه السلام) از شدت گریه بر امام حسین (علیه السلام) پلک چشم مبارکشان زخم می شود: انّ یوم الحسین (علیه السلام) أفرح جفوننا و أسبل دموعنا و أدلّ عزیزنا بارض کرب و بلا و أورثنا کرب و البلاء الی یوم الانتضاء. (1)

ثالثاً: تعبیر آقای حدّاد «چقدر مردم غافلند که برای شهید جان باخته غصّه می خورند و ماتم و اندوه به پا می کنند ... تحقیقاً روز شادی و مسرت اهل بیت است» در تضادّ کامل با توصیفات متون دینی و شریعت از روز عاشورا است.

ص: 38

حال نمونه هايي را ذكر مي كنيم:

1- در زيارت عاشورا چنين آمده است:

«يا ابا عبدالله لقد عظمت الرزية و جلّت و عظمت المصيبة بك علينا و علي جميع اهل الاسلام و جلّت و عظمت مصيبتك في السموات
علي جميع اهل السموات»

فقره ديگر:

«و اسئل الله بحقكم و بالشأن الذي لكم عنده أن يعطيني بمصابي بكم أفضل ما يعطي مصابا بمصيبة مصيبة ما أعظمها و أعظم رزيتها في
الاسلام و في جميع السموات و الارض»

2- عن ابي عبدالله (عليه السلام) قال: اذا زرتم ابا عبدالله فالزموا الصمت الا من خير و ان ملائكة الليل و النهار من الحفظه تحضر
الملائكة الذين بالحائر فتصافحهم فلا يجيبونها من - شدة البكاء فينتظرونهم حتي تزول الشمس و حتي ينور الفجر ثم يكلمونهم و يسألونهم
عن أشياء من أمر السماء فاما ما بين هذين الوقتين فانهم - لا ينطقون و لا يفترون عن البكاء و الدعاء و لا يشغلونهم في هذين الوقتين عن
اصحابهم فانما شغلهم بكم اذا نطقتم...

و ان فاطمة اذا نظرت اليهم و معها ألف نبي و ألف صديق و ألف شهيد و من الكرويين ألف يسعدونها علي البكاء - و انها لتشهب
شهقة فلا تبقي في السموات ملك الا بكى رحمة لصوتها و ما تسكن حتي يأتيها النبي (صلى الله عليه وآله) فيقول: يا بنيّه قد ابكيت اهل
السموات و شغلتم عن التسبيح و التقديس فكفي حتي يقدّسوا فانّ الله

ص: 39

بالغ امره و انها لتتظر الي من حضر منكم فتسال الله لهم من كل خير ولا تزهّدوا في اتيانه فانّ الخير في اتيانه اكثر من ان يحصى (1)

گره شديد آقاي حدّاد در فراق علامه طهراني

علامه طهراني مي نويسند: «... پس از خداحافظي که سيلاب اشکهاي روان ايشان جاري بود، حقير دل مرده خسته دل به داخل محوطه وارد شدم و پس از

انجام تشریفات و تا پرواز طیاره هم ايشان با آقا زاده هاي گراميشان در آنجا توقف فرموده بودند.

شرح حالات ايشان از انقلاب باطني، و بر افروختگي چهره، و درآمدن چشمها از کاسه چشم و اشکهاي همچون جريان آب از ميزاب، در وقت جدایی بنده از ايشان، و تا یک هفته در بستر افتادن و حرکت نداشتن، در تمام اسفار حقير که جزء برنامه معمولي و هميشگي بود خواهد آمد» (2)

این گزارش دلالت بر عشق و محبت شديد جناب حدّاد به علامه طهراني مي کند آیا حالت مذکور با حکايت علامه طهراني که دلالت بر عبور آقاي حدّاد از کثرات مي کند متنافي نيست؟

مي نويسند: «حاج سيّد هاشم حدّاد مردی بود که از جزئيت به کلّيت رسیده بود ديگري نظري به کثرات نداشت بلکه محيط و مهيمن و مسیطر بر کثرات بود... آنجا کلّيتي است مافوق همه کلّيت ها و تجرّدي است بالاي تجرّدها، و بساطتي

ص: 40

1- بحار ج 45 ص 224 - 225

2- روح مجرد ص 605

است برتر از بساطت ها و جایی است که لایتناهی مدّه و شدّه و عدّه بما لایتناهی آنجا عالم فنای مطلق و اندکاک در ذات حقّ متعال جلّت عظمته می باشد» (1)

«او (آقای حدّاد) مرد خدا بود تمام نسبت ها در همه عوالم از او منقطع بود مگر نسبت الله» (2)

اگر آقای حدّاد از جزئیّت عبور کرده و به کلیّت رسیده و تمام نسبت ها در همه عوالم از او منقطع شده چرا قلبشان مملوّ از عشق مفرط به علامه طهرانی

بوده؟ او که از تمام نسبت ها - به تعبیر آقای طهرانی - جز نسبت الله منقطع بوده پس نباید به غیر خدا توجّه و عشقی داشته باشد پس چرا این گونه در فراق آقای طهرانی می سوخته است؟!

پرسش دیگر اینکه چرا جناب آقای حدّاد در روز عاشورا که نور چشمان رسول الله (صلی الله علیه وآله) به خاک و خون کشیده شده اند مسرورند ولی برای فراق علامه طهرانی اشکهایشان مانند آب از میزاب جاری است؟!

آیا شهادت و اسارت آل الله کمتر از فراق علامه طهرانی است؟!

عدم تفاوت میان بهشت و دوزخ

علامه طهرانی می نویسند: «حاج سیّد هاشم انسانی بود با فعلیت تامّه در تمام زوایا و نواحی حیات معنوی برای وی زندگی و مرگ، مرض و صحت، فقر و غناء، دیدن صور معنوی و یا عدم آن، بهشت و دوزخ علی السویه بود» (3)

سوالی که مطرح می شود این است که چطور می توان بین بهشت و دوزخ تفاوتی قائل نشد؟!

ص: 41

1- روح مجرد ص 136 - 137

2- همان ص 135

3- همان ص 135

آيا جهنمي را كه خداوند به اوصاف مهين(1)،

اليم(2)، حريق(3)، سوء(4)، خزي(5)، سموم(6)، توصيف مي نمايد در نزد عقل و عقلاء با بهشت فرقي ندارد؟!

خداوند درباره دوزخ مي فرمايد: انّ شجرة الزقوم طعام الاثيم كالمهل يغلي في البطن كغلي الحميم خذوه فاعتلوه الي سواء الجحيم ثم صبوا فوق رأسه من عذاب الحميم(7)

و درباره بهشت مي فرمايد: وجوه يومئذ ناعمة لسعيها راضية في جنة عالية لا تسمع فيها لاغية فيها عينٌ جارية فيها سررٌ مرفوعة و اكواب موضوعة و نمارق مصفوفة و زرابي مبلوثة.(8)

چگونه دوزخ و بهشت علي السويه هستند؟! در حالي كه امام العارفين و سيّد الموحّدين در دعاي كميل از عذاب دوزخ به خداوند شكاي ت مي كند و مي فرمايد: الهي و ربّي و سيّدي لأيّ الامور اليك أشكوا و لما منها أضجّ و أبكي؟ لاليم العذاب و شدّته ام لطول البلاء و مدّته؟ فلئن صيرتني للعقوبات مع اعدائك...

ص: 42

1- بقره 90

2- آل عمران 77

3- آل عمران 181

4- اعراف 176

5- يونس 98

6- الطور 27

7- الدخان 44 - 49

8- الغاشية 8 - 16

عَلَّامَه طهراني مي نويسند:

«آقاي حاج سيّد هاشم حدّاد پيوسته به کتمان سرّ و عدم ابراز واقعه و يا مطلبي اصرار داشتند ولي در اين اُسفار آخيره بيشتر بود و صريحاً مي فرمودند ابراز و اظهار مطالب غيبي براي شخص ناوارد، از اُفبح قبائح پيش خداوند محسوب

مي گردد زيرا که از اسرار الهي است و خداوند غيور است و دوست ندارد سرّش فاش شود سرّ درون حرم بايد در داخل حرم باشد در خارج از حرم زشت و ناپسند است»⁽¹⁾

ولي در موارد متعددي مشاهده مي کنيم که جناب آقاي حدّاد اِشَاء سرّ کرده اند:

1- مثلاً عَلَّامَه طهراني از قول آقاي حدّاد نقل مي کنند که ايشان: «مي فرمودند: در هر لحظه علمي از من مي گذرد بسيار عميق و بسيط و کَلِّي، و چون در لحظه ثاني بخواهم به يکي از آنها توجه کنم مي بينم عجباً! فرسنگها دور شده است»⁽²⁾

2- «يک روز به يکي از شاگردان سابقه دار و علاقمند به خود که گهگاهي تمردهايي مي نمود و اظهار خود رأبي داشت و مي خواست مطلب واقع شده اي را از ايشان پنهان کند با شدّت و تندي فرمودند: چي را از من مخفي مي کنی! ميخواهي فلان مطلب را از آسمان چهارم بکشم پايين و الآن جلويت بگذارم»⁽³⁾

ص: 43

1- روح مجرد ص 549

2- همان ص 71

3- همان ص 140

3- «من وقتی در علوه دگان داشتم و پشت کوره مشغول بودم، شخصی که از من پنج دینار طلب داشت و چندین بار هم طلب کرده ولی من نداشتم که به او بدهم و وعده می دادم که اولین زمان امکان می دهم ناگهان از طرف راست من آمد و پول خود را طلب کرد من ناگهان بدون اختیار تکانی خوردم فوراً دیدم یک

نفر از سمت چپ من آمد و به من پنج دینار داد، از این دست گرفتم و از آن دست به طلبکار دادم»(1)

4- و فرمودند: «حرارت بدن من بقدری بود که حتماً در زمستان سرد هم باید آب سرد و یخ بیاشامم در آن وقتیکه در منزل پدر زن ساکن بودیم، یک شب زمستان که من نزد عیالم خوابیده بودم و در بالای سرم کاسه چینی مملو از آب خنک بود، همینکه برخاستم برای تهجد، ناگهان بدون اختیار پا بر روی کاسه گذاردم، کاسه شکست و آبهایش ریخت.

من باز در اینجا تکان خوردم که ای وای! فردا این مادرزن چه بلایی بر سر ما خواهد آورد؟!!

به مجرد این خطور قلبی ناگهان دیدم کاسه درست شده و با تمام آبهایش بر سر جای خود است»(2)

5- علامه طهرانی از قول آقای حدّاد می نویسند: «پس از بیگم، دختر دوساله دیگر ایشان به نام فاطمه فوت می کند می فرمودند: مرگ او در شب بود، و ما او را در کنار اطاق نهادیم تا فردا دفن نماییم. من قدری به او به نظر بچه نگاه می کردم،

ص: 44

1- روح مجرد ص 557

2- همان ص 557

یعنی کودکی از دنیا رفته است، و آن قدر حائز اهمیت نیست، همان شب دیدم نفس او را که از گوشه اطاق بزرگ شد، و تمام خانه را فرا گرفت، کم کم بزرگتر شد و تمام کربلا را گرفت، و بدون فاصله تمام دنیا را گرفت و آن طفل حقیقت خود را نشان می داد که من با اینکه کودکم چقدر بزرگم» (1)

6- آقای حدّاد می فرمود: «من همچون پرکاهی هستم که در فضایی لایتناهی بدون اراده و اختیار می چرخد و بعضی اوقات از خودم بیرون می آیم همچون ماری که پوست می اندازد چیزی از من غیر از پوست نیست» (2)

7- (آقای حدّاد) می فرمودند: «من در تمام مدت سلوک در خدمت مرحوم آقا (قاضی) نامحرم نمی دیدم، چشمم به زن نامحرم نمی افتاد، یک روز مادرم به من گفت: عیال تو از خواهرش خیلی زیباتر است من گفتم: من خواهرش را تا بحال ندیده ام گفت: چطور ندیده ای در حالی که بیشتر از دو سال است که در اطاق ما می آید و می رود و غالباً بر سر یک سفره غذا می خوریم؟ - به رسم اعراب که زنانشان حجاب درستی ندارند، و در منزل غالباً همه با هم محشورند، در عین عصمت تام و عفت کامل، من گفتم: والله که یک بار هم چشم من به او نیفتاده است، و این عدم نظر نه از روی تحفّظ و خود داری چشم بوده است طبعاً حالشان اینطور بوده است» (3)

ص: 45

1- روح مجرد ص 94 - 95

2- همان ص 136

3- همان ص 586

تسلیم و بی‌اختیاری در برابر خدا و موت اختیاری

علامه طهرانی درباره استادشان می‌نویسند: «ایشان با داشتن سرمایه‌های معنوی الهی و متحقق بودن به ولایت که هرگونه کاری حتی کرامات عجیبه و غریبه از او ساخته است در تمام مدت عمر یکبار دیده نشد که از آن طریق ارتزاق کند و یا رفع حاجت بنماید و می‌فرمود: خدا دوست دارد بنده اش تسلیم او باشد و برای بنده خود اختیار کند نه آنکه بنده چیزی را اختیار کند، اختیار بنده مطلوب نیست، و خواست او گرچه برآورده شود و می‌شود خلاف روش محبت و عبودیت است خدا دوست دارد بنده اش بنده شود یعنی از اراده و اختیار بیرون شود»⁽¹⁾

ولی در ابتدا کتاب روح مجرد درباره آقای حدّاد می‌نویسند: «او تنها شاگردی است که در زمان حیات مرحوم قاضی موت اختیاری داشته بعضی اوقات ساعات موت او تا پنج و شش ساعت طول می‌کشید»⁽²⁾

این کرامت اختیاری با آن سفارش مذکور منافات دارد.

نظارت بر ذرات کائنات و فراموشی در امور ضروری

علامه طهرانی درباره استادشان می‌نویسند: «چون خود در مقامی ارجمندتر، و افقی وسیع‌تر و قلّه‌ای بالاتر قرار دارد و بر تمام کائنات و مخلوقات حضرت حقّ متعال از آن نظر مینگرد او بر خود و بر غیر خود از آن مقام منیع شاهد و ناظر است»⁽³⁾

ص: 46

1- روح مجرد ص 556

2- همان ص 12

3- همان ص 135

درباره مقام فناء و بقاء بالله می نویسند: «بقاء بالله که به حسب حال، کاملان واصل را دست می دهد آنستکه بعد از فناء سالک در تجلی ذاتی، به بقاء حق باقی گردد و خود را مطلق بی تعین جسمانی و روحانی بیند و علم خود را محیط به همه ذرات کائنات مشاهده نماید و متّصف به جمیع صفات الهی باشد و قیوم و مدبّر عالم باشد» (1)

و در مقامات معنوی آقای حدّاد از علامه طهرانی نقل خواهیم کرد که آقای حدّاد به مقام فناء و بقاء رسیده اند یعنی محیط به همه ذرات کائنات بوده اند.

ولی علامه طهرانی گزارش هایی را ذکر می کنند که دلالت می کند جناب آقای حدّاد نه تنها به دیگران اشراف علمی نداشته اند بلکه به خود نیز نظارتی نداشته اند.

از استاد حکایت می کنند: «هر وقت به حمام می رفتم، حمامی در پشت صندوق، اشیاء و پولهای واردین را می گرفت و در موقع بیرون آمدن به آنها پس می داد یک روز من به حمام رفتم و موقع ورود، خود حمامی پشت صندوق بود و من پولهای خود را به او دادم چون بیرون آمدم و می خواستم امانت را پس بگیریم، شاگرد حمامی پشت صندوق نشسته بود گفت: سید امانتی تو چقدر است؟! گفتم دو دینار. گفت: نه! اینجا فقط سه دینار است! گفتم چرا مرا معطل می کنی؟! یک دینارش را برای خودت بردار و دو دینار مرا بده که بروم. چون جریان را صاحب حمام شنید، از شاگردش پرسید چه خبر است؟ گفت: این سید می گوید: من دو دینار دادم و اینجا سه دینار است، گفت: من خودم سه دینار را از او گرفتم سه دینار را بده، سه دینار مال اوست به حرفهای این سید هیچ وقت گوش نکن که

ص: 47

غالباً گیج است و حالش خراب است، آقای حدّاد می فرمودند: در آن لحظه من حالي داشتم که نمی توانستم یک لحظه در آنجا درنگ کرده و با آنها گفتگو کنم و اگر یکقدری معطل می کردند میگذاشتم و می آمدم»(1)

«بنده (جناب آقای طهرانی) از ایشان پرسیدم، شما با این حال و وضعی که دارید بطوری که بعضی از ضروریات زندگی فراموش می شود، و حساب و عدد از دست می رود، و دست راست را از چپ نمی شناسید چگونه اعمال را انجام داده اید؟ چگونه طواف کرده اید؟ چگونه از حجر الاسود شروع نموده و حساب هفت شوط را داشته اید؟ و هکذا الامر در بقیه اعمال؟ فرمودند: خود به خود برایم معلوم می شد و عملم طبق آن قرار می گرفت»(2)

مهمّ این است که علامه طهرانی نوشته اند که استادشان بعضی از ضروریات زندگی را فراموش می کنند و حساب و عدد از دست می رود و دست راست را از چپ نمی شناسند.

3- «چون به کاظمین (علیهم السلام) آمدم و رفتم در وضو خانه عمومی تا وضو بسازیم دیدم من وضو گرفتن را بلد نیستم خدایا چرا من وضو گرفتن را نمی دانم؟ نه صورت را می دانم نه دست راست را، و نه دست چپ را، و نماز بدون وضو هم که نمی شود با خود گفتم: از این مردی که مشغول وضو گرفتن است کیفیت وضو را می پرسم، بعد با خود گفتم او به من چه می گوید؟ آیا نمی گوید: ای سید پیرمرد تا به حال شصت سال از عمرت گذشته است و وضو گرفتن را نمی دانی؟ ولی همینکه به سراغ او می رفتم دیدم خود به خود وضو آمد، بدون اختیار و علم، دست را به

ص: 48

1- روح مجرد ص 71

2- همان ص 141

آب بردم و صورت را و سپس دستها را شستم آنگاه مسحین را کشیدم، و در این حال دیدم آن مرد وضوء گیرنده همینکه چشمش به من افتاد گفت ای سید: آب خداست، وضوء خداست جایی نیست که خدا نیست»(1)

این سه حکایت را درکنار ادعای علاء مه طهرانی که در ابتداء از ایشان نقل کردیم بگذاریم که نوشته اند «بر تمام کائنات و مخلوقات حضرت حقّ تعالی از آن نظر می نگرد او بر خود و بر غیر خود از آن مقام منیع شاهد و ناظر است»(2)

«علم خود را محیط به همه ذرات کائنات مشاهده نماید و متصف به جمیع صفات الهی باشد و قیوم و مدبر عالم باشد»(3)

آیا کسی که به چنین مقاماتی رسیده از این گونه امور جزئی و ضروری ولو یک لحظه غافل می شود؟!

آیا کسی که محیط به همه ذرات کائنات است وضوء گرفتن را فراموش می کند؟!

مقام فناء و بقاء

علاء مه طهرانی درباره مقام فناء می نویسند: «معنی فناء تامّ آن می باشد که زید از همه رسوم عبور کرده باشد و هیچ اسمی و رسمی باقی نمانده باشد... زید فانی شده، مرجعش به انداختن تعیین است موجود بدون تعیین بحث است، بسیط لایتناهی است، آن ذات است آن الله است، زید بدون تعیین زید نیست، زیرا تعیین همان زیدیت اوست چون فانی گشت و رخت تعیین را خلع نمود و از همه مراتب تعیین بالفرض

ص: 49

1- روح مجرد ص 70

2- همان ص 135

3- الله شناسی ج 1 ص 207

گذشت که همان فنای تام و مطلق است، دیگر نیست، زید نیست، نیستی است، زید نیست، و خداوند هست معنی فنای زید، یعنی نیستی زید و هستی خدا، زید فانی در خدا شد یعنی زید نیست شد و خداوند هست»⁽¹⁾

در موضع دیگری می نویسند: محیی الدین و تمامی عرفاء بالله می گویند: «... در صورت تحقق فناء، دیگر غیری بر جای نمانده است تا غیر خدا بتواند او را بشناسد در آنجا خداست که خود را می شناسد»⁽²⁾

و نیز می نویسند: «نهایت سیر هر موجودی، فنای در موجود برتر و بالاتر از خود اوست یعنی فنای هر ظهوری در مظهر خود، و هر معلولی در علت خود، و نهایت سیر انسان که همه قوا و استعدادهاي خود را به فعلیت رسانیده در ذات احدیت است و فنای در ذات الله و فنای در هو است و فنای در مالا اسم له و لا رسم له می باشد»⁽³⁾

«انسان در عالم کثرت ادعای ربوبیت دارد، و تعلقات هر کدام دل او را بسوی خود می کشند، ولی چون به عالم فنا رسید و در مقابل حضرت احدیت اقرار و اعتراف به نیستی محض و نابودی صرف خود نمود و بالاخره وجود خود را هم در آخرین مرحله رها کرد و فانی شد و معنای فنا صدق کرد در آنجا دیگر خودی نیست که خود را ببیند و یا خدا را ببیند زیرا که در خدا خود یافت نمی شود زید و

ص: 50

1- الله شناسی ج 2 ص 272 پاورقی

2- روح مجرد ص 424

3- همان ص 194

عمر و بدانجا راه ندارند. در آنجا حق است که خود را می بیند، حق، حق را ادراک می کند چون جز حق چیزی نیست. لا اله الا هو و لا هو الا هو»(1)

«بقاء بالله که به حسب حال، کاملان واصل را دست می دهد آنستکه بعد از فناء سالک در تجلّی ذاتی، به بقاء حق باقی گردد و خود را مطلق بی تعین جسمانی و روحانی بیند و علم خود را محیط به همه ذرات کائنات مشاهده نماید و متّصف به جمیع صفات الهی باشد و قیوم و مدبّر عالم باشد و هیچ چیز غیر خود نبیند، و مراد به کمال توحید عیانی این است:

آن که سبحانی همی گفت آن زمان * این معانی گشته بود او را عیان

هم از این رو گفت آن بحر صفا * نیست اندر جبّه ام الا خدا

آن انا الحق گفت این معنی نمود * گر به صورت پیش تو دعوی نمود

لیس فی الدارین آن کو گفته است * در این معنی چه نیکو سفته است

چون نماند از تویی با تو اثر * بی گمان یا بی از این معنی خبر»(2)

استاد مطهری می گوید: «در این مکتب (عرفا) انسان کامل در آخر عین خدا می شود اصلاً انسان کامل حقیقی، خود خداست و هر انسانی کامل می شود از خود فانی می شود و به خدا می رسد»(3)

اشکالی که درباره مقام فناء به نظر می رسد این است که خداوند در قرآن کریم می فرماید: «خلق الانسان ضعيفا»(4) انسانی که ضعف و عجز و نقص در او

ص: 51

1- مهرتابان ص 246

2- الله شناسی ج 1 ص 207 - 208

3- مجموعه آثار ج 23 ص 168

4- نساء: 28

به وضوح نمایان است چگونه فانی در حقیقتی می‌گردد که هیچ‌گونه نقص و عجز و ضعف در او راه ندارد؟! صوفیه از سویی می‌گویند «انّ حقیقة الممكن العجز» (1) «فالواجب هو مالا يقبل العدم» (2)

«انّ الوجود المطلق لا يقبل العدم» (3)

از سویی دیگر ادعای فناي وجود ناقص و مشوب به عدم را در ذاتی که عدم در او راه ندارد می‌کنند.

آیا این گفته جز اجتماع نقیضین امری دیگری است؟!

فناء و بقاء یا مقام خدایی

هر گاه سالک به مقام فناء و بقاء رسید از نظر صوفیه نتایجی را در پی دارد که علامه طهرانی آنها را بیان کرده اند که در واقع همان مقام خدایی و الوهیت است.

1- مالکیت تمام عالم: می‌نویسند: «فناء از خود است و بقاء بالحقّ ... بعد از وجود به این مرتبه برای ما سیري است من الحقّ الي الخلق، و در این مقام هویت او آشکار می‌شود که در سلسله بدء من اوله الي آخره خودش بوده، پس قاف تا کاف عالم وجود را مالک خواهد بود» (4)

2- فرماندهی عالم: «روزی حقیر خدمت حضرت استاذنا الاکرم حاج سیّد هاشم حدّاد روحی فداه عرض کردم: آنانکه خدواند را در لباس اسماء و صفات مشاهده می‌کنند در حقیقت ذات و هستی او نیست تا با او سخنی داشته باشند و تکلم نمایند و عرض حاجات بنمایند و آنانکه در حال فناء از اسماء و صفاتند و

ص: 52

1- فتوحات ج 2 ص 185

2- مفاتیح الغیب ص 233

3- مصباح الانس ص 430

4- توحی علمی و عینی ص 80.

مندک و فانی در ذات گشته اند برایشان وجودی باقی نمانده است که سائل و مسئول و سؤال مطرح شود فرمودند: آری همین طور است... بر همین اساس است که عارف عظیم القدر مصری ابن فارض می گوید:

وفي سكرة منها ولو عمر ساعة

تري الدهر عبدا طائعا و لك الحكم»

فقط در اثر یک ساعت مستی و مدهوشی از آن ذات ذوالجلال، خواهی دید که تمام دوران روزگار بنده مطیع تو هستند، و تو هستی که فرمانده و فرمانروای عالمیان باشی»⁽¹⁾

3- تکلم او تکلم حق است: می نویسند: «کلمه جامعه الهی، انسان کامل است لفظی است که تواند حقیقت را علی ماهی علیها اداء نماید وجود ندارد مگر کلمه جامعه الهی که انسان کامل بوده باشد که تکلم او تکلم حق است»⁽²⁾

4- تجلی صفات خدا در انسان فانی: «انسان به مقام هر اسم و صفتی از اسماء حضرت حق برسد مظهر آن اسم و صفت می گردد و آن اسم و صفت در وجود او متجلی می شود، مثلا اگر مظهر اسم جمال باشد جمیل می شود...»

اگر کسی به مقام فناء در اسم عالم و صفت علم حق تعالی برسد، مظهر تام و تمام اسم عالم و صفت علم حق می گردد یعنی از همه جا و از همه کس، و از همه چیز مطلع می گردد ما کان و ما یکون و ما هو کائن در نزد او یکسان است، علم به مجردات است، و علم به مادیات، علم به دنیا و علم به آخرت همه و همه در نظر او حاضر است یعنی او به علم شهودی و حضوری و وجدانی، موجودات را ادراک

ص: 53

1- الله شناسی ج 1 ص 233 - 234

2- توحید علمی و عینی ص 86

می‌کند.... و اگر کسی به مقام فناء در اسم الله و یا در اسم هو برسد، چون الله اسم جامع جمیع صفات حقّ است بنابراین مظهر هر صفت و اسمی می‌گردد و زنده کردن و میراندن و توانایی بر هر امری از امور و علم و دانایی نسبت به هر حادثه‌ای از حوادث، برای اوست»(1)

5- ولایت مطلقه خدا: «انسان پس از آنکه به مقام فناء کلی رسید و فناء در ذات و اسم و فعل برای او حاصل شد و سفرهای چهارگانه خود را به اتمام رسانید... انسان کامل می‌گردد و به مرتبه کمال مطلقه خود نائل می‌شود... و آئینه تمام نما صفات جمال و جلال و ذات حضرت احدیت در موضع دیگر می‌نویسند: «ولایت کلیه الهیه عین ولایت خداست، اصل یکی است در خداوند اصالت دارد و در ولیّ، تبعیت دارد خدا خود را نشان می‌دهد و ولیّ، خدا را نشان می‌دهد»(2)

ص: 54

1- امام شناسی ج 5 ص 81 - 82

2- همان ج 5 ص 129

می نویسند: «در آنجا که هر کس به مقام فنايي مطلق برسد و در حرم خدا فاني گردد و وجود مستعار و ایت مجازي و عاريتي او مضمحل گردد، طبعاً و قهراً داراي این ولایت است و اختصاصی به ائمه ندارد در هر زمان و هر مکان افراي می توانند خود را بدین مقام برسانند منتهی اولاً باید بواسطه متابعت و پیروي از امام معصوم باشد و الا نخواهند رسید و ثانیاً عنوان امامت و پیشوایی برای این ذوات معصومین (علیهم السلام) تا ابد باقی است زیرا آنان را خداوند پیشوا و رهبر نموده و لوی ارشاد را با مجاهدات عالیه (اختیاراً نه جبراً) بدیشان سپرده است و این معنی منافات ندارد با آنکه کسی دیگر بتواند به مقام معرفت خدا برسد و معنی من عرف نفسه فقد عرف ربه در باره وی تحقق پذیرد و در حرم خدا بافناء و اضمحلال خویشتن وارد شود در آنصورت آنجا دیگر نه او هست و نه غیر او در حرم ذات ربوبی نه عنوان محمد است و نه علی، و نه سایر امامان، و نه ولی دیگری مانند سلمان که داراي اعلي درجه از عرفان بوده است آنجا حقیقت ولایت واحده است بدون عناوین خاصه و شکلهاي متعینه و نام محمد و علي و حسن و حسین تا حضرت قائم و اسماء ممیزه ایشان مادون آن مقام است در آنجا ولایت است و بس، و حقیقت و کنه ولایت داراي معنی واحد بالصرافه می باشد» (1)

ص: 55

چه کسانی به مقام فناء و بقاء رسیده اند؟

1- علامه طهرانی درباره استادشان می نویسند: «حضرت آقای حاج سید هاشم در افق دیگری زندگی مینمود، و اگر بخواهیم تعبیر صحیحی را ادا کنیم در لا-افق زندگی می کرد آنجا که از تعین برون جسته، و از اسم و صفت گذشته، و جامع جمیع اسماء و صفات حضرت حق متعال به نحو اتم و اکمل، و مورد تجلیات ذاتیه و حدانیه قهاریه، اسماء اربعه را تماماً طی نموده و به مقام انسان کامل رسیده بود»⁽¹⁾

«حضرت آقای حدّاد در اواخر عمر مشاهده می شد که پس از مقام فناء صرف و تمکّن در تجرد دارای مقام بقاء بوده اند»⁽²⁾

2- فرزند علامه طهرانی می گوید: «در یک سفری که در سن شباب در معیت ایشان (آقای طهرانی) به کربلائی معلی مشرف شدیم روزی از محضر استاد بی نظیرشان حضرت آقای حاج سید هاشم حدّاد سوال کردم، آیا پدر ما به مقام

فناء رسیده اند؟ ایشان در جواب با حدّت و شدّت مکرراً فرمود: از فانی هم بالاتر است»⁽³⁾

3- علامه طهرانی می نویسند: «فرید عصر و حسنه دهر ترجمان قرآن و سلمان زمان آیه الله العظمی عالم عابد زاهد ناسک عالم باللّه و بأمر الله مرحوم فردوس و ساده حاج شیخ محمّد جواد انصاری همدانی رضوان الله علیه ... که ناگهان پرده

ص: 56

1- روح مجرد ص 134 - 135

2- همان ص 86

3- آیت نور ص 37

غیبت بالا رفت و حجابهای ظلمانی و نورانی برکنار شد نسیم جانبخش رحمت از حرم الهی بوزید و آب حیات جاودانی به بقای حق بر دل سوخته او بعد از فزونی او از مراحل نفس سرازیر شد و از جزئیات به کلیت پیوست» (1)

با این توصیف جناب آقای انصاری همدانی نیز به مقام فناء و بقاء رسیده اند و تمام احکام و نتایجی که برای آن مقام ذکر کردیم را دارا بوده اند.

پس این گفته علامه طهرانی که من ایشان را به اندازه انبیاء الهی قبول دارم صحیح نمی باشد چون مقام فناء و بقاء که جناب آقای انصاری بدان نائل شده اند - از نظر علامه طهرانی - همان مقام خدایی است بنابراین باید بگویند آقای انصاری به مقام خدایی رسیده اند نه مقام انبیاء (علیهم السلام).

می نویسند: « به سبزه میدان که رسیدم این فکر به نظر آمد چقدر ایشان را قبول دارم؟ دیدم در حدود یک پیامبر الهی! من واقعاً به کمال و شرف و توحید و فضائل اخلاقی و معنوی ایشان در حدود ایمان به یک پیغمبر ایمان و یقین دارم زیرا اگر الآن حضرت یوسف و یا حضرت موسی و عیسی علی نبینا و آله و (علیهم السلام) زنده

شوند، و بیایند و امر و نهی داشته باشند، من حقیقاً بقدر اطاعت و انقیاد و ایمان به حقایق انبیاء به این رادمرد بزرگ الهی ایمان و ایقان دارم» (2)

نکته ای که نباید از نظر دور داشت این است که با توجه به توضیحاتی که علامه طهرانی برای مقام فناء و بقاء داده اند باید گفت: دوئیت از میان خدا و آقای حدّاد - العیاذ باللّه - برداشته شده و آقای حدّاد نیست شده و تنها ذات حق باقی مانده با این حساب، دیگر معقول نیست جناب آقای حدّاد در مسائل شرعی از فقیه تقلید نماید خدای متعال که - العیاذ باللّه - از کسی تقلید

ص: 57

1- آیت نور ص 201 - 202

2- روح مجرد ص 683

نمی‌کند. بنابر ادعای علامه طهرانی، دیگر آقای حداد مکلف نبوده زیرا تغایر بین مکلف و مکلف برداشته شده و آقای حداد فانی و منک در ذات مکلف گردیده پس تقلید او از فقهاء بی معنا و غیر معقول است در حالی که علامه طهرانی می‌نویسند: «مرحوم حداد... از باب حفظ شرع و احکام شرع در امور عبادیه و احکام جزئیة تقلید می‌کرد»⁽¹⁾

در این بحث

مناسب است روایتی را از امام صادق (علیه السلام) ذکر نمایم که ایشان پیش بینی فرموده اند که عده ای، ادعای مقام خدایی یا مقام نبوت و امامت خواهند کرد:

عن الامام صادق (علیه السلام): ... یابن الفضل انّ الله تبارک و تعالی احسن نظراً لعباده منهم لانفسهم الا تری انک لا تری فیهم الا محباً للعلو علی غیره حتّی انّه یكون منهم لمن قد نزع الی دعوی الربوبیّه و منهم من نزع الی دعوی النبوة بغیر حقّها و منهم من نزع الی دعوی الامامة بغیر حقّها و ذلك مع ما یرون فی انفسهم من النقص و العجز و الضعف و المهانة والحاجة و الفقر و الآلام و المناویة علیهم و الموت الغالب

لهم و القاهر لجمیعهم یابن الفضل انّ الله تبارک و تعالی لا یفعل بعباده الا الاصلح لهم و لا یظلم الناس شیئاً و لكن الناس انفسهم یظلمون.⁽²⁾

مطلب آخر اینکه علامه طهرانی درباره عبادت آقای حداد می‌نویسند: «اذان صبح، نماز را با ایشان به جماعت به جای آورده و سپس ایشان به سجده می‌رفتند و قریب نیم ساعت و سه ربع و احياناً یک ساعت سجده شان طول می‌کشید...»⁽³⁾

ص: 58

1- روح مجرد ص 180

2- بحار ج 58 ص 133

3- روح مجرد ص 77

در موضوع دیگر می گویند آقای حدّاد به مقام فناء رسیده یعنی به نیستی محض و اندکاک در ذات حقّ تعالی - العیاذبالله - نائل شده که در آنجا خداست و بس.

سؤالی که پدید می آید این است که آقای حدّاد برای چه کسی نماز می خواند و رکوع و سجود می نمود؟! در مقام فناء که دوئیت از میان می رود و عینیت محض با ذات حقّ تعالی پیدا می کند در این صورت رکوع و سجود بی مورد و بی موضوع است.

آقای حدّاد مافوق افق بود

علاّ مه طهرانی درباره استادشان می نویسند: «حاج سیّد هاشم حدّاد مافوق افق بود وی از جزئیت به کلیت عبور نموده بود حاج سیّد هاشم مردی بود که از جزئیت به کلیت رسیده بود دیگر نظری به کثرت نداشت بلکه محیط و مهیمن و مسیطر بر کثرات بود» (1)

سپس داستانی را در این راستا نقل می کنند «رفقای کاظمینی می گفتند یک روز با ماشینهای مینی بوس از کربلا با آقای حدّاد به کاظمین آمدیم در میان راه، شاگرد شوfer خواست کرایه ها را اخذ کند گفت شما چند نفرید؟ آقای حدّاد گفتند پنج نفر. گفت: نه شماشش نفرید. ایشان باز شمردند و گفتند: پنج نفریم! ما هم می دانستیم که مجموعاً شش نفریم ولی مخصوصاً نمی گفتیم تا قضیه آقای حدّاد مکشوف گردد.

ص: 59

با شاگرد سائق گفت: شش نفری ایشان گفتند ای برادر! مگر نمی بینی؟ در این حال اشاره نمود و یک یک افراد را شمردند او گفت: ای سید آخر تو خودت را حساب نمی کنی؟

رفقا می گفتند: عجیب اینجاست که در این حال باز هم آقای حدّاد خود را گم کرده بود و با اینکه معاون سائق گفت: تو خودت را حساب نمی کنی و نمی شماری باز ایشان چنان غرق عالم توحید و انصراف از کثرت بودند که نمی توانستند در این حال هم توجه به لباس بدن نموده و آن را جزو آنها شمرده و یکی از آنها به حساب در آورند» (1)

پرسشی که در این ماجرا به نظر می رسد این است که اگر آقای حدّاد از جزئیت به کلیت رسیده بود و به کثرات نظری نداشت پس چرا آن پنج نفر دیگر را در نظر داشت و آنها را شماره کرد. اگر آقای حدّاد فانی بود و اصلاً به کثرات نظر نداشت می بایست نه خود را و نه به دیگران التفات می کرد و تنها خدا را می دید ولی در داستان مذکور او پنج نفر از رفقاییش را محاسبه نمود که این امر با فناء در ذات و عبور از کثرات سازگار نیست.

ولایت جناب آقای حدّاد

در بحث مقامات معنوی استاد از علامه طهرانی نقل کردیم که آقای حدّاد به مقام انسان کامل نائل شده است.

از نظر علامه طهرانی انسان کامل کسی است که همان ولایت خدا را دارا است می نویسند: «انسان پس از آنکه به مقام فناء کلی رسید، و فناء در ذات و صفت و اسم و فعل برای او حاصل شد و سفرهای چهارگانه خود را به اتمام

ص: 60

رسانید... انسان کامل می گردد... ولایت او کامل می شود یعنی ولی مطلق به ولایت حقه الهیه می گردد پس با همه موجودات به ولایت حضرت حق است و تصرف او در جمیع امور به اذن خدا برای اوست زیرا که لازمه مقام ولایت مطلقه این است بلکه ولایت مطلقه حضرت حق سبحانه و تعالی غیر از این چیزی نیست»(1)

«ولایت کلیه الهیه عین ولایت خداست، اصل یکی است در خداوند اصالت دارد و در ولی، تبعیت دارد خدا خود را نشان می دهد»(2)

درباره ولایت آقای حدّاد می نویسند: «سرّ واقعی در اظهارات اشکال کنندگان، اباء از هیمنه ولایت حضرت حاج سید هاشم بود، باری، سرّ واقعی اظهارات آن مرد و تأیید این، آن بود که نمی خواستند زیر بار ولایت و هیمنه ی استاد سید هاشم حدّاد بروند»(3)

«حقیر سابقاً در عظمت حضرت آقای حدّاد ... بطور تفصیل برای این دوست مهربانتر از برادر و صمیمی تر از هر یار و دوست، مذاکره نموده بودم و جدّاً ایشان را دعوت به ارادت و تسلیم در برابر ولایت آقای حدّاد نموده بودم»(4)

پاسخ: اولاً: آنچه مسلم است ولایت آقای حدّاد از سنخ ولایت فقهاء نیست زیرا چنانکه گذشت - در بحث میزان تحصیلات - ایشان تحصیلات حوزوی نداشته اند و تا کتاب سیوطی بیشتر نخوانده بودند.

بنابراین مراد علامه طهرانی از ولایت آقای حدّاد همان ولایت معتبر در نزد صوفیه است که با طی اسفار اربعه حاصل می شود.

ص: 61

1- توحید علمی و عینی ص 86

2- امام شناسی ج 5 ص 129

3- روح مجرد ص 57

4- همان ص 122

روشن است که این گونه ولایت مبتنی بر نظریه وحدت شخصی وجود است ولی در ابتداء بخش سوم، از مشایخ صوفیه و نیز علامه طهرانی نقل خواهیم کرد این مبنا مبتنی بر کشف و شهود است و توضیح می دهیم که کشف و شهود حجیت ندارد.

پس ولایت آقای حدّاد مبتنی بر مکاشفه ای است که حجیت ندارد.

ثانیا: اگر به بحث نظارت بر ذرات کائنات و فراموشی آقای حدّاد در امور ضروری مراجعه کنید خواهید یافت که ادعای ولایت مطلقه آقای حدّاد قابل پذیرش نیست. چگونه می توان پذیرفت کسی که به تعبیر علامه طهرانی «ولایتش عین ولایت خداست و ناظر به ذرات کائنات است» اما در امور ضروری زندگی دچار فراموشی و غفلت و لغزش می شود.

حجیت قول و فعل آقای حدّاد

علامه طهرانی معتقدند، انسان کامل تکلمش، تکلم حقّ است.

چنانکه نوشته اند «کلمه جامعه الهی، انسان کامل است لفظی که تواند حقیقت را علی ما هی علیها اداء نماید وجود ندارد مگر کلمه جامعه الهی که انسان کامل بوده باشد که تکلم او تکلم حقّ است»⁽¹⁾

از سوی دیگر قائلند که آقای حدّاد به مقام انسان کامل رسیده است می نویسند: «حضرت آقای حاج سید هاشم در افق دیگری زندگی می نمود ... و به مقام انسان کامل رسیده بود»⁽²⁾

نتیجه دو امر مذکور این است که قول جناب آقای حدّاد مانند انبیاء و ائمه (علیهم السلام) حجّت است.

ص: 62

1- توحید علمی و عینی ص 86

2- روح مجرد ص 134 - 135

و اما حجّیت فعل آقای حدّاد را این گونه توضیح می دهند: «هفت شوط طواف حاج سیّد هاشم بر دور ضریح حضرت رضا (علیه السلام): قاعده حضرت آقا این بود که در هنگام تشرّف به حرم مطهر غسل می کردند، و در وقت ورود همیشه در صحن را می بوسیدند و پس از آن، در کفشداری و در رواق و در حرم را می بوسیدند و پس از اذن دخول، عتبه مبارکه را می بوسیدند و وارد می شدند و بدون خواندن زیارت، اوّل هفت شوط طواف از جانب چپ می نمودند سپس زیارت می نمودند و حقیر هم با جمیع رفقایی که با ایشان مشرف شدیم در معیت ایشان به همین نحوه و کیفیت چهارچوب درها را می بوسیدیم و هفت شوط طواف می نمودیم و سپس زیارت را بجا می آوریم چون فعل اولیای خدا حجّت است تا

به حال رویّه حقیر هم در زیارت، از بوسیدن درها و طواف به همین نحو بوده است» (1)

اطاعت نام و تسلیم محض در مقابل استاد

علّامه طهرانی می نویسند: «حضرت آقای انصاری ... به حقیر هم بسیار محبت و بزرگواری و کرامت داشت حقیر چون پیام حضرت آقای حدّاد را رساندم و کسب مصلحت نمودم که برای معنویت و سلوک عرفانی من کدام بهتر است؟ ایران یا نجف اشرف... فرمودند: نجف خوب است طهران هم خوب است ولی اگر نجف بمانی آنچه کسب می کنی همه اش برای خودت و اگر طهران بمانی در آنچه بدست می آوری شرکت می کنیم. چون این پاسخ دلالت بر ارجحیت طهران داشت در

ص: 63

حالی که یکسر موی بدن بنده هم راضی به بازگشت به طهران نبود... چون نجف را موطن اصلی و دائمی گرفته و برای اقامه مادام العمر بساط خود را گسترده و خانه ملکی هم اخیراً ابتیاع نموده ایم و با چه خون دلها، اینک قدری آرام گرفته و با خیال جمع می خواهیم بمانیم. آنقدر این احتمال رجحان طهران برایم ناگوار و سخت است که از کوفتن کوه ها بر سرم سنگین تر است...

حقیر فوراً تصمیم به مراجعت طهران گرفتم... و به طهران مراجعت و باب مرآوده و مکاتبه و ملاقاتهای متناوب تقریباً دو تا سه ماه یک مرتبه و اطاعت تام و تمام از دستورات آیه الله انصاری برقرار بود»⁽¹⁾

فرزند علامه طهرانی می گوید: «اما وقتی رجحان اقامت در طهران را از کلام استاد خود بدست می آورند برخلاف میل باطنی که برای اقامت همیشگی در نجف داشته اند بسرعت اقدام و به طهران مراجعت می نمایند ایشان می توانسته اند با عناوین گوناگون خود را به اقامت در نجف اشرف راضی دارند ولی تسلیم محض استاد بودن، و او را از خود گذشته و به خدا پیوسته دیدن، باعث می شود که بدون هیچ مصلحت اندیشی نظر استاد را بر تشخیص خود ترجیح داده و حرکت سلوکی خود را مطابق رأی برتر استاد ادامه دهند»⁽²⁾

ص: 64

1- روح مجرد ص 38 - 39

2- آیت نور ص 263

در موضع دیگری می گویند: «آن را در راستای... تسلیم محض بودن در برابر استاد الهی خویش حضرت حدّاد، به عنوان یکی از آثار و برکاتش، مطرح می نماید»⁽¹⁾

این در حالی است که علامه طهرانی در بحث امام شناسی می نویسد: «... پیروی از امام معصوم واجب است و از امام غیر معصوم حرام است»⁽²⁾

چنانکه از امام صادق (علیه السلام) روایت شده: ایتاک أن تتصب رجلا دون الحجّه فتصدّقه فی کلّ ما قال⁽³⁾.

البته از مباحث گذشته - حجّیت قول و فعل آقای حدّاد و ولایت مطلقه او - بدست می آید که علامه طهرانی قائل به عصمت استادشان بوده اند ولی ادّعی عصمت درباره او هیچ دلیل و مدرک عقلی و نقلی ندارد و چنین ادّعی بر خلاف دین و شرع انور است کما اینکه اگر به بحث (نظارت بر ذرات کائنات و

فراموشی در امور ضروری) مراجعه نمائید خواهید یافت که ادّعی عصمت با خطاء و لغزش و فراموشی در امور ضروری سازگار نیست.

خود ستایی

1- علامه طهرانی می نویسد: «تراوشان معنویه حاج سیّد هاشم حدّاد بر سر مزار حاج شیخ محمّد بهاری در بهار همدان... یک روز برای زیارت اهل قبور و زیارت قبر مرحوم آیه الله حاج شیخ محمّد حسن بهاری تقریبا با جمیع رفقای همدانی و طهرانی به بهار همدان تشریف بردند...»

ص: 65

1- آیت نور ص 518

2- امام شناسی ج 1 ص 221

3- کافی ج 2 ص 298

در میان قبرها که می گشتند، بنده با ایشان تنها در جلو بودم و بقیه رفقا به فاصله ای از پشت می آمدند، حضرت آقا به من فرمودند: ما شنیده بودیم که مرحوم انصاری بدین قبرستان سر مزار مرحوم حاج شیخ محمد بهاری زیاد می آمدن است و چه بسا از همدان - که تا بهار دوفرسخ است - پیاده آمده است. این آمده ها برای جلب روحانیت و استمداد از روح او باید بوده باشد اینک معلوم شد مرحوم بهاری آن مقدار درجه ای نداشته است که مرحوم انصاری از روح او استمداد کند و گمشده خود را بجوید، مرحوم انصاری پی من می گشته است، و برای استشمام این بود در این ساعت و در این مکان، این راه را طی می نموده است» (1)

2- «حضرت آقا (جناب حدّاد) فرموده بودند: سید محمد حسین ابداء ابداء او مانند کوه است کجا متزلزل می شود» (2)

3- «برای نشاط و عبادت و ذکر خدا در مجالس و محافل (آقای حدّاد) فرموده بودند تا حقیر سوره توحید را برای رفقا در حضور ایشان تفسیر کنم... و بحمدالله و المنة تمام مجالس این دوره تفسیر به عدد 11 که مساوی با 207 کلمه مبارکه (هو) است خاتمه یافت از عجائب و غرائب این تفسیر این بود که: اولاً حقیر اصلاً مطالعه ای گر چه یک سطر باشد نکردم و اصولاً با خود کتابی و یا تفسیری همراه نداشتم، آنچه بود انشائاتی بود که بیان می شد و مطالبی ناشنیده و ناخوانده و ناگفته بیان می شد که من خودم هم تعجب می کردم از رقت معنا و علو مفاد و دقت مغزی و مراد. و پر روشن بود که القاء آنها از حضرت ایشان (آقای حدّاد) بود و حقیر در

ص: 66

1- روح مجرد ص 157

2- همان ص 544

حکم بلند گوئی حاکی آن معانی بودم چرا که تا بحال بنده چنین تفسیری را بدین وضع و کیفیت نگفته ام» (1)

تفسیری که بدون مطالعه احادیث امامان معصوم (علیهم السلام) که حاملان علوم قرآنی اند، گفته شود در حقیقت بیان نظریات و برداشت های شخصی است.

علاوه آنکه علم تفسیر نیازمند علوم مختلفی از قبیل لغت، ادبیات عرب، تاریخ اسلام، کلام حدیث و رجال و درایه و... می باشد که آقای حدّاد از آن آگاهی نداشته است زیرا درباره میزان تحصیلات ایشان نقل کردیم که او تا کتاب سیوطی بیشتر تحصیل نکرده است با این حال چگونه معانی عالیّه ای را در ذیل آیات به علامّه طهرانی القاء نموده اند؟!

4- «مرحوم حدّاد بسیار نسبت به امور شرع و احکام فقهیه متعبد بود و محال بود حکمی را بدانند و عمل نکنند... پس از نماز مغرب و عشا می خواستند غذای مختصری داده و حضار به اعمال لیلّه عرفه و زیارت مشغول شوند، با بهجتی هرچه

تمامتر فرمود: فلان سیّد، سیّد الطائفین است (یعنی هم مجتهد در امر شریعت و هم مجتهد در امر طریقت) و سپس فرمود: من تا بحال از آقا شیخ هادی زین العابدین تقلید می کردم، و از این به بعد از او تقلید می کنم» (2)

فرزند علامّه طهرانی در توضیح عنوان سیّد الطائفین می نویسد: «حضرت حدّاد به بهجتی هرچه تمامتر ایشان را (یعنی آقای تهرانی) به «سیّد الطائفین» ملقب فرمودند» (3)

ص: 67

1- روح مجرد ص 206-208

2- همان ص 108

3- آیت نور ص 47

عَلَّامَه طهراني مي نويسند: «نمازهاي صبح و ظهر و عصر را بنده به ايشان اقتدا مي كردم چون كسي در منزل نبود جز يك نفر از رفقاي صميمي، اما نماز مغرب و عشاء را ايشان به حقير اقتداء مي نمودند...

اما در اين نمازها حاج محمد علي به ايشان اقتداء مي نمود بدینصورت که بنده امام بودم و حضرت آقا مأموم، و ايشان درهمین جماعت به آقا اقتدا مي کرد و مي گفت: من قدرت ندارم به غير آقا اقتدا کنم.

چند بار حضرت آقا وي را در حضور بنده دعوا کردند که تو خلاف شرع مي کنی و اقتدای به مأموم جایز نیست اما او مي گفت: در عالم واقع آقا امام است همه جا، خواه مأموم باشد و يا امام، و در اين صورت من که اين مطلب را فهميده ام نمي توانم به غير او اقتدا نمايم ايشان فرمودند: اگر اين کلام تو درست باشد بايد

به سيّد محمد حسين اقتدا کنی نه به من چون مرا در هر حال امام مي دانی اما او مأموماً ولي حاج محمد علي گوشش به اين سخن ها بدهکار نبود، و حتي با وجود ايشان در ساليان متمادي یک بار هم به حقير اقتداء ننمود»⁽¹⁾

نکته قابل توجه در اين داستان اين است که شدت ارادت به جناب آقاي حدّاد موجب شده است که حاج محمد علي نماز جماعتي را اقامه کند که در شرع وارد نشده!

مسئله تصوّف طريقي است که یک چنین مریدان افراطی به بار مي آورد که به جهت عشق و ارادت به مراد، حاضرند اعمال عبادي از خود ابداع کنند.

ص: 68

مطلب دیگر آنکه در گذشته از علامه طهرانی نقل کردیم که قول و فعل آقای حدّاد حجت است بنابراین چرا حاج محمّد علی به دستور آقای حدّاد عمل نکرد و این گونه نماز اختراعی را ترک نمود؟!

طبق نقل علامه طهرانی از سویی حاج محمّد علی می گوید «آقای حدّاد در عالم واقع امام است» بنابراین واجب الاطاعه است از سویی دیگر به دستور آقای حدّاد در ترک نماز جماعت ابداعي، عمل نمی کرده این یعنی تناقض در قول و فعل است داستان مذکور حاکی از عدم آگاهی و عوام بدون مرید افراطی است.

در هر حال مسلکی که برای مراد و مرشد خود مقام خدایی(1)

ادّعا کند نیازمند به چنین مریدان نا آگاه می باشد.

پرسش آخر آنکه چرا جناب آقای حدّاد این چنین بدعت واضح و علنی را از مرید خود مشاهده می نمودند آن هم بطوری که سالها این واقعه تکرار میشود و تنها به چند مرتبه دعوا اکتفاء کردند آیا نهی از منکر و خلاف شرع به همین مقدار کافی است؟ آیا نباید چنین نماز جماعتی را ترک می کردند؟!

گفتار متعارض درباره استاد طریق

علامه طهرانی می نویسد: «بدون استاد و مراقبه و ذکر و فکر و ریاضتهای مشروع، سلوک جز پنداری بیش نیست»(2)

«خطراتی را که مصنّف ذکر نموده است از مهمترین خطرات سلوک است که بدون اشراف و تربیت استاد کامل و عالم راه رفته دست بردن به این اذکار و مشابه آن ممنوع است گویند علّت انحراف حسین بن منصور حلاج در اذاعه و اشاعه

ص: 69

1- مراجعه کنید به بحث (نتیجه مقام فناء و بقاء)

2- روح مجرد ص 57

مطالب ممنوعه و اسرار الهیّه فقدان تعلّم و شاگردی او در دست استاد ماهر و کامل و راهبر و راهرو و به مقصد رسیده بود است»⁽¹⁾

«سلوک حضرت حداد، مبنی بر لزوم استاد، باری در این سفر از استاد و لزوم استاد سخن به میان برآمد، و حضرت آقا از بدء امر، اصراری هر چه تمام تر بر لزوم استادداشتند و از خطرات شدیدیه ای که در میان راه، شاگرد با آن مواجه می شود خبر می دادند»⁽²⁾

«کلام حدّاد: پیروی از خصوص استاد کامل، از ضروریات مسائل طریق است»⁽³⁾

ولی علاّ مه طهرانی در اواخر عمر دست از مبنای لزوم استاد برداشتند گفته اند تنها مطالعه آثارشان و داشتن اخلاص سالک از استاد مستغنی می کند.

فرزند ایشان می نویسد: «علاّ مه والد قدس الله نفسه الزکیه در اواخر عمر به جهت کثرت امراض و اشتغالات مربوط به تألیف دوره علوم و معارف اسلام فرصتی برای پذیرش و تربیت شاگردان نداشتند و می فرمودند: برای کسانی که مشتاق و طالب لقاء حضرت پروردگارانند و به دنبال استاد طریق می باشند دو مطلب را بیان کنید که با آن از استاد مستغنی می کردند: اول: داشتن اخلاص در عمل و دوم: خواندن تمام و کمال دوره علوم و معارف اسلام»⁽⁴⁾

ص: 70

1- رساله سیر وسلوک ص 196

2- روح مجرد ص 485

3- همان ص 629

4- نور مجرد ص 589

عَلَّامَه طهراني مي نويسند: «در ليله جمعه دوازدهم شهر جمادي الثانيه سنه يک هزار و سيصد و هفتاد و هفت هجريه قمریه که حقير در همدان و در منزل و محضر حضرت آية الله حاج شيخ محمد جواد انصاري همداني مشرف بودم، ايشان فرمودند: آقا سيّد معصوم عليشاه را آقا محمد علي بهبهاني در کرمانشاه کشت. آقا محمد علي سه نفر از اولياء خدا را کشت سومي آنها بَدَلَا بود که فرمان قتل او را صادر کرده بود بَدَلَا به او گفت: اگر مرا بکشي تو قبل از من خاک خواهي رفت! آقا محمد علي به وي گفت: مظفر عليشاه و سيّد معصوم عليشاه که از تو مهمتر بودند چنين معجزه اي نکردند تو حالا مي خواهي بکني؟»

بدلا گفت همينطور است چون آنها کامل بودند مرگ و حيات در نزدشان تفاوت نداشت ولي من هنوز کامل نشده ام و نارس هستم اگر مرا بکشي به من ظلم کرده

اي آقا محمد علي به حرف او اعتنا نکرد و او را کشت هنوز جنازه بدلا روي زمين بود که آقا محمد علي از زير دالاني عبور مي کرد ناگهان سقف خراب شد و در زير سقف جان سپرد چون ايشان عالم مشهور و معروف کرمانشاه بود و احترامی مخصوص در ميان مردم داشت فوراً جنازه اش را تشييع و دفن کردند اما در اين احيان کسی به بَدَلَا توجه نداشت و جنازه وي در گوشه اي افتاده بود و هنوز دفن نشده بود»⁽¹⁾

ولي مرحوم آقا احمد بهبهاني فرزند مرحوم عَلَّامَه محمد علي بهبهاني درباره علّت ارتحال عَلَّامَه بهبهاني مي نويسد: «در ايام حکومت فتحعلي خان سابق

ص: 71

الألقاب در مزاج شریفش مرض اسهال عارض شد و در یوم جمعه و عید مبعث از سنه یک هزار و دو صد و شانزده در عین زوال در اثنای نماز ظهرین به رحمت ایزدی پیوست»⁽¹⁾

گفتنی است که کتاب مرآت الاحوال جهان نما مشتمل بر سفرنامه مؤلف و زندگینامه علما است که در نزد متخصصان تاریخ از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

ص: 72

1- مرآت الاحوال جهان نما ج 1 ص 147

علامه طهرانی مانند سایر صوفیه عالی ترین روش برای استکشاف معارف را مکاشفه معرفی می کنند.

می نویسند: «مکتب عرفان و شهود از همه مکتب ها بالاتر است. این مکتب که بر اساس رویت قلبی و مشاهده وجدانی بنا شده است نمی گوید مکتب و فلسفه باطل است بلکه می گوید اینجا موطنی است دیگر و مقامی با ارج تر که علوم و واردات آن، دل می باشد.

محل علوم حاصله از علم فلسفه و حکمت ذهن است، جایش مغز است و انسان خدا را با این مکتب می شناسد از دور، روی زمین می نشیند و می خواهد به حقیقت خورشید مثلاً اطلاع حاصل کند امواجی را که در آنست ببیند. آری وی

می بیند اما در عین غفلت و دوری، در عین اثر و خصیصه نه در عین واقع و حقیقت. مکتب فلسفه و حکمت جایش مکتب محاسبه و معادله یعنی ذهن است که محل تفکر است»⁽¹⁾

«اگر کسی هم علماً اعتقاداً از راه برهان دست بیاورد چنانکه مثلاً شیخ الرئیس و غیره مقامات عرفاء نوشته اند و یا تقلیداً از اهلش یاد بگیرد باز هزاران فرقه ما بین این علم و معرفت، و معرفت شهودی و وجدانی اهلش می باشد لذتی در شهود این مراتب بر اهلش دست می دهد»⁽²⁾

پاسخ: کشف و شهود در صورتی مفید است که انسان رابه واقع برساند ولی تمام بحث در این است که آیا همه مکاشفات واقع نمایند یا خیر؟

ص: 74

1- الله شناسی ج 3 ص 286 - 287

2- همان ج 2 ص 59

مشايخ صوفيه خود اعتراف دارند که بسياري از مکاشفات وصول به واقعت نيست زيرا شياطين و اوهام و تخيلات و بيماري هاي رواني و تلقينات، عواملی هستند که مکاشفه را فاسد مي کنند و سالک را از حقيقت باز مي دارند و لذا حجيت کشف و شهود مخدوش مي گردد.

قيصري مي نويسد: مشاهده الصور تارة يكون في اليقظة و تارة في النوم و كما أنّ النوم ينقسم بأضغاث أحلام و غيرها، كذلك مايري في اليقظة ينقسم الي امور حقيقيّة محضّة واقعة في نفس الامر و الي امور خيالية لا حقيقة لها شيطانية و قد يخالطها بيسير من الامور الحقيقية ليضلّ الرائي(1).

و نیز مي گويد: «اذا شاهد امرأ في خياله المقيّد يصيب تاره و يخطئ أخري و ذلك المشاهد اما أن يكون امرأ حقيقتاً أولاً، فان كان فهو الذي يصيب المشاهد فيه و ألا فهو الاختلاق الصادر من التخيّلات الفاسده»(2)

«و للإصابة اسباب بعضها راجع الي النفس و بعضها الي البدن و بعضها اليهما جميعاً اما الاسباب الراجعة الي النفس كالتوجّه التام الي الحقّ ... و اما الاسباب الراجعة الي البدن صحته و اعتدال مزاجه الشخصي و مزاجه الدماغى»(3)

نتيجه آنکه طريقي که امور مذکور در آن جريان دارد چگونه مي تواند بهترين روش براي استکشاف معارف باشد؟!

هيچ گونه حجيتي نمي توان براي آن اثبات کرد تا روش عالي محسوب گردد. آنچه که سبب بي اعتمادي بيشتري به مکاشفات شده است تعارض آن در

ص: 75

1- شرح فصوص (قيصري) ص 100

2- همان ص 99 - 100

3- همان

بسیاری از موارد با قرآن و احادیث و تنافی آن با عقاید حقّه امامیه است تا جایی که علامه طهرانی به این واقعیت در مورد مکاشفات ابن عربی اذعان دارد:

می نویسند: «اگر چه در میان کلمات محیی الدین این گونه شطحیات نیست ولی کلمات دیگری که با ظواهر شریعت مخالف است بسیار است» (1)

«کسی که بر فتوحات مکیه محیی الدین وارد باشد... می بیند که حاوی بعضی از مکاشفات او نیز هست که با متن واقع و معتقد شیعه تطبیق ندارد» (2)

فرزند علامه می نویسد: «علامه والد قدس سره می فرمودند: عمده، تشرف حقیقی است، و غالب تشرفاتی که ادعا می شود، تشرف حقیقی نیست بلکه مشاهده در عالم مثال است، که آن نیز خود بر دو قسم است: گاه انسان حقیقتاً وجود مثالی حضرت را مشاهده می کند، و گاه نفس انسان است که صورتی را انشاء کرده و چنین وانمود می کند که آن صورت حضرت است و یا شیطان از طریق نفس انسان به شکل آن حضرت تمثّل و تجلّی می کند و تشخیص کشف حقیقی از کشف باطل برای انسان عادی ممکن نیست و تمییز آن محتاج استاد خبیر و بصیر است، گرچه آن کشف محفوف به قرائن و نشانه هایی باشد» (3)

ص: 76

1- روح مجرد ص 468

2- همان ص 353

3- نور مجرد ص 504 - 505

بر شخص خبیر روشن است که حجیت عقل ذاتی است و حجیت تمام حجج به عقل باز می گردد و لذا احادیث فراوانی عقل را ستوده اند و آن را حجّت باطنی معرفی کرده اند کما اینکه آیات متعددی بشر را به تعقل و بکارگیری عقل ترغیب می نماید.

كذلك يبين الله لكم آيات لعلكم تتفكرون(1)

و يجعل الرجس على الذين لا يعقلون.(2)

عن الامام الكاظم (عليه السلام): يا هشام انّ لله علي الناس حجّتين: حجة ظاهرة و حجة باطنة فاما الظاهرة فالرسل و الانبياء و الائمة عليهم السلام و أما الباطنة فالعقول.(3)

ولي صوفيه در مواردی که مکاشفاتشان با ادراکات عقل تنافی دارد، کشف و شهود را مقدم بر عقل می کنند و ادراکات عقلی را نمی پذیرند و می گویند: «طور وراء طور العقل»

ابن عربي می نویسد: لأن العلم الصحيح لا يعطيه الفكر و لا ما قرّرتة العقلاء من حيث افكارهم.(4)

عبدالرزاق کاشانی می نویسد: فلا تتكشف الحقيقه إلا لمن عزل عقله بنور الحقّ و جنّ بالجنون الالهي(5)

علامه طهرانی نیز مانند صوفیه درباره برهان عقلی اینچنین قضاوت می کنند.

ص: 77

1- بقره 219

2- یونس 100

3- اصول کافی ج 1 ص 16

4- فتوحات ج 1 ص 218

5- مجموعه رسائل ومصنفات کاشانی ص 643

«آری! آن عیان و شهود از دلیل و برهان برتر و عالی رتبه تر است چون معتقدند که دلیل، عصای مرد نایبنا است.

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود»(1)

«هر که خواهد به دلائل، خدا دان شود هر چند تمهید مقدمات ادله و براهین زیاده تر خواهد نمود، مقرر است که از حق دورتر خواهد شد و موجب ازدیاد حیرت و ضلال خواهد بود»(2)

«قشرین و صاحبان پوسته بدون مغز و لب، آنانکه اهل ظاهرند و اهل تفکر و اندیشه اند و بس، و این به جهت آن می باشد که این دسته نسبت به انبیاء و اولیای کمترین که ایشان اولوالالباب هستند همچون پوست و قشرند نسبت به مغز و لب»(3)

جالب آنکه علامه طهرانی در موضع دیگری می نویسند: «کسی که رجوع به عقل را منکر شود باید جزو بهایم محسوب گردد»(4)

گفتار متعارض درباره فلاسفه

علامه طهرانی در مواردی فلاسفه را مردود می شمارند:

1- «اکثر فلاسفه که همّت بر تجرید عقل و ادراک معقولات گماشتند و عمر در آن صرف کردند، در این مقام بماندند و آنرا وصول به مقصد حقیقی شمرده اند و به

ص: 78

1- الله شناسی ج 3 ص 211

2- همان ج 2 ص 160

3- همان ج 3 ص 39

4- همان ج 3 ص 255

حقیقت چون مقصود اصلی نشناختند، از شواهد دگر مدرکات محروم افتادند و انکار آن کرده در مرتبه ضلالت گم گشتند، فُضِّلُوا مِنْ قَبْلِ
و أَضَلُّوا كَثِيرًا» (1)

2- «آنچه از کلمات بزرگان از فلاسفه الهیین از مصر قدیم و یونان و اسکندریه و غیرهم نقل شده است و همچنین افرادی که بعد از آنها
آمده اند وحدت عددی ذات حق است، حتی آنکه شیخ الرئیس ابوعلی سینا در کتاب (شفاء) تصریح به وحدت عددی ذات حق می کند و
بعد از او فلاسفه اسلام که آمدند تا حدود سنه یکهزار از هجرت نبویه، همگی قائل به وحدت عددی حق شدند.» (2)-(3)

3- در موضعی دیگر می نویسند:

«جمهور فلاسفه قائل به معاد روحانی فقط شده اند ... جمهور فلاسفه و پیروان مشائین قائل شده اند که معاد فقط روحانی است یعنی
فقط عقلی است چون بدن

با تمام صورت ها و عرض هایش منعدم می شود، به علت آنکه نفس از آن قطع علاقه می کند بنابراین بدن بشخصه دیگر عود نمی کند و
چون اعاده معدوم امری محال است» (4)

ص: 79

1- الله شناسی ج 2 ص 83

2- امام شناسی ج 12 ص 279-280

3- وحدت ذات حق تعالی، وحدت عددی نیست زیرا وحدت عددی در نزد عقل و نقل مردود است او ذاتی بلاعدیل و بلا نظیر است و
هیچ موجودی در طول و عرض باری تعالی نیست تا دومی برای او تصور داشته باشد بلکه او از همه جهات بی همتاست عن امیرالمومنین
علیه السلام: «واحد لا بعدد» نهج البلاغه خطبه 185

4- معاد شناسی ج 6 ص 125

«کسی که در این اصول و قوانین ده گانه ای که ما بنیان آنها را استوار و ارکان آنها را مشید و محکم نمودیم و با براهین ساطعه و ادله قاطعه و روشن به اثبات رساندیم تأمل کافی و تدبّر وافیه بنماید، به شرط سلامت فطرتش از آفتِ اعوجاج و انحراف، و مرض حسد و عناد، و اعتیاد به عصبیت و افتخار و استکبار، برای او شک و تردیدی در مسأله معاد و حشر نفوس و اجساد باقی نمی ماند و بطور یقین می داند و حکم می کند به اینکه این بدن بعینه در روز قیامت محشور می شود به صورت جسد و برای او منکشف می شود که (مُعاد) در روز بازپسین مجموع نفس و بدن بعینها و شخصهما خواهند بود و آنچه در قیامت مبعوث می گردد خود این بدن است نه بدن دیگری که با او مابین بوده باشد، خواه آن بدن عنصری باشد همچنان که جمعی از اسلامیون به آن معتقدند یا مثالی باشد چنانکه اشراقیون به آن معتقدند»⁽¹⁾

تا بدین جا علامه طهرانی فلاسفه را مردود شمردند ولی در موضع دیگر از آنان تجلیل می کنند و فلاسفه را شاگردان انبیاء معرفی می نمایند.

می نویسند: «فلاسفه جمع فیلسوف است که لغتی یونانی و به معنای دوستار حکمت می باشد و فلاسفه یونان از بزرگان بشر و طبقات ممتاز علماء دنیا می باشند...»

بند قلیس (انباذ قلس) بنا بر آنچه علماء تاریخ می نویسند معاصر داود پیغمبر بوده و حکمت در شام از لقمان آموخته...

ص: 80

فیثاغورس که بعد از انباز قلس است و از شام به مصر رفت و حکمت را از اصحاب سلیمان بن داود آموخته ... و ادعا کرد که از مشکوه نبوت اقتراحات خود را گرفته است»(1)

فرزند علامه طهرانی می گوید: «حضرت آقا ... فلاسفه بزرگ یونانی را از شاگردان بزرگ انبیاء و حکمای الهی معرفی می نمودند»(2)

وحدت شخصی وجود

علامه طهرانی درباره مبنایشان می نویسند «وحدت شخصی به معنای شخص بهر قسم که فرض کنیم با کثرت سازش ندارد (وحدت شخصی بحساب خصوصیات شخص) ... اگر حقیقت حق تعالی شخص واحد است موجود واحد شخصی است و قائم به شخص است دیگر تصور ندارد که کثرت پیدا کند آری وجود یک واحد شخصی است بنا به قول عرفاء بالله یک تشخص است آنوقت وجودیکه در موجودات مشاهده می شود در واقع وجود حق است که مشاهده می شود نه وجود خود اینها، اینها وجود ندارند این زمین، این آسمان، انسان، حیوان، تمام کثراتی که ملاحظه می گردد در حقیقت وجودش حق است که یک واحد است، نه وجود اشیاء که کثرات را نشان می دهند یک واحد شخصی بیشتر در کار نیست و کثراتی در بین نیست، نسبت وجود به کثرات نسبت مجازی، و واسطه در مقام عروض است»(3)

ص: 81

1- الله شناسی ج 3 ص 347 - 348

2- آیت نور ص 471

3- مهرتابان ص 218

نتیجه‌ی وحدت شخصی عبارتست از این گفتار: 1- «این گل و سنبل، این بلبل و این طوطی این کبوتر و این مرغابی، این بوته و درخت، این نجم و این گیاه و شجر، این آب و این آبشار، این ابر و این باد و این باران، این سبزه و این چمن، این مرغ و این دشت بی پایان، این آدمی و این زاد و ولد، این خورشید و این آفتاب، این آسمان و این ستارگان درخشان ووو... آنقدر که دلت می‌خواهد از قبیل این گونه‌ها بر سر هم کن که تا در صور، نفخ بدمد، همه اینها یک خدا بیش نیست یکی است، وحده لا اله الا هو»(1)

2- علامه طهرانی از استادشان نقل می‌کنند: «آب خداست، وضو خداست، جایی نیست که خدا نیست»(2)

3- آقای حدّاد می‌فرمودند: «ذکر ما همیشه از توحید است وحدت وجود مطلبی است عالی و راقی کسی قدرت ادراک آن را ندارد یعنی وجود مستقل و

بالذات در عالم یکی است و بقیه وجودها وجود ظلی و تبعی و مجازی و وابسته و تعلّقی است من نگفتم سگ خداست من گفتم غیر از خدا چیزی نیست. این سگ خداست معنی اینست که این وجود مقیّده و متعیّن ه با این تعیّن وحدّ، خداست؟ نعوذ بالله من هذا الکلام اما غیر از خدا چیزی نیست معنی آنست که وجود بالاصاله و حقیقه الوجود در جمیع عوالم و ذات مستقله و قائمه بالذات، اوست تبارک و تعالی و بقیه موجودات هستی ندارند و هست نما هستند. هستی آنها تعلّقی و ربطی، و

ص: 82

1- الله شناسی ج 3 ص 213

2- روح مجرد ص 70

وجود آنها وجود ظلّی چون سایه شخص است نسبت به نور آفتاب که به دنبال شاخص می چرخد و می گردد»(1)

4- «حقّ سبحانه و تعالی، خالق است در مرتبه عالی و مخلوق است در مرتبه دانی، آمر است در مقام بالا، مأمور است در مقام پایین، راحم است در افق مبین، مرحوم است در نشأه أسفل السافلین»(2)

5- «حمد و ستایشی را که تو از یک دانه گل می نمائی اختصاص به خدا دارد، یعنی حمد از آن خداست گل جلوه ای از ذات خداست ظهوری از مظاهر خداست تو اسم گل بر روی آن نهاده ای! در زیر این اسم، خدا را پنهان نموده ای! اسم را بردار! غیر از خدا چیزی نیست!... و همچنین است درباره حامد (موجود حمد کننده و ستایش بعمل آورنده) انسانی و فرشته ای و جنّیانی که حمد می کنند چیزی را، خداوند است که حمد می نماید، و آنان در این میان اسمهایی بیشتر نمی باشند که حجاب تعین آنها پرده بر روی جمال مطلق حقّ کشیده است. و از این دریچه

خداوند فقط در میانه است که خود حمد خود را می نماید و بس... لهذا غیر از خداوند حمد و حامد و محمودی در بین وجود ندارد خداوند موجود می باشد و بس حمدش خود اوست، حامد خود اوست محمود خود اوست تعالی و تقدس عن التعینات و الانیات و الماهیات و الاسامی بآی وجه تصوّر فی المقام»(3)

نکته ای را که در ذیل نظریه وحدت شخصی وجود باید متذکر شویم این است که عقیده مذکور ناشی از تشبیه خالق به مخلوق است.

ص: 83

1- همان ص 546

2- الله شناسی ج 3 ص 222

3- همان ج 3 ص 308 و 309

هنگامي که ممکنات را با وجود خداوند متعال مقایسه می‌کنیم نتیجه‌ای که حاصل می‌شود این است که ممکنات در مقابل وجود حقّ تعالی هیچ و پوچ قلمداد می‌شوند و اصلاً هیچ چیزی نمی‌تواند در مقابل خداوند عرض اندام کند پس وجود حقیقی منحصر به وجود حقّ تعالی می‌گردد.

چنانکه استاد جوادی آملی می‌گوید: «بساط ماهیات تنها در صورتی گسترده است که ممکنات با یکدیگر سنجیده شوند و لیکن چون ارتباط آنها با ذات اقدس اله بررسي شود مقوله و ماهیت بودن آنها مورد تردید قرار گرفته بلکه نفی می‌شود»⁽¹⁾

در این صورت، تنها وجود شخصی واحد موجود است و هر آنچه می‌بینیم و می‌یابیم مظاهر اوست و تمام کثرات و هم و خیال می‌گردند و آنچه از علامه طهرانی نقل کردیم اثبات می‌گردد.

ولی تمام بحث در این است که آیا اصل قیاس بین وجود خالق و مخلوق صحیح است یا خیر؟ هنگامی که به عقل و نقل مراجعه می‌کنیم شاهد می‌نمائیم این قیاس از اساس باطل است زیرا قیاس بین حقیقی قدیم، ابدی،

غیرقابل تغییر، بسیط، مجرد، غنی بالذات و آن کس که صفاتش عین ذات و بین مخلوقی که مسبوق به عدم، فانی، متغیر، مرکب، مادی، فقیر، و آن کس که صفاتش زائد بر ذات است، صحیح نمی‌باشد زیرا تشبیه شیئی به شیئی در صورتی است که وجه اشتراکی بین آن دو یافت شود. ولی میان خالق تعالی و مخلوق هیچ گونه شباهتی نمی‌توان یافت

معنای «لیس کمثله شیء» یگانگی و بی‌همتایی اوست. خدای متعال واقعیتهای بلاعدیل و بلا نظیر و بلاشبیه است.

ص: 84

بنابراین تشبیه خالق تعالی به مخلوق نفی یگانگی و تفرّد و یکتایی او را در پی دارد.

اگر بگوئید خالق تعالی و مخلوق در وجود با یکدیگر مشترکند می گوئیم اگر به اوصافی که از خالق تعالی و مخلوق برشمردیم توجّه کنید خواهید یافت که حقیقت و ذات یکی متباین و متغایر و متضاد با دیگری است.

بنابراین کلمه وجود نباید ما را دچار اشتباه و تشبیه یکی به دیگری کند چنانکه کلمه عالم هم بر خدای متعال و هم بر مخلوق صحّت حمل دارد ولی علم خالق تعالی قدیم و ازلی و عین ذات و غیر قابل تغیر و تکامل ولی علم مخلوق مسبوق به عدم، قابل تغیر و تکامل و زائد بر ذات است پس حقیقت علم در خالق تعالی و مخلوق متباین می باشند نتیجه آنکه اشتراک تنها در مفهوم است، در مصداق و خارج هیچ گونه اشتراکی یافت نمی شود.

از توضیحات مذکور سه امر روشن می شود: 1- این گفته صوفیه «که غیر از خدا چیزی نیست و وجود بالاصاله اوست تبارک و تعالی و بقیه موجودات هستی ندارند و هست نما هستند» صحیح نمی باشند زیرا این کلام ناشی از تشبیه خالق تعالی به مخلوق است و ما اثبات کردیم تشبیه در باب توحید از اساس باطل است و بر طبق بیان مزبور می گوئیم غیر از خداوند همه مخلوقات

موجودند ولی موجوداتی فقیر عاجز ناقص که اصلاً قابل مقایسه با خالق تعالی نیستند پس هم خالق تعالی و هم مخلوق دارای واقعیت می باشند ولی واقعیت هر کدام متناسب با شوون خود اوست و لذا برای اثبات وحدانیت خدای متعال نیازی به انکار واقعیت دار بودن ممکنات نیست.

بنابراین هر اندازه مخلوقات متکثر باشند به یکتایی و یگانگی خداوند لطمه ای نمی خورد زیرا هیچ گونه اشتراکی بین خالق تعالی و مخلوق محقق نیست تا کثرات مانع اثبات توحید گردند و حقّ تعالی تخصّصاً از ممکنات خارج است.

2- این گفته صوفیه که «ممکنات وجودات مقیده و متعینه هستند که اگر حدود و قیود از میان روند وجود اطلاق می ماند که او همان خداست» چنانکه سید حیدر آملی می نویسد: «ثبت أنّ الوجود المطلق هو الواجب بذاته و الموجود بنفسه في الخارج و ليس لغيره وجود الاّ بالاعتبار، و هو اعتبار اضافة المطلق الي المقيد»(1)

باطل است: زیرا تعینات و تشخصات و حدود در ذات و حقیقت ممکنات قرار داد و اگر منتهی شوند سالبه بانتفاء موضوع می گردند دیگر در خارج چیزی نیست تا نامش را اطلاق بگذاریم. انتفاء حدود و قیود و تشخصات، و ماندن اطلاق تنها امر ذهنی و لحاظی است.

اگر از کتابی که در داستان ماست طول و عرض و عمق حجم، موادّ و عناصر، مشخصات نوعیه صنفیه و فردیه را سلب کنیم دیگر چیزی باقی نمی ماند تا نامش اطلاق باشد.

در هر حال نظریه وحدت شخصی وجود اشکالات عقلی و نقلی دارد که غیر قابل اغماض است.

3- از آیه شریفه «لیس کمثله شیئی»(2) دو نکته استفاده می شود

اول: هر شیئی مثل خداوند نفی می شود.

دوم: وجود شیئی که مثل خداوند نیست، اثبات می شود و الاّ نفی شیئی مثل او، صادق نخواهد بود.

به عبارت دیگر: تا اشیائی غیر از خداوند موجود نباشند نفی مثل از خداوند بی معناست زیرا اگر غیر خداوند همه عالم پوچ و عدمی باشند - دیدگاه صوفیه - دیگر چیزی نیست که آیه بخواهد نفی مثلثیت آن را بکند، از توضیحات گذشته روشن شد که معنای توحید در آیات و روایات با معنای توحید در نزد

ص: 86

1- المقدمات من نص النصوص ص 427

2- شوری 11

صوفیه متفاوت و متغایر است. کتاب و سنت توحید را بمعنای یگانگی و یکتائی خداوند معرفی می کند به طوری که هیچ موجودی قابل قرار گرفتن در طول یا عرض خداوند نیست بنابراین همه مخلوقات و ممکنات واقعیت دارند و موجودند ولی هیچ شباهتی و سنخیتی با حق تعالی ندارند.

ولی توحید به معنایی که صوفیه می گویند بدین معناست که هیچ موجودی غیر از خدا نیست آنچه مشاهده می کنید وهم و خیال و سراب است، تنها یک موجود حقیقت دارد و آن هم حق تعالی است و این بمعنای نفی همان واقعیات خارجی است که همه عقلاء به عقل بدیهی آن را می یابند.

استاد جوادی آملی می گوید: «آنچه در فلسفه و کلام مطرح است توحید واجب است یعنی واجب منحصر یکی و دومی ممتنع است و آنچه در عرفان مطرح می شود توحید موجود است یعنی وجود منحصر در یک چیز است و موجود دوم مستحیل است»⁽¹⁾

عن الامام الرضا (عليه السلام): كل ما في الخلق لا يوجد في خالقه و كل ما يمكن فيه يمتنع من صانعه.

هر چه در مخلوقات وجود دارد در خالق و آفریدگار وجود ندارد و هر چه در مورد مخلوقات امکان داشته باشد در مورد صانع آنها ممتنع است.⁽²⁾

و عن الامام رضا (عليه السلام): فالحجاب بينه وبين خلقه لا متناعه مما يمكن في ذواتهم و لا مكان ذواتهم مما يمتنع منه ذاته و لا افتراق الصانع و المصنوع و الربّ و المربوب و الحاد و المحدود.⁽³⁾

ص: 87

1- تحریر تمهید القواعد ج 3 ص 292

2- التوحید ص 40

3- همان ص 56

عن ابي جعفر (عليه السلام): انّ الله خلّو من خلقه و خلقه خلّو منه و كل ما وقع عليه اسم شي ما خلا الله فهو مخلوق و الله خالق كل شي (1).

عن الامام الرضا (عليه السلام): كنهه تفريق بينه و بين خلقه. (2)

عنه (عليه السلام): فأيات الله غير الله. (3)

مطلب قابل توجه این است که بنابر نظریه وحدت شخصي وجود هیچ گاه نمی توان حقیقت مخلوق را خالي از ذات حقّ تعالي محاسبه نمود بلکه بنابر مبناي مذکور واقعیت همه مخلوقات - العیاذ باللّه - خداست، یکبار دیگر به تعبیرات و تصریحات علامه طهرانی در اول بحث مراجعه نمایید می نویسند: «آب خداست، وضو خداست، جایی نیست که خدا نباشد» (4)

تمامي محسوسات عالم پوچ و باطل است.

صوفیه برای اثبات توحید تصوّفی، ادراک عقل بدیهی را انکار کرده و تمام عالم را پوچ و عدمی می شمارند.

علامه طهرانی می نویسند: «تمامي محسوسات، پوچ و باطل است این موجودات و ممکنات بیننده، پرده هایی هستند که او خود را به آن ها می پوشاند زیرا او وجود است، و وجود هم واحد است» (5)

ص: 88

1- کافي ج 1 ص 83

2- التوحيد ص 47

3- الكافي ج 1 ص 96

4- روح مجرد ص 70

5- همان ص 476

«آنچه را که می بینیم یا احساس می کنیم یا به اندیشه و عقل می آوریم ابتدا وجودی ندارند و «وجود و موجود» فقط حَقّ است جلّ شأنه و بس، و ما عدم هستیم و وجود ما غیر از وجود او نیست.

ما عدم هائیم و هستیها نما* تو وجود مطلق و هستی ما

که همه اوست و نیست جز او وحده لا اله الا هو»(1)

مرحوم استاد مطهری در ردّ این نظریه می نویسد: «لازمه نظریه عرفا این است که هیچ گونه کثرتی در متن واقعیت نباشد، از نظر فلاسفه این نظر قابل قبول نیست زیرا همان طور که بالبداهه می دانیم «واقعیتی» هست و جهان بر خلاف نظر سوفسطائیان پوچ نیست می دانیم واقعیت دارای نوعی کثرت است»(2)

و نیز می گوید: «عرفا قائل به وحدت وجود هستند بدون اینکه هیچ کثرتی در حقیقت وجود قائل باشند یعنی می گویند وجود یک واحد محض است بدون اینکه هیچ کثرتی در آن راه یافته باشد که این قهراً مساوی است با وجود بالذات زیرا حقیقت وجود مساوی است با وجوب ذاتی و قهراً مساوی است با ذات حَقّ پس به تمام معنی «لیس فی الدار غیره دیار» این است که اگر خیلی ارفاق کنند عالم را به عنوان یک مظهر و یک چیز که حقیقت حَقّ در او ظهور دارد می دانند، نه ذاتی که بتواند ظاهر باشد که این حرفها دیگر از محیی الدین به این طرف است البته یک فیلسوف با عقل فلسفی هرگز زیر بار این حرف نمی رود، یعنی نمی تواند کثرات محسوس را به کلی نفی کند و بگوید اساساً چنین کثرتی وجود ندارد، حرکت وجود

ص: 89

1- الله شناسی ج 3 ص 205

2- مجموعه آثار ج 5 ص 219

ندارد... این کثرتها وجود ندارند و در تمام اینها فقط ظهور ذات حق را بخواهد ببیند یعنی این نظریه به این معنا و به این شکل قابل توجیه فلسفی نیست» (1)

استاد مصباح یزدی می نویسد: «صدرالمتهلین دیده است که ظاهر کلمات عرفا به هیچ وجه توجیه معقولی ندارد، اگر مقصود آنها این است که عالم کثرت، موجود نیست و باید همه را «خیال اندر خیال» به حساب آورد، پس چه کسی هست که خیال می کند؟ اگر گفته شود که خیال کننده هم خداوند است می پرسیم صورتهای خیالی در ذات خداست یا خارج از ذات؟ بالاخره، خیال نیز یک واقعیت خیالی دارد خیال کردن و خیال نکردن فرق دارد.

سوال این است که خود این خیال کردن داخل در ذات است یا خارج از ذات؟

اگر داخل در ذات فرض شود مستلزم تکثر ذات یا وجود کثرت در ذات است و اگر خارج از ذات باشد خلف فرض است چرا که مفروض این است که غیر از ذات هیچ چیز موجود نیست حاصل آنکه از نظر فلسفی و قانون مسلم عقلي ارتقاع وجود و عدم ممکن نیست یا باید جهان کثرت را موجود دانست و یا آن را یکسره معدوم پنداشت میان این دو، راه سوّمی وجود ندارد.

فراموش نکنیم که در قلمرو فلسفه سخن می گوئیم و همه چیز باید با محک عقل و منطق ارزیابی شود.

اگر با نگرش عقلي این نظریه (عرفا) را دنبال کنیم سئوالات متعددی خود نمایی می کند از جمله این سوال که چگونه مراتب اسماء و صفات، که ظاهرا مراتب حقیقی

ص: 90

اند، در ذات بحث و بسیط قابل تصویر است؟ یا این سوال که اعیان ثابتۀ چگونۀ منشأ کثرت و تنوع در هستی می شوند؟

آیا می توان کثرت در عالم را سر به سر وهم و خیال دانست؟ اگر این کثرت ریشه ای در نظام هستی دارد چگونۀ اعیان ثابتۀ که خود موجود نیستند و هیچگاه موجود نمی شوند می توانند منشأ اثر حقیقی باشند؟ وانگهی چگونۀ می توان چیزی را تصور نمود که نه موجود و نه معدوم است؟»(1)

لازم به ذکر است که ملاصدرا سخنان صوفیه مبني بر عدمی بودن ممکنات را توجیه می کند می گوید: «فانکشف حقيقة ما اتفق عليه اهل الكشف والشهود من أنّ الماهيات الامكانية امور عدمية لا بمعنى أنّ مفهوم السلب عن كلمة لا و أمثالها داخل فيها ولا بمعنى أنّها من الاعتبارات الذهنية والمعقولات الثانية، بل بمعنى أنّها غير موجودة لا في حدّ انفسها بحسب ذاتها ولا بحسب الواقع لأنّ ما لا يكون وجودا ولا موجودا في حدّ نفسه لا- يمكن أن يصير موجودا بتأثير الغير و افاضته بل الموجود هو الموجود و أطواره و شؤونه و انحائه، و الماهيات موجوديتها انما هي بالعرض بواسطة تعلقها في العقل بمراتب الوجود و تطوره بأطواره»(2)

می گوید آنچه مصداق بالذات وجود است، تنها ذات مقدس حقّ تعالی است و کثرات به خودی خود از خویش وجودی ندارند بلکه به وجود حقّ تعالی موجودند پس مصداق بالعرض وجودند ولی این توجیه موجب می شود که مشکله ی بطلان و عدمی بودن عالم حلّ گردد ولی اشکال دیگری پدید می آید و آن اینکه توحید ذاتی و صفاتی و افعالی از نظر صوفیه منتفی می شود زیرا

ص: 91

1- شرح اسفار ص 261 درس های استاد مصباح یزدی نگارش محمد تقی سبحانی انتشارات موسسه امام خمینی

2- اسفار. ج 2 ص 340

نظریه وحدت شخصی وجود بدین معناست که یک حقیقت شخصی موجود است و غیر او موجودی نه بالذات نه بالعرض یافت نمی شود زیرا اگر حقیقتاً چیزی را غیر خدا چه بالذات، چه بالعرض موجود بدانید دیگر دچار شرک شده اید چون غیر از او موجودی را پذیرفته اید و همینطور دچار شرک در صفات و در افعال نیز می شوید چون توحید در صفات و توحید در افعال هم به این معناست که (لاصفة و لافاعل في دار الوجود الا صفة و فاعليته تبارک و تعالي)

خلاصه امر در ماهیات ممکنه دائر بین وجود و عدم است. اگر ماهیات را ولو بالعرض موجود بدانید از نظر صوفیه شرک محسوب می شود زیرا موجودی غیر از حق تعالی پذیرفته اید و اگر ماهیات را عدمی و پوچ بشمارید به عقیده سوفسطائیان بازگشته اید.

استاد جوادی آملی در ردّ توجیه ملاصدار می نویسد: «باید به این مطلب مهمّ عنایت کرد که در عرفان، جهان نسبت به واجب تعالی نه وجود رابطی دارد - مانند عرض - و نه وجود رابط دارد - مانند حرف - و اصرار صدرالمتألهین سودی ندارد زیرا بر اساس وحدت شخصی وجود تنها مصداقی که برای مفهوم است همانا واجب است که مستقلّ می باشد و هرگز مصداق دیگری برای او نیست، خواه نفسی، خواه رابطی و خواه رابط»(1)

استاد آشتیانی می نویسد: «عرفا و محققان از صوفیه، کثرت حاصل از تجلّی اصل وجود را اعتباری می دانند و تصریح می نمایند که وجودات امکانی نیز سراب وجود حقّ و ثانیه مایراه الاحولند... اینکه بعضی از اکابر خواسته اند کثرت در اصل وجود را حقیقی بدانند و در صدد توجیه کلمات صادر ارباب عرفان برآمده

ص: 92

اند چندان کلام آنان وجیه نمی باشد اول باید سراغ مبنای این اکابر رفت یعنی باید دید که چرا عرفاء کثرت را اعتباری می دانند و حکما به عدم اعتباری بودن کثرت رفته اند اگر کسی در وجود به وحدت شخصی قائل شد و مراتب را نفی کرد، قهرا برای حقائق امکانی (ماهیه و وجودا) چیزی باقی نمی ماند ولی اگر وجود، مراتب داشت واصل محیط بر مراتب، مبدا مراتب بود، و مراتب متجلی از اصل وحدت محیط بر مراتب، دارای تقرّر واقعی بودند، ناچار هر مرتبه ای و هر وجودی در مقام خاصّ خود متحقّق است و نفی تحقّق از آنان معنا ندارد، ناچار کثرت حقیقی خواهد بود و وجود مراتب، وجود انتزاعی می شود و بر آن حمل می شود»⁽¹⁾

حاصل آنکه به قول استاد آشتیانی «اگر کسی در وجود به وحدت شخصی قائل شد و مراتب را نفی کرد قهرا برای حقائق امکانی (ماهیه و وجودا) چیزی باقی نمی ماند»

بنابراین باید بدون ترس همه عالم را پوچ و باطل به حساب آورد چنانچه بسیاری از مشایخ صوفیه صراحتاً آن را اعلام داشته اند:

ابن ترکه می گوید: اما الواحد الحقیقی المطلق الشامل للكثیر الذي سواه نفی محض و عدم صرف.⁽²⁾

قیصری می گوید: الحقّ هو المشهود و الخلق موهوم.⁽³⁾

ص: 93

1- تمهید القواعد، مقدمه آشتیانی ص 14

2- همان ص 266

3- شرح فصوص (قیصری) ص 715

ابن عربی می نویسد: فاعلم انک خیال و جمیع ما تدرک مما تقول فیہ لیس انا خیال، فالوجود کله خیال فی خیال، والوجود الحقّ انما هو الله خاصه من حیث ذاته و عینه. (1)

ملاصدرا در میان دو اشکال واقع شده از جانبی اگر عالم را پوچ و باطل قلمداد کند به سوفسطی گری دچار می شود و خلاف بداهت عقل است و از جانب دیگر اگر وجود حقیقی برای ممکنات قائل شود توحید در وجود محقق نمی شود و از نگاه مشایخ صوفیه شرک پدید می آید و لذا برای فرار از این دو اشکالی که امرش دائر بین وجود و عدم است نام موجودات خارجی را تغییر داده و همه ممکنات را مظاهر، تجلیات و شؤون حقّ تعالی خوانده است

این توجیه در حقیقت بازی با الفاظ است زیرا مجدداً پرسش بر می گردد که آیا مظاهر و تجلیات حقیقه موجودند یا خیر؟ دوباره همان دو اشکال مذکور زنده می شود. یعنی اگر بگوئید تمام عالم، پوچ و عدمی است این سوفسطی گری است و اگر بگوئید عالم موجود است ولو بالعرض، توحید از نظر صوفیه محقق نمی شود.

و اگر بگوئید مظاهر و تجلیات نه حقیقتاً موجودند و نه معدومند، لازمه این گفتار این است که شما واسطه ای بین وجود و عدم در نظر گرفته اید و این خلاف بداهت عقل است مانند گروهی از معتزله، واسطه ای بین وجود و عدم به نام حالّ فرض کرده اند. (2)

ص: 94

1- فصوص الحکم ص 104

2- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد ص 445

علامه طهرانی درباره مدرک و مستند نظریه وحدت شخصی وجود می نویسد:

«ادراک توحید حقیقی جز به کشف و شهود میسر نیست: و به حقیقت موجب این مذاهب مختلفه توهم غیریت وجود واجب و ممکن است و ادراک توحید حقیقی جز به کشف و شهود میسر نیست و نسبت عقل با مکشوفات همچون نسبت حواس است با معقولات، که چنانچه حواس ادراک معقولات نمی توانند نمود، عقل نیز ادراک مکشوفات نمی توان کرد.

هرکه خواهد به دلائل، خدا دان شود هر چند تمهید مقدمات ادله و براهین زیاده تر نمود، مقرر است که از حق دورتر خواهد شد و موجب ازدیاد حیرت و ضلال خواهد بود»⁽¹⁾

ولی در موضع دیگری برای وحدت شخص وجود برهان اقامه می کنند (یعنی به همان چیزی که موجب حیرت و ضلال و دوری از خدا می شود تمسک می جویند)

می نویسند: «برهان وحدت موجود و ردّ شبّهات وارده بر آن: بیان و کیفیت برهان بر وحدت موجود پس از ذکر دو مقدمه: مقدمه اول: وجود و عدم با یکدیگر نقیض اند و دو چیز نقیض باهم جمع نمی شود. مقدمه دوم: قلب کردن و برگرداندن حقائق محال است لهذا حقیقت انسان محال است که سنگ شود.

ص: 95

اینک بعد از بیان دو مقدمه می‌گوئیم: اگر برای این کائنات و اشیاء محسوسه از ناحیه خودشان وجودی بود محال بود که قبول عدم را بنمایند چرا که چون به طبیعت عدم بنگریم منافی با وجود و ضدّ با وجود است با وجودیکه ما بالعیان می‌بینیم که این اشیاء موجود و معدوم می‌گردند و آشکارا فانی می‌شوند بنابراین ابداً چاره نداریم از آنکه ملتزم شویم به آنکه آنها موجود نیستند و چیزی موجود نمی‌تواند باشد مگر وجود واجب ازلی حق، آن کس که مستحیل است بر آن، اینکه بر طبیعت ذات مقدسش عدم طاری شود و جمیع آنچه را که مشاهده می‌کنیم از این کائناتی که بر حسب قوه وهم و خیال آنها را موجود می‌دانیم و می‌پنداریم، همه آنها اطوار او و مظاهرا هستند که افاضه می‌کند و به خود می‌گیرد باقی می‌گذارد و فانی می‌کند و می‌گیرد و می‌دهد»⁽¹⁾

پاسخ: اولاً: این گفتار «اگر برای این کائنات و اشیاء محسوسه از ناحیه خودشان وجودی بود محال بود که قبول عدم را بنمایند چرا که چون به طبیعت عدم بنگریم منافرا با وجود و ضدّ با وجود است با وجودیکه ما بالعیان می‌بینیم که این اشیاء موجود و معدوم می‌گردند و آشکارا فانی می‌شوند» صحیح است حاصلش این است که:

((اشیاء محسوسه از ناحیه خودشان موجود نیستند و الاً وجوب وجود پیدا می‌کردند و در این صورت محال بود عدم در آن‌ها راه پیدا کند بلکه وجودشان از ناحیه خداوند است، پس اشیاء محسوسه وجوب وجود ندارند و ممکن الوجود

ص: 96

هستند ولذا عدم در آنها راه دارد چنانکه به وضوح فناء و معدوم شدن آنها را مشاهده می‌کنیم»

ولی این نتیجه: «بنابراین ابدأً چاره‌ای نداریم از آنکه ملتزم شویم به آنکه آنها موجود نیستند و چیزی موجود نمی‌تواند باشد مگر وجود واجب ازلی حق»

صحیح نیست چرا که هیچ ملازمه‌ای بین معدوم شدن اشیاء با سلب موجودیت از آنها یافت نمی‌شود علاوه آنکه همانطوری که علامه طهرانی ذکر کردند عدم در اشیاء محسوسه راه دارد. نفس راهیابی عدم در اشیاء محسوسه دلالت می‌کند که آنها حقیقتاً موجودند و الا اگر اشیاء محسوسه موجود نباشند، عدم بر چه چیزی طاری می‌شود؟ پس نفس قبول عدم، دلالت بر وجود حقیقی اشیاء محسوسه می‌کند.

و وجود حقیقی اشیاء محسوسه منافاتی با توحید ندارد زیرا چنانکه در ذیل نظریه وحدت شخصی وجود گفتیم ذات حق تعالی تخصصاً از ممکنات خارج است و لیس کمثله شئی است و وجود ممکنات یگانگی و بی‌همتایی او را زیر سوال نمی‌برد.

ثانیا: اشیاء محسوسه با فرض وجود و در عین وجود، مورد عدم واقع نمی‌شوند تا بگوئید اجتماع نقیضین می‌شود یا بگوئید ذاتش منقلب به شئی آخری شده بلکه عدم آنها به معنای عدم بقاء موجود است یعنی اراده‌ی الهی به عدم بعضی اشیاء در استمرار و بقاء تعلق می‌گیرد پس اشیاء حقیقتاً موجودند سپس در زمانهای بعدی به اذن خداوند معدوم می‌شوند و این اجتماع نقیضین نیست یا انقلاب ذات شئی به شئی آخر نیست.

ثالثاً: شما که قائل به عدمیت اشیاء محسوسه شدید و ممکنات را مظاهر و اطوار حق تعالی به حساب می‌آورید مجدداً سؤال بر می‌گردد که آیا مظاهر و اطوار حقیقتاً موجودند یا خیر؟

اگر بگوئید حقیقتاً موجودند که از نظر صوفیه شرک را در پی دارد چون موجود دیگری را غیر خداوند به حساب آورید.

و اگر بگوئید مظاهر و اطوار حقیقتاً موجود نیستند و توهم و سرابند این همان سوفسطی‌گری است که خلاف بدهت عقل است.

علاوه آنکه اگر اشیاء محسوسه حقیقتاً موجود نباشند دیگر معقول نیست عدم و فناء بر آن‌ها طاری شود. شیئی که حقیقتاً موجود نیست معنا ندارد بگوئیم فانی و معدوم شد در حالی که خودتان می‌گوئید «ما بالعیان می‌بینیم که این اشیاء موجود و معدوم می‌گردند و آشکارا فانی می‌شوند»

استاد مطهری می‌نویسد: «عمده چیزی که استدلال عرفا را ضعیف می‌کند همانا مطالبی است که در مقاله هشتم راجع به مساوقت وجود با وجوب ذاتی خواهد آمد، و البته در ضمن بیان نظریه‌های دوّم و سوم، اشکالات خاصی که بر استدلال عرفا وارد است توضیح داده خواهد شد»⁽¹⁾

استاد جوادی آملی نیز هفت برهان از براهین صوفیه که برای وحدت شخصی وجود اقامه نموده‌اند را نقد می‌نماید مراجعه نمائید به تحریر تمهید القواعد (عین نضاح) ج 3 ص 295 به بعد.

استاد جوادی آملی می‌گوید: «برهان فلسفی قادر به اثبات مدعای عرفان نظری نیست...»

توضیح: ارائه برهان از طریق امکان فقری به وسیله تقسیم وجود به رابط و مستقلّ، غنی و فقیر حاصل می‌شود، یعنی بعد از این تقسیم است که می‌گوئیم، وجود موجود فقیر به وجود موجود غنی متکی است نتیجه این گفتار آن است که

ص: 98

وجود واجب بشرط لا از وجود ممکن بلکه موجد آن است در حالی که عرفان تحمل پذیرش این تقسیم را نداشته و نسبت وجود را به ممکنات نسبی حقیقی نمی داند.

در عرفان نظری بحث از این است که موجود مطلق از آن جهت که موجود مطلق است واجب است و نتیجه این ادعا آن است که غیر از واجب در عالم چیزی موجود نیست، زیرا غیر از واجب ممکن است و ممکن سهمی از وجود ندارد، چون اگر موجودی ممکن باشد، قهراً عنوان جامع موجود به واجب و ممکن تقسیم خواهد شد و این خلاف فرض است»⁽¹⁾

و نیز می گویند «تاکنون هفت برهان در اثبات وجوب وجود مطلق ذکر شد و ضمن نقد براهین مذکور نه تنها وجوب وجود مطلق بلکه اصل وجود آن مورد اشکال واقع شد، با شک در اصل وجود مطلق، شک در اصل موضوع علم عرفان نظری پیش می آید و چون علمی مافوق علم عرفان نظری نیست تا عهده دار اثبات موضوع این علم بشود، نمی توان با مفروض گرفتن وجود موضوع آن به عنوان مبدأ تصدیقی به بحث درباره مسائل آن پرداخت»⁽²⁾

حکم به شرک همه مسلمین

نتیجه و ثمره ی نظریه وحدت شخصی وجود این است که همه کسانی که کثرات را حقیقی می شمارند کافر و مشرک محسوب گردند.

ص: 99

1- تحریر تمهید القواعد ج 3 ص 310

2- همان ج 3 ص 312

عَلَّامَه طهراني مي نويسند: «چنان به اين اسامي پوچ و بدون اعتبار که هستي آنها از خداوند است و بس، عنوان استقلال داده اند که خدا در میان اينها محجوب و پنهان گشته است، در حالي که خداوند است در ميانه و بس، اين عناوين و اسامي، پرده هايي بر روي حقيقت مقدس او هستند پرده را کنار بزن و خدا را ببين، اوست حقيقت گل! اوست حقيقت بلبل! اوست حقيقت انسان و فرشته! اوست اصل و اعتبار جنّ و ساير موجودات سرشته شده.

بنابراين تا اين حجاب استقلال نگري باقي است شرک بر او باقي است. گرچه اکثريت مردم جهان اسلام آورده و ايمان به خدا داشته باشند، تا اين پرده باقي است بدون شک و ترديد، بدون تعارف و گزاف سرائي همه مشرک هستند»⁽¹⁾

و نيز مي نويسند: «علّت شرک مردم، دوئيت و دويني است که به اين اعتبارهاي بي پايه و ريشه لباس عزّت پوشانده است و اين حدود و قيود و ماهيات را با اصل الوجود خلط کرده، عزّت را از وجود دزدیده و بدینها نسبت داده است»⁽²⁾

و نيز مي نويسند: «آية الله کمپاني اصرار بر وحدت و کثرت حقيقتي دارد و آية الله کربلايي پروپاي آنرا مي زند و خاکسترش را به باد فنا مي دهد و روشن مي سازد که با وجود وحدت حقه ي حقيقيه و وجود بالصرافه اصلا تعدد حقيقي معنا ندارد و کثرت حقيقي را در بيغوله هاي جهنم و زواياي آتش بايد جست نه در بهشت توحيد و معرفت که آنجا شائبه اي از کثرت موجود نيست»⁽³⁾

ص: 100

1- الله شناسي ج 3 ص 212

2- روح مجرد ص 588

3- الله شناسي ج 3 ص 220 - 221

با این بیانات همه فلاسفه و متکلمین و فقهاء و مفسرین و محدثین و جمیع مومنین مشرک محسوب خواهند شد چون جمیع عقلاء عالم، کثرات را حقیقی می دانند حتی ملاصدرا در یک برهه ای از زمان قائل به اصالت ماهیت بوده یعنی کثرات را واقعی و حقیقی می شمرده می گوید: «اُنّی کنت شدید الذبّ عنهم فی اعتباریة الوجود و تأصل الماهیات»⁽¹⁾

و نیز نظریه اصالت ماهیت را در موضعی به اکثر فلاسفه نسبت می دهد

«لیس الوجود کما زعمه اکثر المتأخرین أنّه من المعقولات الثانیة و الامور التزاعیة التي لا یحاذی بها أمر فی الخارج»⁽²⁾.

نتیجه آنکه بنابر نظر علامه طهرانی تنها صوفیه موحد می باشند و هو کماتری.

فرق بین عقیده نصاری و نظریه وحدت شخصی وجود

علامه طهرانی می نویسند: «اگر نصاری تثلیث را اعتباری دانند موحد می باشند ما تنها اختلافی که با نصاری در تثلیث داریم آنستکه: آنها سه مبدأ اصیل (ذات، روح و علم، یا آب و روح القدس و ابن) قائلند و آنها را اقانیم و اصول قدیمه بنای عالم خلقت می دانند، ولی ما معتقدیم که یک ذات اصیل قدیم مجرد بیشتر نمی باشد، و تمام صفات و اسمای حسنی و بی در و بی منک و فانی هستند. تمام ارواح و عوالم مجرد از روح القدس گرفته تا ملائکه مقرب و ارواح انبیاء و امامان علیهم السلام و ارواح اولیای گرام، تا یکایک از ذرات عالم که در جهان مُلک و

ص: 101

1- اسفار. ج 1 ص 49

2- همان ج 9 ص 185

عالم ملکوت مؤثر مي باشند، همه و همه فاني و مندک در ذات واحد احد او هستند وجودشان همگي ظلي و آيتي و عاريتي و مجازي و غير اصيل است

اگر ما براي ارواح ائمه و پيغمبران اصالتي قائل شويم، ما هم همانند آنان مشرک خواهيم بود همچنانکه اگر آنان آن سه اصل را يک حقيقت واحد دانند که به سه اعتبار تجلي کرده است ايشان نیز موحد خواهند بود»⁽¹⁾

اين کلام علامه طهراني تکرار مطلب ابن عربي است که بر مبناي وحدت شخصي وجود پديد مي آيد. عفيفي آن را اين گونه توضيح مي دهد:

إنّ الله عنده (ابن عربي) هو الوجود المطلق، كلّ موجود من الموجودات صورة له - اذا اخذت في جزئيتها ليست الله في اطلاقه و اذن فليست الصورة هي الله و ان كانت مجلي له و قد كفر الذين قالوا ان الله هو المسيح بن مريم، لأنهم حصروا الحقّ الذي لا يتناهي صورة في تلك الصورة الجزئية المعينة، و كان الاولي بهم أن يقولوا انّ المسيح صورة من صوره الحقّ التي لا تتناهي.⁽²⁾

اگر به آیات و روایاتی که توحید ذاتی خداوند را بیان می کنند مراجعه شود، بطلان گفتار فوق روشن میشود.

خداوند متعال یگانه و بی همتا و بدون شریک و عدیل است و هر کسی شیئی را شریک و نظیر و مثل برای خداوند قرار دهد مشرک خواهد بود.

مشکل نصاری این است که آنان حضرت مسیح و روح القدس را دارای صفات و شئون الهی محاسبه می کنند و آن دورا در جنب خداوند قرار می دهند.

بنابراین فرق ما با نصاری در این است که آنان دو مخلوق خداوند را که هیچ گونه سنخیت و شباهتی با ذات احدیت ندارند را شریک و عدیل او می شمارند

ص: 102

1- الله شناسي ج 2 ص 271-272

2- فصوص الحکم ص 28

ولي ما قائل به يكتايي و بي همتايي خداوند هستيم و هيچ شيئي را نظير و هم تراز او قرار نمي دهيم.

آيات و روايات به ما مي گویند که کثرات مخلوقات واقعي هستند که در ذات و حقیقت با خداوند متباین و متغایر هستند بنابراین آنها آیات و نشانه هایی هستند که از ذات و صفات خداوند خالی اند در این صورت قرار گرفتن هریک از آنها در عرض حقّ تعالی شرک محسوب مي شود.

پس این گفتار که همه مخلوقات فانی و مندک در ذات احدیت است صحیح نمی باشد زیرا معقول نیست مخلوقاتی که همگی، مسبوق به عدم، ناقص، فقیر، متغیّر، مرکب، مادّي، هستند مندک و فانی در ذاتی گردند که قدیم، مجرد، بسیط، غیر قابل تغیر است، زیرا این غیر از اجتماع متناقضین امر دیگری نیست چون ذات فقیر، متغیر مرکب نمی تواند مندک در ذاتی که بسیط و مجرد و غنی بالذات است، گردد و الاّ لازم می آید هم مرکب و فقیر متغیر باشد و هم چنین نباشد پس این گفته که «اگر نصاری آن سه اصل را یک حقیقت بدانند که به سه اعتبار تجلی کرده ایشان موحد خواهد بود» صحیح نمی باشد زیرا چگونه روح القدس و حضرت مسیح که هر دو حادث و متغیّر و مرکب و فقیر الی الله هستند با حقیقتی که قدیم، مجرد، بسیط، غنی بالذات یک حقیقت باشند؟! که این چیزی جز انکار بداهت عقلي نیست.

چگونه می توان گفت اگر نصاری این سخن نامعقول را بگویند موحد خواهند بود؟!

توحید تنزیه حضرت حقّ تعالی از مجانست و مشابّهت با مخلوقات است. یعنی «لیس کمثله شیئی»⁽¹⁾

ص: 103

عن ابي عبدالله (عليه السلام): «من شبّه الله بخلقه فهو مشرك» (1)

عن اميرالمومنين (عليه السلام): الحمد لله الواحد الأحد الصمد المتفرد الذي لا من شيء كان ولا من شيء خلق ما كان قدرة بان بها من الأشياء و بان الأشياء منه. (2)

بت پرستی و طهارت همه نجاسات

علامه طهرانی می نویسد: «جميع موجودات مشاهد و محسوس از ذره حقیر تا کوه مرتفع و از عرش بالا تا خاک پست، همه و همه اطوار او و انوار او و مظاهر او و تجلیات او می باشند، اوست وجود مطلق و چیزی جز او نیست؛ اگر به آنها بگویی پس اصنام و اوثنان چه خواهند شد؟ پاسخ را عارف شبستری می دهد که:

مسلمان گر بدانستی که بت چیست * بدانستی که دین در بت پرستی است

و اگر بگویی قاذورات و نجاسات چه می شوند؟ می گویند: نور خورشید چون بر نجاسات بیفتد آن همان نور و پاک و طاهر است و نجاسات ابد در آن اثری نمی گذارند» \$الله شناسی ج 3 ص 209.

اگر بر طبق مبنای علامه طهرانی - وحدت شخصی وجود - محاسبه نمایم، پرستش همه اشیاء جایز می گردد چنانکه بعضی از صوفیه می نویسند: ولما كان اجزاء العالم مظاهر لله الواحد الأحد القهار بحسب اسمائه اللطيفة والقهرية كان عبادة الانسان لأي معبود كانت، عبادة لله اختيارا ايضا... فالانسان في عبادتها اختيارا للشيطان كالإبليسية وللجن كالكهنة وللملائكة كاکثر الهنود وللذکر و الفرج كبعض

ص: 104

1- بحار ج 3 ص 294

2- الکافی ج 1 ص 134

الهنود القائلين بعبادة الانسان و فرجه... كلهم عابدون لله من حيث لا يشعرون لان كل المعبودات مظاهر له باختلاف اسمائه وكذلك قيل

اگر مومن بدانستی که بت چیست * یقین کردی که دین در بت پرستی است. (1)

معرفت تفصیلی ذات حق تعالی

اگر به احادیث اهل البیت (علیهم السلام) مراجعه شود به روشنی دلالت می کند که وصول به ذات حق تعالی و علم تفصیلی به آن محال است.

در روایات، هر یک از منابع انسان نام برده شده و رسیدنش به ذات حق تعالی نفی شده.

1- عقل: عن امیرالمومنین (علیه السلام): فمن ساوي ربنا بشئ فقد عدل به و العادل به كافر بما نزلت به محكمات آیاته و نطقته به شواهد حجج بیّناته لانه الله الذي لم يتناه في العقول فيكون في مهبط فكرها مكيناً و في حواصل روایات همم النفوس محدوداً مُصرِّفاً. (2)

2- اوهام و حواس خمسّه: عن امیرالمومنین (علیه السلام): لا تناله الاوهام فتقدره و لا تتوهمه الفطن فتصوّره و لا تدركه الحواس فتحسّه و لا تلمسه الأيدي فتمسه. (3)

3- قلب: عن الامام الجواد (علیه السلام): محرّم علي القلوب أن تحتمله و علي الاوهام أن تحدّه و علي الضمائر أن تصوّره جلّ و عزّ عن أداة خلقه و سمات بريته. (4)

عن الامام السجاد (علیه السلام): أنت في غوامض سترات حجب القلوب. (5)

ص: 105

1- بيان السعادة في مقامات العبادة ج 2 ص 437 سلطان علي شاه سلطان محمد بن حيدر

2- بحار ج 4 ص 277

3- همان ج 3 ص 29

4- همان ج 4 ص 154

5- همان ج 91 ص 128

عن اميرالمومنين (عليه السلام): الحمد لله ... البعيد من حدس القلوب(1).

استحاله معرفت تفصيلي به ذات حقّ تعالي در مآخذ رواني امري روشن و شفاف است به گونه اي كه حتي ملاصدرا و ابن عربي نيز به آن اذعان دارند.

ملاصدرا مي نويسد: و ليس للمعلول المقهور عليه أن يحيط بعلمه العلة له و القاهر عليه و إلا لا نقلب المعلول و المقصور قاهراً و هو محال (و يحذركم الله نفسه و الله روف بالعباد) و لهذا ورد النهي عن التفكير في ذات الله لقوله (ص) تفكروا في آلاء الله و لا تتفكروا في ذات الله.(2)

مهمّ در كلام ملاصدرا، اين است كه برهان عقلي بر استحاله وصول به ذات حقّ تعالي اقامه مي كند مي گويد: اگر معلول به ذات علّت پي ببرد ديگر معلول و مقهور نخواهد بود بلكه علّت و قاهر خواهد شد و اين خلف و انقلاب حقيقت است كه محال مي باشد.

ابن عربي مي گويد: أما العلم بحقيقة الذات فممنوع، لا تعلم بدليل و لا ببرهان عقلي و لا يأخذها حدّ فأنه لا يشبه شيئاً، و لا يشبهه شيئاً فكيف يعرف من يشبه الاشياء من لا يشبهه شيئاً و لا يشبه شيئاً، فمعرفةك به انما هي أنه ليس كمثل شيئاً و يحذركم الله نفسه و قدورد المنع من الشرع في التفكير في ذات الله.(3)(4)

ص: 106

1- بحار ج 4 ص 294

2- اسرار الآيات ص 23 - 24

3- فتوحات ج 1 ص 119

4- ابن عربي در اين موضع برطبق ادله عقلي و نقلي مشي کرده و معرفت به ذات حقّ تعالي را مستحيل دانسته ولي بر طبق وحدت شخصي وجود كه مبناي اوست، معرفت به ذات خداوند ممكن مي گردد چنانكه آقاي طهراني آن را جايز دانسته اند.

حاصل گفتار ابن عربی این است که خدای متعال لیس کمثله شیئی است و به هیچ شیئی شباهت ندارد حال انسانی که خود مانند سایر اشیاء است چگونه حقیقتی را بشناسد که مابین با اوست و هیچ شباهتی با اشیاء ندارد؟

زیرا شناخت هر شیئی فرع بر سنخیت بین عارف و معروف است هنگامی که شباهت و سنخیتی بین خالق تعالی و مخلوق نبود، معرفت به ذات خالق تعالی مستحیل می گردد این دلیل قابل تخصیص نیست یعنی نمی توان گفت: دلیل مذکور مقتضی استحاله معرفت عقلی به ذات خداست ولی دلالت بر استحاله معرفت قلبی نمی کند زیرا هرگاه سنخیت و شباهت بین خالق تعالی و مخلوق منتفی بود هر گونه معرفت تفصیلی چه عقلی و چه قلبی و چه حسی و ... نسبت به خالق تعالی مستحیل می گردد.

ولی علامه طهرانی بر خلاف ادله عقلی و نقلی در مساله قائل شده اند که معرفت تفصیلی به ذات خداوند ممکن است.

می نویسند: «معرفت تفصیلی لازم است که زداینده شرک است: مومن باید در سبیل خدا تمام تاثیرهای استقلال را که تا به حال موثر می دانسته است نفی کند و از صقع و ناحیه درونی نفس خود بیرون افکند، تا خداوند را آنطور که شاید و باید زیارت کند و گرنه اگر چه خدا را در پشت پرده خیالات و اوهام دیده است ولی آن خدا نمی باشد. واقعا آن پیرزن می دانست که خدا هست یا نه؟ بله می دانست،

از همین چرخه ریسندگی خویشتن یقین هم داشت که خدا موجود است ولی از پشت هزار حجاب، آن دین العجائز، برای خود عجوزگان است نه برای مردان راه.

کسی نشسته است پشت دروازه و دیوار بلند شهر و اجمالا می داند که سرو صدائی که در این شهر است ناشی از وجود سکنه آن می باشد ولی خیلی تفاوت دارد با کسی که از دیوار بالا آید و اندرون شهر را با دوربین های قوی ببیند، و یا

بهتر از آن دروازه را بگشاید و بیاید در خیابانها و شوارع و مشارع و اسواق و بازارها و مساجد شهر را ببیند، در مساجد و مدارس آن وارد شود افرادش را شناسائی کند، از علماء و مدرسین و طلاب آن خبرگیری نماید که آیا چگونه درس می خوانند؟ معابد و مدارسش چگونه است؟ علمای عرفانی آن در چه سطحی می باشند؟ مصلائی آن چقدر وسعت دارد؟ آیا مردمان آن دستورات پزشکی اسلام را کاملاً رعایت می نمایند یا محتاج به بیمارستان و درمانگاه و طبیب و دارو می باشند؟

آن فرد پشت جدار، با این فرد وارد در شهر و آشنا و مانوس و دوست با آنان چه اندازه فرق دارد؟ در حقیقت مابین مشرق و مغرب!

پس از دین پیرزنان، و پی بردن از بعره به بعیر، و از پشک به حیوان موجود زنده و حی باید برون شد، حتماً باید سطح معلومات را افزود زیرا این گونه معرفتها معرفت ضعفاء و معرفت اجمالی است باید معرفت تفصیلی حاصل نمود»⁽¹⁾

پاسخ: خداوند می فرماید: «و لا یحیطون به علما»⁽²⁾

نکره در سیاق نفی مفید عموم است یعنی چه علم حصولی و چه علم حضوری به خداوند مستلزم احاطه به ذات اوست که آن مستحیل است.

«و ما اوتیتم من العلم الاً قليلاً»⁽³⁾

عن امیرالمومنین (علیه السلام): ... فلیست له صفه تنال و لا حدٌ له فیه الامثال⁽⁴⁾

ص: 108

1- الله شناسی ج 1 ص 243 و 244

2- طه 110

3- الاسراء 85

4- کافی ج 1 ص 134

عن سيّد الشهداء (عليه السلام): هو الواحد الصمد ما تصوّر في الاوهام فهو خلافه ليس برّب من طرح تحت البلاغ(1)

عن الامام الصادق (عليه السلام): سبحان من لا يعلم احد كيف هو الا هو(2)

عن الامام الرضا (عليه السلام): كل معروف بنفسه مصنوع(3)

عن اميرالمومنين (عليه السلام): ليس باله من عرف نفسه هو الدالّ بالدليل عليه و المؤدّي بالمعرفة اليه(4)

گفتار متعارض درباره بايزيد و حلاج

علامه طهراني در بعضي از مواضع گفتار حلاج و ابي يزيد بسطامي را مردود مي شمارند ولي در مورد ي گفتار آن دو (أناالحق، ليس في جبتي الا الله، سبحاني) را کمال توحيد عياني معرفي مي کنند.

مي نويسند: «در اصطلاح متأخرين شطحيات کلماتي را گویند که از سالک مجذوب در حين استغراق مستي و سُکر وجد و غلبه شوق صادر مي شود که ديگران طاقت شنيدن آن نکنند و از خود نیز اگر از حالت محو به هوشیاري صحو آید از

آنگونه گفتار ناهنجار اظهار کراهت و انکار نماید چنانچه شمه اي از تمثيل اين داستان را جلال الدين محمد رومي در کتاب مثنوي در شرح حالت ابن يزيد بسطامي که از فرائد عصر خود بوده به رشته نظم در آورده. در تبدل حالات او گوید:

با مريدان آن فقير محتشم * بايزيد آمد که يزدان نک منم

چون گذشت آن حال گفتندش صبح * تو چنين گفتي و اين نبود صلاح

ص: 109

1- بحار ج 4 ص 301

2- همان ج 3 ص 29

3- توحيد صدوق ص 35

4- بحار ج 4 ص 253

... و مي گویند: چون صدور این گونه کلمات از روي عقیده راسخه نیست و منشاء آن تبدیل حالاتي است که از اختیار سالک خارج است بدین واسطه موجب قدح و طعن نمی شود زیرا که اینگونه واردات از عوارض حالاتي است که از قید اراده و حکم اختیار خارج است بلي در صورتي که این حالت استمراري حاصل نماید که کاشف از عقیده راسخه باشد موجب کفر و مستحقّ قتل خواهد بود نعوذ بالله من شرور انفسنا و نستجیر بالله»(1)

و نیز مي نویسند: «گویند علّت انحراف حسین بن منصور حلاج در اذاعه و اشاعه مطالب ممنوعه و اسرار الهیه فقدان تعلّم و شاگردی او در دست استاد ماهر و کامل و راهبر و راهرو و به مقصد رسیده بوده است»(2)

جالب توجه این است که در موضعي دیگر هنگامی که مقام فناء بالله را توضیح مي دهند

شطحيّات حلاج و بايزيد را کمال توحيد عياني محاسبه مي کنند

مي نویسند: «بقاء بالله که به حسب حال، کاملان واصل را دست مي دهد آنستکه بعد از فناء سالک در تجلّي ذاتي، به بقاء حقّ باقي مي گردد و خود را مطلق بي تعین جسماني و روحاني ببیند و علم خود را محیط به همه ذرات کائنات مشاهده نماید و متصف به جميع صفات الهی باشد و قیوم و مدبّر عالم باشد و هیچ چیز غیر خود نبیند، و مراد به کمال توحيد عياني این است

آن که سبحاني همي گفت آن زمان * این معاني گشته بود او را عيان

هم از این رو گفت آن بحر صفا * نیست اندر جبّه ام الاّ خدا

ص: 110

1- روح مجرد ص 467 - 468

2- رساله سير و سلوک ص 196

آن اناالحقّ گفت این معنی نمو* گر به صورت پیش تو دعوی نمود

لیس فی الدارین آن کو گفته است* درّ این معنی چه نیکو سفته است

چون نماند از توئی با تو اثر* بی گمان یابی از این معنی خبر»(1)

گفتار متعارض در تشبیه خالق تعالی به مخلوقات

علامه طهرانی می نویسد: «روایتی بس جلیل و پر محتوی ... هشام روایت می کند که وی گفت من در محضر امام صادق (علیه السلام) بودم که معاویه بن وهب و عبدالملک بن اعین وارد شدند در این حال معاویه بن وهب به حضرت عرض کرد:

ای پسر رسول خدا نظرت چیست درباره خبری که از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) روایت شده است که رسول خدا پروردگارش را برهر صورتی که دیده مشاهده کرده است؟ و درباره خبری که روایت کرده اند که مومنین در بهشت پروردگارش را به هر صورتی که می بینند مشاهده می کنند؟

حضرت لبخندی زد، پس از آن فرمود: ای پسر معاویه! چقدر زشت است برای مردمی که هفتاد و یا هشتاد سال در ملک و حکومت خدا زندگی کند و از نعمتهای وی بخورد آنگاه به خداوند آنطور که باید و شاید معرفت نداشته باشد.

(امام صادق (علیه السلام): هر کس بگوید خداوند با چشم سر دیده می شود کافر است)

سپس حضرت (علیه السلام) فرمود: ای معاویه! تحقیقا محمد (صلی الله علیه وآله) پروردگار تبارک و تعالی را ندیده است با مشاهده چشمهای عیانا. و دیدن بر دو قسم است: رؤیت دل و رؤیت چشم. بنابراین کسیکه مراد از رویت را دیدار دل بداند او درست گفته

ص: 111

و مصیب بوده است و کسیکه مراد از رویت را دیدار دیدگان بداند او به خداوند و به آیات او کفر آورده است به جهت قول رسول اکرم (صلی الله علیه وآله): کسیکه خدا را به مخلوقاتش تشبیه نماید حقاً کافر شده است» (1)-(2)

این روایت شریف مورد قبول و تأیید علامه طهرانی است چنانکه در صدر روایت نوشته اند: «روایتی است بس جلیل و پر محتوی»

دو نکته مهم در روایت مذکور بیان شده است. 1- امتناع رویت خداوند با چشم سر 2- تشبیه خداوند به مخلوق موجب کفر است. ولی مشایخ صوفیه قائل به رویت خداوند با چشم سر هستند:

ابن عربی می نویسد: فرأیت الحقّ فی النوم فقال لی عزّوجلّ: (3)...

روایت الحقّ فی النوم مرتین و هو یقول لی : انصح عبادی (4).. (5)

لازم به ذکر است عبارتی را صوفیه حدیث می پندارند در حالی که در منابع روایی یافت نمی شود و آن کلام را دلیل بر رویت خداوند به حساب آورده اند:

قیصری می گوید: «كما جاء في الحديث «انّ الحقّ يتجلّي يوم القيامة للخلق في صورة منكرة فيقول: أنا ربّکم الأعلى فيقولون: نعوذ بالله منک فيتجلّي في صوري

ص: 112

1- الله شناسی ج 2 ص 143 - 144

2- قال علیه السلام: یا معاویه انّ محمّداً (صلی الله علیه وآله) لم یر الربّ تبارک و تعالی بمشاهدة العیان و انّ الرؤیة علی وجهین: رویة القلب و رؤیة البصر فمن عني برؤیة القلب فهو مصیب و من عني برؤیة البصر فقد كفر بالله و بآياته لقول رسول الله (صلی الله علیه وآله) من شبّه الله بخلقه فقد كفر. بحار ج 4 ص 54

3- فتوحات ج 1 ص 603

4- همان ج 1 ص 334

5- عن ابراهيم الكرخي، قال: قلت: للصادق (عليه السلام): انّ رجلاً رای ربّه عزوجل في منامه فما يكون ذلك. فقال: ذلك رجل لا دين له، انّ الله تبارک و تعالی لا یري في اليقظه و لا في المنام و لا في الدنيا و لا في الآخرة، بحار ج 4 ص 32

عقائدهم فيسجدون له» و الصور كلها محدودة فاذا كان الحق يظهر بالصور المحدوده ... حصل العلم للعارف الظاهر بهذه الصور أيضا ليس الا هو»(1)

و اما امر دوم که در روایت ذکر شده یعنی - بطلان تشبیه خداوند به مخلوق - نیز در آثار صوفیه فراوان یافت می شود. اصلا قوام نظریه وحدت شخصی وجود بر تشبیه خالق تعالی به مخلوق است.

ابن عربی می گوید: ونزهه و شبهه و قم في مقعد الصدق(2)

علامه طهرانی می نویسند: «سید و سرور موحدین، کسی است که خداوند را در عین تنزیه، تشبیه کند.

فان قلت بالتشبيه كنت محّدا* و ان قلت بالتنزیه كنت مقیدا

و ان قلت بالامرین كنت مسددا* و كنت اماماً في المعارف سیدا»(3)

و نیز می نویسند: «امثله ای را که عرفاء، برای وحدت موجود آورده اند بسیار است: عرفاء در تقریب این نظریه به اذهان، به اطوار مختلف تقنن نموده اند و در دریائی طولانی در این مقال کشتی رانده و شنا کرده اند گاهی او را تصویر به دریا کرده اند و این عوالم و کائنات را همچون امواج دریا شمرده اند زیرا امواج بحر چیزی غیر از خود بحر و تطورات آن نمی باشد موج آب چیزی غیر از خود آب نیست چون دریا به حرکت آید امواج ظاهر می گردند و چون ساکن شود امواج نیست و نابود می شوند»(4)

ص: 113

1- شرح فصوص (قیصری) ص 741

2- فصوص الحکم ص 93

3- الله شناسی ج 3 ص 242

4- همان ج 3 ص 205

در روایات فراوانی تشبیه خداوند به مخلوق مردود شمرده شده است:

1- عن ابي عبدالله (عليه السلام): من شبه الله بخلقه فهو مشرك. (1)

2- عن الامام الرضا (عليه السلام): فليس الله من عرف بالتشبيه ذاته... ولا حقيقته اصاب من مثله. (2)

3- عن اميرالمومنين (عليه السلام): قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): قال الله جل جلاله: ما آمن بي من فسّر برأيه كلامي و ما عرفني من شبهني بخلقي. (3)

4- عن الامام الرضا (عليه السلام): ما عرف الله من شبهه بخلقه ولا عدله من نسب اليه ذنوب عباده. (4)

5- عن اميرالمومنين (عليه السلام): اتقوا أن تمثّلوا بالربّ الذي لا مثل له او تشبّهوه من خلقه... او تتعتوه بنعوت المخلوقين، فإنّ لمن فعل ذلك ناراً. (5)

6- عن الامام الرضا (عليه السلام): من يصف ربّه بالقياس لا يزال الدهر في الالتباس مانلاً عن المنهاج ظاعناً في الاعوجاج ضالاً عن السبيل قائلاً غير جميل. (6)

گفتار متعارض درباره نظریه تشکیک در وجود

علامه طهرانی در موضعی می گویند: «مسأله وحدت شخصی وجود، نسبت به وحدت تشکیکی وجود نظری است ادقّ در مقابل نظر دقیق» (7)

ص: 114

1- بحار ج 3 ص 294

2- التوحید ص 35

3- همان ص 68

4- بحار ج 4 ص 303

5- همان ج 3 ص 298

6- همان ج 3 ص 297

7- الله شناسی ج 3 ص 221

ولي در موضع ديگر، نظريه تشكيك در وجود را مردود مي شمارند چون مستلزم وحدت عددي حقّ تعالي مي گردد، مي نويسند: «بالاخره مساله تشكيك سر از وحدت عددي بودن حقّ در مي آورد و قائل شدن به تشكيك كه بالاخره از وحدت عدديه جدا نيست»⁽¹⁾

و در ردّ نظريه تشكيك كه در برهه اي از زمان نظر ملاصدرا بوده مي نويسند:

«در حقيقت شما قسمتي از وجود صرف را واجب الوجود پنداشته ايد، آن قسمتي كه خواه ناخواه محدود و متعین است گرچه هزار كلمه صرف و لفظ محض را بر سر آن درآوريد اينها درد را دوا نمي كند و با پيوند عبارت محض و محض محوَضت و بسط بساطت مرتبه اعلا را كه متمايز است از ساير مراتب، و محدود است به حدّ ساير مراتب، وجود حضرت حقّ واجب جلّ و علا را غير محدود و صرف نمي سازد، و كفي في ذلك منقصةً وحدّاً و تركيباً و افتقاراً و حدوداً»⁽²⁾

گفتار متعارض در باب امامت

علامه طهراني درباره روايت معروفی كه از امام رضا (عليه السلام) در باب امامت وارد شده مي نويسد: «اتمّ و اكمل رواياتي كه درباره ولايت امام (عليه السلام) آمده است همان روايتي است كه كليني از حضرت رضا (عليه السلام) روايت مي كند» سپس در ترجمه روايت مي نويسند: «مقام امام جائي است كه فكر كسي به او دسترسي نداشته و نمي رسد چگونه انسان به اختيار خود كسي را به امامت نصب كند پس امام انتخابي نيست انتصابي است و از طرف پروردگار و رسول خدا معين شود»⁽³⁾

ص: 115

1- توحيد علمي و عيني ص 213

2- همان ص 197

3- ولايت فقيه در حكومت اسلام ج 1 ص 92

این همان حقیقتی است که آیات و روایات باب امامت بدان گواه است.

1- عن امیرالمومنین (علیه السلام): لا تسمّونا اربابا و قولوا في فضلنا ما شئتم فانکم لن تبلغوا من فضلنا كنه ما جعله الله لنا و لا معشار العشر. (1)

2- عنه (علیه السلام): نحن اهل بیت لا یقاس بنا ناس. (2)

3- عنه (علیه السلام): جلّ مقام آل محمّد (علیهم السلام) عن وصف الواصفین و نعت الناعتین و أن یقاس بهم أحد من العالمین. (3)

4- عن الامام الهادي (علیه السلام): آتاکم الله ما لم یؤت أحداً من العالمین. طأطأ کل شرف لشرفکم و بخع کل متکبر لطاعتکم و خضع کل جبار لفضلکم و ذلّ کل شیء لکم. (4)

5- عن الامام الرضا (علیه السلام): إنّ الامامة أجلّ قدرا و أعظم شأنًا و أعلا مکانا و أمنع جانبا و أبعد غورا من أن يبلغها الناس بعقولهم او ينالوها بأرائهم او یقیموا امامًا باختيارهم إنّ الامامة خص الله عزّوجلّ بها ابراهیم الخلیل بعد النبوة و الخلة مرتبة ثالثة و فضیلة شرفه بها أنّ الامامة أسّ الاسلام النامي و فرعه السامي... الامام كالشمس الطالعة المجلّلة بنورها العالم و هي في الأفق بحيث لا تنالها الايدي و الابصار. (5)

عن الامام الباقر (علیه السلام): من ادّعی مقامنا یعنی الامامة فهو کافر أو قال مشرک. (6)

ص: 116

1- بحار ج 26 ص 6

2- بحار ج 35 ص 347

3- همان ج 25 ص 171

4- همان ج 99 ص 154

5- الکافي ج 1 ص 199-200

6- بحار ج 25 ص 114

ولي علامه طهراني در موضع ديگر مقام امامت را براي افراد بشر قابل وصول مي دانند.

مي نويسند: «چه دليلي قائم است بر آنکه معرفت خدا اختصاص به ائمه معصومين دارد؟ چون آنها بشرند و سائر افراد بشر نيز بشرند، بنايرين عقلا هرچه براي آنها ممکن باشد براي غيرشان نيز امکان دارد و شرعا چون آنها امام هستند مأموم بايد بتواند در عمل و وصول بدانها برسد و الا معني امامت متحقق نخواهد شد»⁽¹⁾

جالب آنکه فرزند ايشان از قول پدر نقل مي کند که ايشان مي گفتند: «عقول مردم خيلي کوچک است و با نزديک کردن سرانگشتان خود به هم کوچکي آن را نشان دادند ولي عقل امام (عليه السلام) بر همه تسلط دارد، و در هنگام گفتن اين جمله هر دو دست خود را بالا برده و به حالت سيطره و تسلط آن اشاره کردند و سپس فرمودند: تسلط من بر نفوس مثل تسلط اميرالمومنين است و از خير و شر نفوس مطلع و آگاهم... من در خودم صفات اميرالمومنين را مي بينم»⁽²⁾

جالب تر آنکه در موضعي ديگر مي نويسند: سالک مي تواند با سير و سلوک از مقام ائمه (عليهم السلام) عبور نمايد: «سالک طريق پس از عبور از مراحل مثالي و ملکوت اسفل و تحقق به معاني کليه عقليه، اسماء و صفات کليه ذات حق تعالي براي وي تجلي مي نمايد يعني علم محيط و قدرت محيط و حيات محيط بر عوالم را بالعيان مشاهده مي نمايد که در حقيقت همان وجود باطني و حقيقي ائمه (عليهم السلام) مي باشند،

ص: 117

1- روح مجرد ص 426

2- نور مجرد ص 329

و حتماً برای کمال و وصول به منبع الحقائق و ذات حضرت احدیت باید از این مرحله عبور کند و آلا الی الابد در همین جا خواهد ماند»⁽¹⁾

گفتار متعارض در مسأله جبر و اختیار

علامه طهرانی می نویسد: «اما مذهب جبر، به جهت آنکه خداوند عادل است و هیچ وقت بنده خود را مجبور بر عمل نمی کند و سپس وی را به عذاب و مؤاخذه

بکشاند و ما نیز وجدانا می بینیم که انسان دارای اختیار است و این اختیار از حاقّ وجود است و هیچ کس را در آن دخالتی و اجباری نیست و نقی اختیار خلاف وجدان است»⁽²⁾

ولی در بحث دیگری می نویسد: «به بیان متألهین، فعل روح القدس بلکه فعل هر فاعلی عین فعل الهی است»⁽³⁾

گفتنی است کلام اخیر علامه طهرانی بر طبق مبنای وحدت شخصی وجود می باشد یعنی بنابر مبنای ایشان - وحدت شخصی وجود - دیگر اختیار در افعال برای انسان بی معنا می شود چنانکه استاد جوادی آملی می گویند:

قرار دادن توحید افعالی در عرض اقوال اشاعره مجبره و معتزله مفوضه و حکمای امامیه که معتقد به امر بین الامرین اند، بی تناسب است زیرا همه ممکنات اعم از انسان و غیر آن بنابر سه مبنای اول حقیقتاً موجود خارجی اند اگر چه وجودی ضعیف و فقیر داشته باشند، یا فقر و ربط محض باشد که هیچ ذاتی و حقیقتی برای آن جز ربط به واجب و غنی محض نباشند.

ص: 118

1- روح مجرد ص 428

2- توحید علمی و عینی ص 270

3- همان ص 137

اما بنابر مشرب چهارم که همان توحید افعالی مورد بحث در عرفان نظری و مورد شهود در عرفان عملی است، ممکن را وجودی جز وجود مجازی نیست یعنی اسناد وجود به ممکن اسناد حقیقی نیست بلکه مانند اسناد جریان به ناودان است که گفته می شود «ناودان جاری شد» زیرا بر اساس مشرب عرفانی، موجود امکانی مرآت است که در خارج هیچ وجودی برای آن نیست ولی این موجود امکانی با این شرایط به راستی از صاحب صورت حکایت می کند پس در این صورت معنای نفی جبر و تفویض از این صورت مرآتی از باب سالبه بانتفاء موضوع است و اثبات امری متوسط بین افراط و تفریط برای این صورت

مرآتی از باب مجاز در اسناد است، زیرا قول به نفی جبر و تفویض نسبت به صورت مرآتی که وجودی برای آن در خارج نیست، قضیه ی سالبه ای است که سالبه بودن آن به انتفای موضوعش است و قول به مختار بودن این صورت مرآتی در فعالش با اعتقاد به عدم وجود خارجی برای آن قضیه ای است که اسناد محمول آن به موضوعش مجاز عقلی است. (1).

گفتار متعارض درباره سقوط تکالیف شرعی از صوفیان

علاّمه طهرانی می نویسند:

«پوشیده نماند که از ابتدای سیر و سلوک تا آخرین مرحله از آن، سالک باید در تمام امور ملازم شرع انور باشد و به قدر سر سوزنی از ظاهر شریعت تجاوز ننماید پس اگر کسی را ببینی که دعوی سلوک کند و ملازم تقوی و ورع نبوده و از جمیع احکام الهیه شرعیه متابعت ننماید و به قدر سر سوزنی از صراط مستقیم شریعت حقه انحراف نماید او را منافق می دانی مگر آنچه به عذر یا خطا یا نسیان از او سرزند و اینکه از بعضی شنیده شده است که می گویند سالک پس از وصول

ص: 119

به مقامات عالیّه و وصول به فیوضات ربانیّه تکلیف از او ساقط می‌گردد سخنی است کذب و افترائی است بس عظیم»⁽¹⁾

ولی در موضعی علامه طهرانی تصریح می‌کنند که سالک از مقام تکلیف بیرون می‌رود می‌نویسند: «چون برای وی (سالک) درهائی از غیب گشوده شد باید تا سرحدّ امکان عمل به مقتضای ظاهر احکام و به مقتضای باطن کشف شده بنماید و اگر برای او جمع میان عمل به ظاهر و باطن امکان نداشت پس تا هنگامی

که آن حال باطنی و آن وارده ملکوتی بر حال این سالک غلبه پیدا ننموده، باز واجب است بر او از علم ظاهر پیروی کند و اگر آن وارده و حال باطن غلبه پیدا کرد و سالک را مغلوب نمود بطوریکه از مقام تکلیف بیرون برود در این صورت باید به مقتضای حالش عمل کند چرا که وی در حکم مجذوبین است که جذبّه الهیه آن آنان را فرا گرفته و از اراده و اختیار خارج نموده است»⁽²⁾

ابن عربی می‌گوید: فان صدر منهم (المحدثون) ما هو في الظاهر تعدّد لحدود من حدود الله فذلك الحدّ هو بالنسبة اليك حدّ و بالنسبة اليه مباح لا معصية فيه و أنت لا تعلم. فما أتى محرّماً من هذه صفته فأنّه ممن قیل له، اعمل ما شئت فما عمل الآ ما أبيع له عمله⁽³⁾...

«و من عباد الله من لم يأت في نفس الامر الآ ما أبيع له ان ياتيه بالنظر الي هذا الشخص علي الخصوص... انّ الله يقول للعبد لحالة خاصة اعمل ما شئت فقد غفرت

ص: 120

1- رساله لب اللباب ص 52

2- روح مجرد ص 334

3- فتوحات ج 2 ص 80

لك فهذا هو المباح و من اتى مباحا لم يؤاخذه الله به و ان كان في العموم في الظاهر معصية فما هو عند الشرع في حق هذا الشخص معصية»(1)

مولوي در مقدمه جلد پنجم مثنوي مي گوید: «شريعت همچو شمع است ره مي نمايد و بي آنکه شمع به دست آوري، راه رفته نشود چون در ره آمدی، آن رفتن تو طريقت است و چون رسيدي به مقصود، آن حقيقت است و جهت اين که گفته اند که: لو ظهرت الحقائق بطلت الشرايع، هم چنان که مس زر شود و يا خود از

اصل زر بود، او را نه علم کيميا حاجت است که آن شريعت است، و نه خود را در کيميا ماليدن که آن طريقت است

چنان که گفته اند: طلب الدليل بعد الوصول الي المدلول قبيح، و ترک الدليل قبل الوصول الي المدلول مذموم

حاصل آنکه: (شريعت) همچون علم کيميا آموختن است از استاد يا از کتاب و (طريقت) استعمال کردن داروها و مس را در کيميا ماليدن است و (حقيقت) زر شدن آن مس. کيميا دانان به علم کيميا شادند که ما علم اين مي دانيم و عمل کنندگان به عمل کيميا شادند که ما چنين کارهايي مي کنيم و حقيقت يافتگان به حقيقت شادند که ما زر شديد و از علم و عمل کيميا آزاد شديد و ما (عتقاءالله) ايم. کل حزب بما لديهم فرحون يا مثال (شريعت) همچو علم طب آموختن است و (طريقت) پرهيز کردن به موجب علم طب و داروها خوردن و (حقيقت) صحت يافتن ابدي و از آن هر دو فارغ شدن، چون آدمي از اين حيات ميرد، شريعت و

ص: 121

طریقت هر دو از او منقطع شود و حقیقت ماند... شریعت علم است، طریقت عمل است حقیقت الوصول الی الله»(1)

شیطان مأمور مطیع خدا

علامه طهرانی می نویسد: «شیطان یک مأمور مطیع و فرمانبر خداست که وظیفه وی جدا کردن خبیث از طیب است، مانند زنبور عسل مخصوص گماشته بر در کندو، تا زنبورها را تفتیش کند و به آنانکه از گیاه بدبو و عفن خورده اند راه ندهد و آنها را با نیش خود دو نیمه کند، و زنبورهای شایسته را که به مأموریت خود خوب عمل کرده اند و از گیاهان معطر و خوشبو خورده اند، به درون کندو راه بدهد»(2)

پاسخ: تمرد و عصیان و کفر شیطان به وضوح در آیات نمایان است.

خداوند می فرماید: «فسجد الملائكة کلهم اجمعون الا ابليس استکبر و کان من الکافرین قال یا ابلیس ما منعک أن تسجد لما خلقت بیدي استکبرت ام کنت من العالین قال أنا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین قال فاخرج منها فانک رجیم وان علیک لعنتی الی یوم الدین... قال فالحقّ و الحقّ أقول لأملأنّ جهنّم منک و ممّن تبعک منهم اجمعین»(3)

با این حال قرآن کریم شیطان را وسیله آزمایش بندگان معرفی می کند.

«وما کان علیهم من سلطان الا لنعلم من یومن بالاخر ممن هو منها فی شک و ربک علی کل شی حفیظ»(4)

ص: 122

1- مقدمه جلد پنجم مثنوی

2- الله شناسی ج 3 ص 120

3- ص 74-85

4- سبا: 21

علامه طهرانی به ملاصدرا و سبزواری به جهت نظریه تشکیک در وجود اعتراض می نماید و می نویسند: «گویا صدرالمتألهین از لوازم صرافت که وحدت و تشخص در وجود است اغماض فرموده و بر اساس صرافت روی مساله تشکیک در وجود مسائل خود را سوار نموده است و این را می توان خبط و اشتباهی از وی گرفت... مرحوم صدرالمتألهین و مرحوم سبزواری قدس الله اسرارهما هر دو نفر از حکمای شامخ و الهیین می باشند و لیکن هیچ کدام به مقام اعلاي عرفان الهی نرسیده اند»⁽¹⁾

اگر به کتاب اسفار مراجعه شود مشاهده می شود که ملاصدرا در نهایت، نظریه وحدت شخصی وجود را پذیرفته است.

می نویسند: «انّ الوجود حقيقة واحدة هي عين الحقّ وليس للماهيات والاعیان الإمكانية وجود حقيقي... وانّ الظاهر في جميع المظاهر والماهيات والمشهود في كل الشؤون والتعيّنات ليس الاّ حقيقة الوجود بل الوجود الحقّ بحسب تفاوت مظاهره و تعدّد شؤونه و تكثرّ حیثياته... بل الممكنات باطلة الذوات هالكة الماهيات ازلاً و ابداً، و الموجود هو ذات الحقّ دائماً و سرمداً...»

فانكشف حقيقة ما اتفق عليه اهل الكشف والشهود من أنّ الماهيات الامكانية امور عدمية... بمعني أنّها غير موجودة لا في حدّ أنفسها بحسب ذواتها ولا بحسب الواقع كما قيل شعراً:

ص: 123

وجود اندر کمال خویش ساری است * تعین ها امور اعتباری است

فحقائق الممكنات باقیة علی عدمیتها ازلا و ابداء... و کتب العرفاء کالشیخین العربی و تلمیذہ صدر الدین القونوی مشحونة بتحقیق عدمیة الممكنات و بناء معتقداتهم و مذاهبهم علی المشاهدة و العیان»(1)

در موضع دیگر می گوید: فکذلک هدانی ربّی بالبرهان النیر العرشی الی صراط مستقیم من کون الموجود و الوجود منحصره فی حقیقه واحده شخصیة لا شریک له فی الموجودیة الحقیقیة و لا ثانی له فی العین و لیس فی دار الوجود غیره دتار... و اذا کان الامر علی ما ذکرته لک فالعالم متوهم ما له وجود حقیقی فهذا حکایة ما ذهب الیه العرفاء الالهیون و الاولیاء المحققون.(2)

استاد مصباح یزدی در ردّ نظریه وحدت شخصی وجود که رأی صوفیه است، می نویسد:

«ان الوجود عندهم واحد شخصی هو الله تبارک و تعالی، و لا موجود سواه، و انما یتصف غیره بالموجود علی سبیل المجاز، و هو ظاهر کلام الصوفیة، و یعتبر عنه بوحده الوجود و الموجود و هو مردود لانه خلاف ما نجد بالضروره من اکثره، وانکارها خروج عن طور العقل و نوع من السفسطة و انکار البدیہیات»(3)

استاد جوادی آملی در ردّ استاد مصباح یزدی می نویسد: «سفسطه خواندن قول به وحدت شخصی وجود که مختار اهل معرفت است با حکمت متعالیه و آنچه که مورد دفاع صدر المتالیهین است سازگار نیست بلکه نظر خاص صدر المتالیهین که

ص: 124

1- اتسفار. ج2 ص339-342

2- همان ج1 ص71

3- تعلیقه علی نهایه الحکمه ص45

بر آن تصریح کرده و در نهایت نیز به اثبات آن می پردازد چیزی جز این قول نمی باشد»(1)

تصوّف شرط إفتاء و قضاء و حکومت

علامه طهرانی می نویسند: «این حقیر در مباحث اجتهاد و تقلید به ثبوت رسانیده ام که: از شرایط حتمیه افتاء و حکم، از جزئیت به کلیت پیوست است، و تا عبور از عالم نفس نگردد و معرفت حضرت ربّ پیدا نشود، این شرط محقق نمی شود»(2)

می نویسند: «حاکم باید از جزئیت گذشته و به کلیت پیوسته باشد... و الاّ حکومت، حکومت دینی نیست... باید از جزئیت گذشته، و به کلیت پیوسته باشد یعنی از عالم جزئی و کثرات عبور نموده و دلش به عالم کلی و باطن متصل باشد»(3)

حاصل این شرط برای فقیه و حاکم این است که آن دو صوفی باشند و الاّ سزاوار مقام افتاء و حکومت نیستند چنانکه آقای طهرانی در توضیح عبور از جزئیت به کلیت می نویسند: «انسان تا وقتی که در سلوک علمی و نظری قدم نگذارده است، دائماً مشاهده کثرت را می کند و از مشاهده وحدت غافل است و در این حال کثرت، حاجب از وحدت است و چون شروع در سلوک علمی می نماید و از آثار به دنبال مؤثر و از موجودات به دنبال صانع می رود کثرات شیئاً فشیئاً مضمحل شده و تبدیل به وحدت صرفه حقه حقیقیه می گردد بطوریکه ابدا کثرت

ص: 125

1- ریحق مختصرم بخش پنجم از چ اول ص 560

2- نور ماکوت قرآن ج 2 324

3- ولایت فقیه در حکومت اسلام ج 2 ص 139-140

را نمی بیند و نظر به اعیان موجودات نمی کند و غیر از وحدت چیزی مشاهده نمی نماید»(1)

«بایزید می گوید: من سسی سال است با غیر از حقّ تکلم نکردم، هر کس از من سوال می کرد حقّ بود و هر کس جوابش را می داد حقّ بود، یعنی چه؟ یعنی سسی سال است در عالم فنا هستم یعنی (من) نیستم، من در عالم کثرات است، در اینجا من حقّ است تبارک و تعالی»(2)

شرطی که علامه طهرانی برای فقیه و حاکم بیان کرده اند - از جزئیت به کلیت پیوستن که بر اساس ریاضت های صوفیانه حاصل می شود - مطلبی است که نه در احادیث از آن ذکر شده و نه در میان کلمات فقهاء عظام از آن اثری است.

در حقیقت باید گفت این شرط ناشی از باورهای صوفیانه است که مخالف تسالم جمیع فقهاست.

هیچ فقیه متصلّی در فقه از قدماء اصحاب تا متأخرین همچون مرحوم کلینی، شیخ صدوق، سید مرتضی، شیخ مفید، شیخ طوسی مرحوم محقق صاحب شرائع، علامه حلی تا مرحوم صاحب جواهر و شیخ اعظم انصاری رحمة الله علیهم چنین شرطی را بیان نکرده اند.

این شرط بر خلاف ضرورت فقه است چنانکه در روایات معصومین (علیهم السلام) در باب افتاء چنین قیدی دیده نمی شود.

(و اما الحوادث الواقعة فارجعوا الی رواة احادیثنا فانهم حجّتی علیکم و أنا حجّة الله)(3)

ص: 126

1- معاد شناسی ج 8 ص 67

2- مهر تابان ص 297

3- وسائل الشیعه ج 27 ص 140

(فاما من كان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدينه مخالفا علي هواه مطيعا لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه)(1)

علاوه آنکه شرطي که علامه طهراني براي افتاء فقيه ذکر کردند موجب مي شود همه فقهاء تاريخ تشيع که عمري رادر تققه در دين گذارده اند و متخصص در فقه آل محمد (صلى الله عليه وآله) شده اند ولي صوفي نيستند حق افتاء و قضاء نداشته باشند در اين صورت بايد گفت: مثلا مرحوم آية الله سيّد محمد کاظم طباطبائي يزدي (صاحب عروه الوثقي) - صاحب فتواي مشهور در ردّ صوفيه و وحدت وجود - حق افتاء و قضاء ندارند و نيز همه مراجعي که بر آن فتوي حاشيه نزده اند و آن را پذيرفته اند از دايره مرجعيت خارجند.

خلاصه آنکه نه شرط مذکور بر اساس متقني استوار است و نه نتايج فاسد آن قابل چشم پوشي است.

مبنای روایی و عدم عمل به آن

علامه طهراني مبنای روایی خود را اين گونه توضيح مي دهند: «مناط حجّيت خبر، عمل مشهور است، نه قوت سند، اخباري را که ما در کتب معتبره خود داريم غالبا صحيح السند هستند، بهترين کتابهاي ما همين کتب اربعه ... است و از همه اينها معتبرتر، همان کتاب کافي بوده ولي رواياتش غالبا ضعيف است...»

ولي آیا ما بايد به اين کتابها عمل نکنيم؟ بلي! به آنها عمل مي کنيم به اين اخبار ضعيف عمل مي کنيم چون مشايخي مانند کليني و شيخ صدوق آنها را جمع کرده و به آنها عمل نموده اند، و بزرگان ديگري مثل برقي و قميين، افراي که محاسن و کتابهاي ديگر را نوشته اند همه اهل دقت بوده اند بالأخص

ص: 127

قمین که در ضبط احادیث و در عمل به قول ائمه (علیهم السلام) بسیار دقت داشتند و اگر بنا بود که تمام این اخبار را رد کنند دیگر چیزی در دست باقی نمی ماند»⁽¹⁾

حاصل آنکه مبنای قبول روایت در نزد علّامه طهرانی عمل مشهور فقهاء به آن روایت است ولی در آثار ایشان موارد متعددی می توان یافت که در مباحث اعتقادی به روایاتی استدلال می کنند که نه تنها مشهور فقهاء به آن استناد

نکرده اند بلکه در نزد همه علماء امامیه اصلاً قابل استناد نیست یعنی مقتضی حجیت در آن موجود نیست.

مانند عباراتی که مشایخ صوفیه آن را حدیث می پندارند ولی در هیچ یک از منابع روایی ذکر نشده:

1- علّامه طهرانی عبارتی را به امیرالمومنین (علیه السلام) نسبت می دهند و به آن استناد می کنند در حالی که در هیچ یک از منابع معتبر روایی نقل نشده است:

می نویسند: «حدیث اعرابی که از حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) درباره نفس سوال نمود. فقال (علیه السلام): نفس نامیه نباتیه و حسیه حیوانیه و ناطقه قدسیه و الهیه کلیه ملکوتیه

فقال: ما النفس الالهیه الملكوتیه الکلیه فقال (علیه السلام): قوه لاهوتیه و جوهره بسیطه حیه بالذات اصلها العقل، منه بدت و عنه دعت و الیه دلت و اشارت و عودها الیه اذا کملت و شابته و منها بدت الموجودات و الیها تعود بالکمال... فقال السائل ما العقل قال (علیه السلام): جوهر درّاک محیط بالاشیاء عن جمیع جهاتها...»⁽²⁾

این عبارات در اسرار الحکم ص 491 سبزواری نقل شده که روشن است آن کتاب از منابع روایی نیست.

ص: 128

1- ولایت فقیه در حکومت اسلام ج 1 ص 250

2- معاد شناسی ج 3 ص 160-161

مثال دیگر: علامه طهرانی در موردی استناد به روایتی می‌کنند که در منابع روایتی شیعی به گونه دیگری نقل شده و آن عبارت در منابع روایتی اهل سنت موجود است و روشن است که روایات اهل سنت خصوصاً در باب عقاید در نزد همه علماء شیعه هیچ گونه حجیتی ندارد.

می‌نویسند: «حدیث، من رأی فقد رأی الحقّ بگو: یعنی هرکه ما را دید خدا را دیده است و این اشاره به بقاء الله است که در مقدمه ای که در بیان تجلیات و سیر و طیر ممهّد گشته ذکر کرده شده است»⁽¹⁾

ایشان همین عبارت را در کتاب الله شناسی ج 1 ص 171 در پاورقی از منابع اهل سنت آدرس می‌دهند.

ولی این روایت در منابع شیعی این گونه نقل شده عن الامام الرضا (عليه السلام): لقد حدثني ابي عن جدي عن ابيه: ان رسول الله (صلى الله عليه وآله) قال: من رأني في منامه فقد رأني لانّ الشيطان لا يتمثل في صورتي و لا في صورة أحد من اوصيائي و لا في صورة احد من شيعتهم⁽²⁾...

3- علامه طهرانی دو عبارت دیگر را به عنوان حدیث ذکر می‌کنند که در منابع معتبر روایتی موجود نیست: «روي ابن جمهور الاحسائي عن علي (عليه السلام) قال: انّ لله شرابا لا وليائه اذا شربوا سكروا و اذا سكروا طربوا و اذا طربوا طابوا و اذا طابوا ذابوا و اذا ذابوا خلصوا و اذا خلصوا طلبوا و اذا طلبوا وجدوا و اذا وجدوا وصلوا و اذا وصلوا اتصلوا و اذا اتصلوا لافرق بينهم و بين حبيهم»

ص: 129

1- الله شناسی ج 1 ص 223

2- بحار ج 58 ص 234، عیون اخبار الرضا ج 2 ص 257

4- در حدیث قدسی آمده است که: «من طلبنی وجدنی و من وجدنی عرفنی و من عرفنی احبنی و من أحببني عشقني و من عشقني عشقته و من عشقته قتلته و من قتلته فعلي ديته و من علي ديته فأنا ديته»(1)

5- می نویسند: «انسان کامل متحقق به ولایت مطلقه خداست... این است معنای خلیفه الهی و معنا و مفاد حدیث شریفی که از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) روایت شده است که: خلق الله آدم علي صورته. خداوند آدم را بر صورت خود آفرید»(2)

این روایت در منابع روایی به گونه ای دیگر نقل شده است. عن محمد بن مسلم قال: سألت ابا جعفر (عليه السلام) عما يروون ان الله خلق آدم علي صورته فقال: هي صورته محدثه مخلوقه و اصطفاه الله و اختارها علي سائر الصور المختلفة، فأضافها الي نفسه كما اضاف الكعبة الي نفسه، و الروح الي نفسه، فقال: «بيتي» (و نفخت فيه من روعي»(3)

و مرحوم صدوق روایت را این گونه نقل می کند: عن ابي الورد بن ثمامة عن علي (عليه السلام) قال: سمع النبي رجلا يقول الرجل: قبح الله وجهك و وجه من يشبهك، فقال (صلى الله عليه وآله): مه لا تقل هذا، فان الله خلق آدم علي صورته.

قال الصدوق: تركت المشبهة من هذا الحديث اوله و قالوا: ان الله خلق آدم علي صورته فضّلوا في معناه و اضلّوا.(4)

ص: 130

1- روح مجرد ص 168

2- امام شناسی ج 5 ص 83 - 84

3- کافی ج 1 ص 134

4- التوحيد ص 152

در هر حال استدلال به جمله «ان الله خلق آدم علي صورته» بدون در نظر گرفتن روایات دیگری که در این زمینه وارد شده و بدون توجه به اقوال مشهور علماء مخالف با مبنای علامه طهرانی است که در صدر بحث توضیح داده شد.

دلیل تزکیه نفس

علامه طهرانی درباره دلیل تزکیه نفس می نویسد: «تزکیه نفس و تخلّی و تحلّی با جمیع زحمات و رنجهای متصوره در این مقام، اگر به قصد تقرب حقّ تعالی یعنی به قصد رفع حجاب و نزدیکی با وی در درجات و مراتب متفاوت از «وصول و اتحاد و وحدت و فناء و بقاء» نبوده باشد چه کار آید؟ و چه نتیجه ای را به دنبال خود می کشد؟ غیر از اتیان اعمالی مشابه حرکت حمار طاحونه (خر آسیا) که پیوسته به دور خود می چرخد، چه بهره و منفعتی را به بار می آورد(1)»

در این گفتار تزکیه نفس و تخلّی و تحلّی برای وصول و اتحاد و وحدت و فناء و بقاء محاسبه شده ولی اگر به روایات و متون دینی مراجعه شود مشاهده می گردد که علت تزکیه نفس و جهاد با آن، کسب رضای پروردگار و رسیدن به ثواب و پاداش الهی و کمال عقل است و ذکر از وحدت وجود و فناء و بقاء در میان نیست.

1- عن امیرالمومنین (علیه السلام): جاهد شهوتک و غالب غضبک و خالف سوء عادتک تزکّ نفسک و یکمل عقلک و تستکمل ثواب ربک. (2)

2- عنه (علیه السلام): جهاد الهوی ثمن الجنه. (3)

ص: 131

1- الله شناسی ج 3 ص 330

2- غررالحکم 4919

3- همان 4917

3- عنه (عليه السلام): ألا وإنّ الجهاد ثمن الجنّة، فمن جاهد نفسه ملكها، و هي اكرم ثواب الله لمن عرفها.(1)

4- عنه (عليه السلام): انّ مجاهدة الناس تزمتها عن المعاصي و تعصمتها عن الردي(2).

كما اینکه تزکیه نفس و رفع رذائل اخلاقی در متون روایات و آیات مقید به ریاضت های معتبر در نزد صوفیه نیست، کافی است برای تصدیق این معنا جوامع حدیثی را مورد مطالعه قرار دهید آنگاه روشن خواهد شد برنامه هایی مانند سیر و سلوک صوفیانه و تسلیم محض در برابر استاد، پذیرش بی چون و چرای ولایت مرشد و نظائر آن مسائلی ابداعی است و نصوص شرعی از آن خالی می باشد.

علم فقه أدون العلوم.

علامه طهرانی درباره علم فقه می گویند: «تا برسیم به علم فقه مصطلح که أدون العلوم است این تازه مقدمه برای علم اخلاق است و علم اخلاق هم برای تزکیه و تحلی، و آن هم مقدمه برای عرفان الهی است»(3)

اگر به روایات اهل البیت(علیهم السلام)مراجعه گردد فقه آل محمد(صلی الله علیه وآله)به افضل العلوم توصیف شده است:

1- عن جابر عن ابي جعفر (عليه السلام): قال: قال لي: يا جابر والله لحديث تصيبه من صادق في حلال و حرام خير لك مما طلعت عليها الشمس حتي تغرب.(4)

ص: 132

1- همان 4900

2- غررالحکم 4908

3- ولایت فقیه در حکومت اسلام ج2 ص 248

4- وسائل الشیعه ج 27 ص 98

2- قال رجل لابي عبدالله (عليه السلام): انّ لي ابناً قد أحبّ (أحبّ) أن يسألك عن حلال و حرام لا يسألك عما لا يعنيه. قال: وهل يسأل الناس عن شيء أفضل من الحلال و الحرام. (1)

3- عن ابي عبدالله (عليه السلام): ليت الشياطين علي رؤس أصحابي حتي يتفقّوها في الحلال و الحرام. (2)

جواب آيه الله العظمي ميلاني (ره) به علامه طهراني

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور باهر النور آية الله العظمي آقاي ميلاني متعنا الله بطول بقائه الشريف

بعد از تقدیم مراتب ارادت و دعا بوجود مبارک، شخصی درباره نماز جمعه به ما اعتراض می کند و می گوید چرا علماء اعلام فتوی بوجود تعیینی نماز جمعه ندادند و می گوید:

آیه کریمه: (یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون)

و رویه اصحاب ائمه معصومین (علیهم السلام) تا آخر قرن چهارم وجوب تعیینی بوده و خود دلیل بر وجوب تعیینی است، و یک خبر تا آن تاریخ وجود ندارد که دلالت بر عدم وجوب تعیینی نماید بلکه استصحاب وجوب تعیینی محکم است

«محمد حسین طهرانی»

ص: 133

1- بحار ج 1 ص 213

2- بحار ج 1 ص 213

جواب: السلام علیکم، بدیهی است جنابعالی بر حسب علاقمندی بمعنویات این بیانات را نوشته اید ولی مع الأسف که بعضی آنها بر خلاف موازین علمی است مثلاً می فرماید با کلمه (فاسعوا) وجوب تعیینی آنرا اعلام فرموده و حال آنکه

واجب، مشروط به نداء بودن آن را فرموده است مانند (اذا حییتم بتحیة فحیوا) و مانند آن از صدها قضایای شرطیه، و در واجب مشروط ایجاد شرط واجب نیست پس کما اینکه جواب سلام واجب است اما سلام دادن واجب نیست همچنین نداء نمودن بصلوة جمعه واجب نیست.

و به عبارت دیگر اگر به اختیار خود، مجتمع شوند، نماز جمعه بخوانند ولی واجب نیست مجتمع شوند چون اجتماع شرط وجوب است و فرق بین ایام دیگر و یوم جمعه به این است که در ایام دیگر نماز واجب است خواه اذان اعلامی گفته شود یا نه.

اما در روز جمعه، نماز واجب نیست مگر آنکه اذان اعلامی آن گفته شود والحاصل از آیه مبارکه وجوب تعیینی استفاده کردن بسیار دور از میزان علمی است بلکه اگر فقط منظور استدلال به آیه مبارکه باشد ممکن نیست اثبات خصوص نماز جمعه دورکعتی با دوخطبه، و بایستی روایات و تفسیر ضمیمه آن بشود، و نیز فرموده اید اصحاب و شاگردان ائمه صلواته تعالی علیهم تا آخر قرن چهارم واجب تعیینی می دانسته اند، مدرکی برای این فرموده شما نیست بلکه بر خلاف آن مدرک وجود دارد.

و فرموده اید یک خبر تا آن تاریخ وجود ندارد که دلالت بر عدم وجوب تعیینی نماید و حال آنکه اخبار متعدده بر وجوب مشروط با اجتماع هفت نفر یا پنج نفر دلالت دارد و نتیجه وجوب تخییری را دارد زیرا که مسلمانان اختیار دارند مجتمع شوند و شرط واجب را بوجود آورند و نماز جمعه بخوانند یا نیاورند و نخوانند.

و نیز استصحاب گفته اید و بسیار تعجب است استدلال به آن اگر چه از بعض دیگر هم صادر شده است چه اینکه اگر عموماتی از نصوص باشد جای استصحاب نیست و مجری ندارد و اگر نباشد موضوع ندارد و العلم عنده تعالی

دعا نموده ملتمس دعایم (سید محمد هادی الحسینی میلانی) (1)

گفتنی است علامه طهرانی قائل به وجوب عینی تعیینی نماز جمعه می باشند (2).

ولی این نظریه مخالف اجماع علماست مرحوم آیه الله خویی می فرماید: فالمشهور بل المجمع علیه بین قدماء الاصحاب عدم الوجوب تعییناً و قد ادّعی الاجماع علی ذلك غیر واحد من الاعلام بعد اختیارهم هذا القول كالشیخ فی الخلاف و الحلّی فی السرائر و ابن زهره فی الغنیة و المحقق فی المعتمد و العلامة فی التحریر و المنتهی و التذکره و الشہید فی الذکری و المحقق الثانی فی جامع المقاصد و غیرهم كما لا یخفی (3)

ص: 135

1- صدوده پرسش از فقیه اهل بیت آیه الله العظمی آقایی حاج سید محمد هادی حسینی میلانی قدس سره ص 267-268 پرسش هشتاد و هشتم

2- وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام ص 58

3- المستند فی شرح العروه الوثقی ج 11 ص 14

عَلّامه طهراني مي نويسند: «جميع علماي حقه حقيقيه شيعه، با اصول اعظم تصوّف و عرفان همگام بوده اند... همه علماي حقه حقيقيه امثال ابن فهد حلّي، ملاصدرای شیرازی و ... همه و همه از این زمره اند، همه سخن از وحدت وجود

و وصول و فنا دارند همه از بايزيد و معروف تجليل مي کنند همه سخنشان و مرامشان واحد است»⁽¹⁾

پاسخ: براي عدم صحّت اين ادّعا ناچاريم سخنان جمعي از بزرگان و اعلام علماي اماميه در ردّ عقايد صوفيه را نقل كنيم، ولي قبل از ذكر اقوال، از سخنان عَلّامه طهراني دو شاهد مي آوريم كه ايشان تصريح به مخالفت بعضي از علماء کرده اند بنابر اين ادّعاي ايشان در همگام بودن جميع علماء با صوفيه صحيح نمي باشد.

1- نوشته اند «مرحوم آفای انصاري (استادشان) جداً با طریقه ي صوفيان مخالف است و آن راه را راه ترقّي و قوّت نفس مي داند، نه راه فنای نفس ايشان صريحاً مي فرمايند: راه تكامل بجا آوردن اعمال تقربّي است، خواه ظهور داشته باشد يا نداشته باشد»⁽²⁾

عَلّامه طهراني تصريح کرده اند كه بزرگ مرجع شيعه حضرت آية الله آقا سيّد ابوالحسن اصفهاني رحمه الله عليه با فلسفه و عرفان مخالف بوده اند.

ص: 136

1- الله شناسي ج 3 ص 331

2- روح مجرد ص 126

ایشان در وصف مرحوم آیه الله اصفهانی می نویسند: «فقیه نبیل معاصر آقا سید ابوالحسن رحمة الله علیه»⁽¹⁾

می نویسند: «مگر عالم فقیه و عارف وارف و حکیم مدرّس (اسفار) و (شفاء) را در نجف اشرف یعنی مرحوم سید حسن اصفهانی (مسقطی) که از اعلا درجه شاگردان دلسوخته و وارسته و مریدان سرسخت و دلباخته آیت حقّ و سند عرفان و ولایت حقّه الهیه مرحوم میرزا علی آقاي قاضي بوده است مرجع تقلید مطلق

وقت آیه الله العظمي آقا سید ابوالحسن اصفهانی فقط به جرم تدریس معقول و حوزه رسمی اخلاق و عرفان، از نجف به مسقط غریباً و حیدراً مضطهداً بیرون نکرد؟»⁽²⁾

چگونه با اذعان به مخالفت فقهاء با مسلک تصوّف ادّعا می کنند که جمیع علماء با اصول تصوّف همگام بوده اند؟!

اینک بخشی از اقوال جماعتی از اعلام علماء در ردّ صوفیه را ذکر می کنیم:

اقوال علماء در ردّ صوفیه

1- مرحوم علامه حلّی می نویسند: «المبحث الخامس في انه تعالى لا يتحد بغيره، الضروره قاضية ببطلان الاتحاد، فانه لا يعقل صيرورة الشيين شيئا واحداً و خالف في ذلك جماعة من الصوفية من الجمهور فحكموا بانه تعالى يتحد مع أبدان العارفين حتّي ان بعضهم قال انه تعالى نفس الوجود و كلّ موجود هو الله تعالى

ص: 137

1- ولایت فقیه در حکومت اسلام ج 2 ص 98

2- الله شناسی ج 3 ص 285

و هذا عين الكفر و الالحاد و الحمد لله الذي فضّلنا باتباع اهل البيت دون اهل الاهواء الباطلة»(1)

2- مرحوم علّامه مجلسي رحمة الله عليه مي نويسند: «نصاري مي گویند که حضرت عیسی (علي نبينا و آله و عليه السلام) فرزند خداست یا خدا در او حلول کرده است یا با او متحد شده است و این همه مستلزم عجز و نقص حقّ تعالی است و عين کفر است و آنچه بعضي از صوفیه مي گویند که حقّ تعالی عين اشياء است یا آنکه ماهیات ممکنه امور اعتباریه اند و عارض ذات حقّ شده اند یا آنکه خدا

در عارف حلول میکند و با او متحد مي شوند همه این اقوال عين کفر و زندقه است»(2)

3- یکی از مصنفات مرحوم شيخ مفيد «كتاب الردّ علي اصحاب الحلاج» مي باشد.(3)

4- مرحوم شيخ حرّ عاملي رحمة الله عليه مي نويسند: اجماع الشيعة الامامية و اطباق جميع الطائفة الاثني عشرية علي بطلان التصوّف و الردّ علي الصوفية من زمن النبي (صلى الله عليه وآله) و الائمة (عليهم السلام) الي قريب من هذا الزمان و ما زالوا ينكرون عليهم تبعاً لائمتهم في ذلك(4).

ص: 138

1- كشف الحقّ و نهج الصدق ص 57

2- حقّ اليقين ص 15

3- اندیشه هاي کلامي شيخ مفيد ص 45

4- الاثنا عشرية ص 44

انّ بطلان هذا الاعتقاد - يعني وحدت وجود - من ضروريات مذهب الشيعة الامامية لم يذهب اليه أحد منهم بل صرّحوا بانكاره و اجمعوا علي فساده و شنعوا علي من قال به، فكلّ من قال به خرج عن مذهب الشيعة. (1)

5- مرحوم محقق اردبيلي مي نويسند: فصل دوّم در ذكر بعضي از فروع مذاهب صوفيه:

فرقه اول: وحدتیه اند، ایشان به وحدت وجود فائزند و همه کس و همه چیز را خدا می دانند چنانکه گذشت این گروه از نمرود و شداد و فرعون بدتراند از آنچه که جمیع اشیاء را خدا می دانند حتی چیزهایی را که در شریعت حکم به عدم طهارت آن شده تا به چیزهای دیگر چه رسد و اگر آن جماعت را کثرتیه نام می کردند انساب بود زیرا که در کثرت الله بروجهی مبالغه دارند که چیزی

نیست از ماسوی الله که آنرا خدا ندانند هر چند که باعتقاد ایشان همه آنها یکی است چنانکه محیی الدین عربی در اکثر کتابهای خود گفتگوهای بسیار در این باب کرده خصوصا در کتاب فصوص الحکم و در این کتاب در فصل لقمانی می گوید فرعون را عین حقّ تعالی گفته چنانکه بعد از تأویل لفظ رب می گوید « وان كان عين الحقّ فالصورة لفرعون » (2)

6- مرحوم فیاض لاهیجی می نویسد: قد اشتهر من مشايخ الصوفية القول بوحدة الوجود و انّ الوجودات بل الموجودات ليست بمتكثرة في الحقيقة بل هنا موجود واحد قد تعددت شؤونه و تكثرت أطواره، و لَمّا كان ذلك بحسب الظاهر و بالمعني المتبادر مخالفا لما يحكم به بديهة العقل من تكثّر الموجودات بالحقيقة لا بمجرد

ص: 139

1- همان ص 59

2- حذیقة الشریعه ص 573

الاعتبار تصدّي كثير من المحقّقين لتوجيه مذهبهم - سبس توجيهاتي را ذكر مي نمايد و بعد مي گويد: و لكن عندي فيه انظار كثيرة يجب أن أشير الي بعضها.(1)

7- مرحوم آية الله خويي رحمة الله عليه مي نويسند: «و كذلك بعض الفرق المنتحلين للاسلام اذا كانت عقائدهم علي نحو ترجع الي انكار الألوهية و الخلق، او إنكار النبوة او المعاد فيحكم بكفرهم كالقائلين بوحدة الوجود من الصوفية - علي ما نسب اليهم - و يوجد كثيراً في أشعارهم و في بعض المتون أيضا ما يدل علي كفرهم كما في عبارة محيي الدين بن عربي «الحمد لله الذي خلق الاشياء و هو عينها» فهم يعتقدون وحده الوجود و أنّ وجود الخالق و المخلوق شيء واحد اذا لوحظت المراتب خلقتا و اذا ألغيت المراتب فهو نفس الخالق، فالواجب و الممكن شيئي واحد

موجود واحد و أنّما يختلف بالاعتبار، فهو باعتبار حدّه ممكن و مخلوق و اذا الغي الحدّ يكون واجباً و هذا يرجع في الحقيقة الي انكار خالق غير الموجودات الخارجية»(2)

8- مرحوم آية الله سيّد محسن حكيم رحمة الله عليه مي فرمايد: «و أمّا القائلون بوحدة الوجود من الصوفية فقد ذكرهم جماعة منهم السبزواري في تعليقه علي الأسفار قال: و القائلون بالتوحيد أمّا أن يقول: بكثرة الوجود و الموجود جميعاً مع التكلّم بكلمة التوحيد لساناً و اعتقاداً بها اجمالاً و اكثر الناس في هذا المقام.

و أمّا أن يقول بوحدة الوجود و الموجود جميعاً، و هو مذهب بعض الصوفية و أمّا يقول: بوحدة الوجود و كثرة الموجود و هو المنسوب الي أذواق المتألّهين و عكسه

ص: 140

1- شوارق الالهام ج 1 ص 41

2- محاضرات في المواريث ص 168 و 169

باطل و اما ان يقول بوحدة الوجود و الموجود في عين كثرتهما و هو مذهب المصنف و العرفاء الشامخين.

و الاول: توحيد عامي و الثالث: توحيد خاصي، والثاني: توحيد خاص الخاص، و الرابع توحيد أخص الخواص.

اقول: حسن الظن بهؤلاء القائلين بالتوحيد الخاص و الحمل علي الصحة المأمور به شرعا يوجبان حمل هذه الأقول علي خلاف ظواهرها و الأ فكيف يصح علي هذه الاقوال وجود الخالق و المخلوق و الأمر و المأمور و الراحم و المرحوم»(1)

9- علامه طهراني در باره مرحوم آية الله مرعشي نجفي رحمة الله عليه : اين تعبير را بكار مي برند «علامه خير آية الله مرعشي مدّظله»(2)

مرحوم آية الله مرعشي رحمة الله در ردّ صوفيه مي نويسند: «وعندي أنّ مصيبة الصوفية علي الاسلام من أعظم المصائب تهدمت بها اركانه و انثلمت بنيانه، و ظهر لي بعد الفحص الاكيد و التجول في مضامير كلماتهم و الوقوف علي ما في خبايا مطالبهم و العثور علي مخبياتهم بعد الاجتماع برؤساء فرقههم أنّ الداء سري الي الدين من رهبه النصاري فلتقاه جمع من العامة كالحسن البصري و الشبلي ... ثم سري منهم الي الشيعة حتي رقي شأنهم و علّت راياتهم بحيث ما أبقوا حجرا علي حجر من اساس الدين، أولوا نصوص الكتاب و السنة و خالفوا الاحكام الفطرية العقلية، و التزموا بوحدة الوجود بل الموجود و أخذ الوجهة في العبادة و المداومة علي الاوراد المشحونة بالكفر و الاباطيل التي لفققتها رؤسائهم و التزامهم بما يسمونه بالذکر الخفي

ص: 141

1- مستمسك العروة الوثقى ج 1 ص 391

2- رساله مودت ص 176

القلبي شارعاً من يمين القلب خاتماً بيساره معبراً عنه بالسفر من الحق الي الخلق تارةً و التنزل من القوس الصعودي الي النزولي اخري و بالعكس معبراً عنه بالسفر من الخلق الي الحق و العروج من القوس النزولي الي الصعودي أخري فيالله من هذه الطامات»(1)

10- آية الله صافي گلپایگانی مدظله دربارہ استادشان مرحوم آية الله بروجردي رحمة الله عليه مي فرمايند: «در عرفان و خداشناسي و سير و سلوک، هيچ خط و حرفي را معتبر نمي شناختند و برنامه هاي به اصطلاح، عرفاني متصوفه و غلوآمیز را، شدیداً، تخطئه مي کردند به حفظ حريم توحيد و نفي شرک اهميت بسيار مي دادند.

خلاصه در عرفان و سير و سلوک، همان خط و راه مستقيم بزرگان اصحاب و علماء مانند شيخ طوسي، علامه مجلسي، و ساير فقهاء و محدثين عاليقدر را يگانه خط نجات مي دانستند در عين حال، با نگرش وسيعي که داشتند، دور از تحجر و تقدس مآبي هاي عوام پسند بودند افکار صوفيانه و اعمال و حالاتي را که چه بسا برخي نادانان، براي پيروي طريقت، فضيلت و کرامت اخلاقي و نشانه اعتراض از دنيا و صفاي باطن مي شمردند، مردود مي دانستند. اسلام ناب محمدي (صلى الله عليه وآله) را خالي از رهبانيت و بي تفاوتی مي شمردند مواظب بودند که در بيان ربط عالم و ماسوي الله به خداوند، از ارشادات و اصطلاحات قرآن خارج نشوند و در

ص: 142

تعبیرهایی مانند، خلق و خالق و مخلوق از آن تبعیت کنند اصطلاحات عرفانی مصطلح در متصوفه را، بر زبان نمی آوردند»(1)

11- مرحوم آیه الله سید محمد باقر صدر رحمه الله علیه می نویسند: لا شك في ان الاعتقاد بمرتبة من الثنائية التي تعقل فكرة الخالق و المخلوق مقوم للاسلام، اذ بدون ذلك لا معني لكلمة التوحيد، فالقول بوحدة الوجود ان كان بنحو يوجب عند القائل بها رفض تلك الثنائية فهو كافر.(2)

12- محضر مبارک آیه الله العظمی آقای سیستانی دام ظلّه العالی:

با اهداء تحیات وافراه به عرض می رسانند: با توجه به مصالب منسوب به حضرت تعالی در بعضی از سایتها مبنی بر تایید عرفان صاحب فصوصی، تقاضا می شود نظر شریف را این رابطه اعلام فرمایید.

بسمه تعالی

اینجانب در ارتباط با معارف اعتقادی به روش اکابر علمای امامیه قدس الله اسراهم که مطابق با آیات قرآن مجید و روایات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می باشد معتقد بوده و روش فوق الذکر را تایید نمی نمایم.

ص: 143

1- چشم و چراغ مرجعیت ص 140 - 141

2- بحوث في شرح العروة الوثقى ج 3 ص 313 . ناشر: مجمع الشهيد آية الله الصدر

بعضی از صوفیه گفته اند اقوال فقهاء در ردّ صوفیه حجیت نیست زیرا قول فقهاء در بیان احکام حجّت است و در بیان موضوعات هیچ گونه حجّیتی ندارد.

پاسخ: موضوعات بر دو قسم است: 1- در بعضی از موارد، شارع موضوع را القاء به عرف نموده و تشخیص آنرا به عرف واگذار کرده در این گونه موارد قول فقیه حجّیتی ندارد و فقیه تنها بیان حکم می کند و او هم مانند یکی از افراد عرف است.

مانند آنکه شارع نجاست خون را اعلام نموده اما خون چیست و در چه مواردی صادق است را عرف تعیین می کند.

2- در بعضی از موارد، شارع خود حدّ و مرز موضوع را بیان نموده و قیود و حدود آن را توضیح داده در این گونه موضوعات برای تشخیص دقیق آن ناچاریم سراغ متخصص فقیه - برویم چون در آن موارد، تعیین موضوع مانند استنباط حکم، کاری تخصصی است و دیگر از عهده عرف خارج است یعنی شارع موضوع را به عرف القاء نکرده بلکه بخاطر شرایط ویژه آن، خود عهده دار بیان آن شده است و حدود و قیودش را شخصا تبیین فرموده در این گونه موضوعات قول فقیه حجّت است که اصطلاحاً به آن موضوعات مستنبطه می گویند، بحث کفر و ایمان از قبیل قسم دوم است یعنی شارع در آیات و روایات حدود و قیود ایمان و اسلام را بیان نموده و اسباب خروج از دین را مشخص فرموده بنابراین استخراج شرایط و علل کفر و ایمان از آیات و روایات به عهده فقیه است.

نتیجه آنکه اگر فقهاء درباره عقیده و تفکری اظهار نظر می کنند و آن را موجب خروج از اسلام می دانند بر اساس معیارهای علم اصول است و قول آنان در این گونه موارد حجّت است روی همین اساس است که فقهاء در باب نجاست بحث از فرق مختلف از قبیل مجسمه، ناصبی، غلاة، اهل کتاب، وحدت وجودی می کنند تا موضوع حکم شرعی روشن گردد.

این روش فقهاء در بسیاری از موضوعات جاری است مانند تعیین غناء از جهت سعه و ضیق مفهوم، بحث از فاسق و عادل از جهت اینکه مرتکب صغیره

چه حکمی دارد، بحث از معنای غیبت، معنای قمار، معنای رشوه، معنای غش در معامله و ...

بطور کلی موضوعات مستنبطه یا مواردی که موضوع در ادله شرعیه دارای تحدید و بیان شرعی می باشد مجتهد حدّ و حدود آن را بیان می نماید و قولش در این گونه موارد حجّت است.

اخلاق عملی در برخورد با منتقدین

شکی نیست که ادب و عفت در کلام در نزد عقل و شرع مستحسن است

عن الامام علي (عليه السلام): الدين والأدب نتیجه العقل. (1)

عن الامام المجتبي (عليه السلام): لا أدب لمن لا عقل له. (2)

علّامه طهرانی از اخلاق و ادب علّامه طباطبائی در برخورد با منتقدین این گونه گزارش می دهند: «عظمت و ابّهت و سکینه و وقار در وجود ایشان استقرار یافته، و دریای علم و دانش چون چشمه جوشان فوران می کرد و پاسخ سوالها را آرام آرام می دادند و اگر چه بحث و گستاخی ما در بعضی از احیان حدّ اعلا می رسید ابداً ابداً ایشان از آن خطّ مشی خود خارج نمی شدند و حتی برای یک دفعه تَن صدا از همان صدای معمولی بلندتر نمی شد و آن ادب و متانت و وقار و عظمت پیوسته بجای خود بود و جام صبر و تحمّل لبریز نمی گشت» (3)

ص: 149

1- غررالحکم: 1377

2- بحار: ج 75 ص 111

3- مهر تابان ص 16

ولي علامه طهراني در ردّ منتقدان اين گونه نوشته اند: «ولايت را ما مي شناسيم نه اين گونه گوسپندان که نامي از آن بر زبان دارند عزاداري واقعي را

ما مي کنيم، زيارت حقيقي را ما مي نمائيم شناسائي و معرفت ائمه (عليهم السلام) وجدانا و شهوداً و عقلاً و علماً اختصاص به ما دارد، نه اينها که ولايت را جدا مي دانند...

اشک ما بر ابا عبدالله الحسين (عليه السلام) از درون قلب ما و از سويداي دل ما جاري است و با آن اشک مي خواهيم قالب تهی کنيم، چرا که آن اشک با نفس ما و روح ما بيرون ميريزد نه اين اشکهايي که از خيال و پندار ايشان مي آيد، و روزي هم همين ها سيّد الشهداء را مي کشند آنگاه مي نشينند و اقامه عزا مي نمايند و در ماتمش سينه مي زنند»⁽¹⁾

در موضع ديگر مي نويسند: «زيرا هيچ عاقلی که بر خودش مطلب مکشوف شده است راضي ندارد آن را افشا کند و خود را طعمه سگان درنده و گرگان آدميخوار قرار بدهد و يا به مقصد و مقصود نرسيده اند و ادعای عرفان و وصول را دارند، و با کشف امري، خود را فرعون کرده، مردم را به سجده خود فرا خوانده اند»⁽²⁾

و نيز مي نويسند: «آري معلوم است که در عرف عوام و درس خوانده هاي بي سواد ما، هر کسي را که نمازهاي نافله بخواند ليليه و نهاريه و سجده طويله بجا بياورد و به دنبال حلال برود و جداً از مجالس لهو و غيبت و دروغ و امثالها اجتناب کند و قدرتي براي اصلاح خود از عامه مردم دنيا پرست کناره بگيرد، وي را صوفي

ص: 150

1- روح مجرد ص 546 - 547

2- همان ص 350

خوانند و این نیست مگر از شقاوت و بخت برگشتگی واعظان غیر متعظ تا چه رسد به عوام... عزیز من به این حرفهای مغرضین و معاندین و دنیا پرستان گرچه در لباس اهل علم باشند نباید گوش فرا داد»(1)

در ذیل این کلام باید بگوئیم:

کسی که اندک آشنایی با اهل شرع داشته باشد می داند که در عرف متشرعه اگر کسی از دروغ و غیبت پرهیز کند و به نافله روی آورد و دنبال کسب حلال باشد و در صدد اصلاح خود برآید ممدوح است و اهل شرع برای او احترام قائل می شوند و هیچ گاه او را صوفی نمی خوانند ولی اگر کسی وارد ریاضت هایی شود که در شرع توصیه نشده و عقایدی مانند وحدت وجود و وحدت ادیان با گزافه گویی مانند شطحیات و سخنان معارض با عقل و قرآن و سنت مطرح نماید او را صوفی می نامند و از او اجتناب می نمایند.

اهانت به اعظم علماء

علامه طهرانی درباره محدث خبیر مرحوم نوری رحمة الله علیه صاحب مستدرک الوسائل می نویسند: «باید به جناب مرحوم نوری گفت: با ایراد این کوتاه بینی ها، و این پائین نگرینها، و این نسبت های صحیحه واقعیه وصول، اتحاد، فناء به اولیای خدا همچون تلامذه مشخصه و تربیت یافتگان مکتب امامان ما همچون بایزید و شقیق و معروف، بابرچسب باطل و مُهر بدعت و لگه ننگین به مقاصد و منویات راقیه آنان نهادن، کار خاتمه پیدا نمی کند»(2)

2- درباره مرحوم علامه مجلسی و خاتم المحدثین مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمة الله علیهما می نویسند: «اما چون مجلسی از کتاب «حکم عطائیه»

ص: 151

1- روح مجرد ص 127

2- الله شناسی ج 3 ص 331

بي اطلاع بوده است و از مؤلف آن و زمان تاليفش خبر نداشته است، لهذا به چنين

اسناد اشتباهي درافزاده است، و اما اشتباه و غلط مرحوم محدث قمي آن است كه...» (1)

3- علامه طهراني مي نويسند: «فقيه نمايان به نجاسات «وحدت و جودي» را افزودند تا خود را از مسؤوليت برهانند: اين مطلب از سابق الايام براي بنده حقير مشكل آمده بود كه چرا برخي از فقيهان ما درباره مجسمه و معطله و منزّه و مجبّره و مفوضه حكم به تكفير نمي كنند و گفتار آنان را با قبول اصل توحيد موجب كفر و نجاساتشان نمي شمردند و ليكن راجع به قائلين به وحدت وجود فورا چماق تكفير را بر سر مي كوبند و در تسرع اين امر از هيچ دريغ ندارند؟

به چه علت ايشان به انواع و اقسام نجس العين از بول و غائط و غيرهما، يكي را به نام (وحدت و جودي) افزوده اند؟ افزوده شدن اين شيء نجس العين به نجاسات از چه و از کدام زمان شروع شد؟

بالاخره پس از مطالعات و مشاهدات، بعد اللتياو اللتي مطلب به اين نكته منتهي گشت كه بواسطه دقت و رقت و عظمت فهم و ادراك اين نوع از توحيد كه توحيد مخلصين و مقربين بارگاه حضرت حق جلّ شأنه مي باشد از طرفي و از طرف ديگر بواسطه صعوبت و مشاققي كه در اين راه و در سبيل حصول اين مرام براي سالك سبيل الي الله پيش مي آيد و طبعاً با مزاج متترفين سازش ندارد، قشريون و ظاهريون كه از جهتي سطح فكرشان، و از جهتي سطح علميشان کوتاه و ضعيف است، براي زير بار نرفتن اين مسأله و عدم تقليد و تبعيت از مرد و ارسته راه

ص: 152

پیموده، خود را راحت کرده و بن این ریشه زده و با اتهام به نجاست که اثر زندقه و الحاد است آنان را زندیق و ملحد دانسته اند.

آری! معروف است و تجربه هم تأیید می کند که تکفیر و تفسیق، چماق بیخردان است»⁽¹⁾

پاسخ: اولاً: این گفتار «فقیهان ما درباره مجسمه و معطله و منزّه و مجبّره و مفوضه حکم به تکفیر نمی کنند» صحیح نمی باشد زیرا فقهاء عظام همه کسانی را که با ضروریات دین و نصوص قرآن و سنت مخالفت کرده اند را مردود دانسته اند.

از باب نمونه مرحوم آیه الله علامه شیخ جعفر کاشف الغطاء رحمة الله علیه مجسمه، مجبّره مفوضه و مشبّهه را کافر معرفی می نماید.

میفرماید: الکفر قسمان: اولهما الکافر بالذات و هو کافر بالله تعالی او نیبه...

القسم الثانی: ما یترب علیه الکفر بطریق الاستلزام کانکار بعض الضروریات الاسلامیه و المتواترات عن سیّد البریه کالقول بالجبر و التفویض و الارحاء و الوعید و قدم العالم و قدم المجردات و التجسیم و التشبیه بالحقیقه و الحلول و الاتحاد و وحده الموجود او الموجود.⁽²⁾

ثانیا: اهانت هایی که علامه طهرانی نوشتند شامل تمام علمائی که عقائد صوفیه را مردود دانسته اند می گردد - در بحث قبل نمونه ای از سخنان بزرگان علماء را در ردّ مسلک صوفیه ذکر کردیم - علاوه آنکه تمام فقهاء و مراجعی که فتوای مرحوم آیه الله سیّد محمد کاظم طباطبائی یزدی رحمة الله علیه در ردّ وحدت وجود را پذیرفته اند، مشمول جسارت های علامه طهرانی می شوند.

ص: 153

1- الله شناسی ج 3 ص 223-224

2- کشف الغطاء ج 2 ص 356

مرحوم صاحب عروه می نویسد: القائلون بوحده الوجود من الصوفية اذا التزموا بأحكام الاسلام فالأقوي عدم نجاستهم الا مع العلم بالتزامهم بلوازم مذاهبهم من المفاسد. (1)

بعضی از فقهاء و مراجعی که در ذیل این فتوا حاشیه ای نوشته اند و آن را پذیرفته اند عبارتند از:

آیات عظام: خوئی، گلپایگانی، مرعشی نجفی، شاهرودی، میلانی، قمی، خوانساری، حائری یزدی، سید عبد الهادی شیرازی (2)

بخشی از علل مخالفت فقهاء با صوفیه

علل فراوانی موجب شده است که فقهاء عظام با مسلک صوفیه مخالفت نمایند که تنها به بخشی از آن اشاره می نمائیم:

اول: آنچه در نزد فقهاء حجیت دارد و منبع و مأخذ آنان برای استکشاف معارف دین است چهار امر می باشد:

1- عقل

2- قرآن

3- سنت

4- تسالم و اجماع

نظریه وحدت شخصی وجود که اساس معارف صوفیه است در هیچ یک از منابع مذکور جایگاهی ندارد.

مبنای مزبور با ادراکات بدیهی عقلی تنافی دارد حتی فلاسفه نیز به این تنافی اذعان دارند - در بحث «تمامی محسوسات عالم پوچ و باطل است» کلام استاد مطهری و استاد مصباح یزدی را در این زمینه نقل کردیم -

ص: 154

1- عروه الوثقی ج 1 ص 145 مساله 199

2- العروة الوثقی و بهامشها تعلیقات اعلام العصر ج 1 ص 68

خلاصه آنکه نظریه وحدت شخصی وجود که مهمترین مبنای صوفیه است و اساس عقاید آنان است تنها با کشف و شهود قابل وصول است چنانکه ابن عربی - قطب صوفیه - به این امر تصریح دارد.

می گوید: «انّ الحقیقة واحدة و ان تكثر بالصور و التعینات بل ان تكثرها بالصور تكثر وهمی قضی به حکم العقل القاصر غیر المستند الی الكشف و الذوق و لو كشف الحجاب عن العقل لرأی الكل فی واحد»⁽¹⁾

علامه طهرانی نیز به مطلب مذکور اذعان دارند می نویسند: «و به حقیقت موجب این مذاهب مختلفه توهم غیریت وجود واجب و ممکن است و ادراک توحید حقیقی جز به کشف و شهود میسر نیست»⁽²⁾

روشن است کشف و شهودی که مشوب به اوهام و تخیلات و دخالت شیاطین و بیماری های روانی و تلقینات است در نزد هیچ فقیهی حجت نیست.

دوم: یکی از عللی که موجب مخالفت فقهاء با صوفیه شده مبنای وحدت شخصی وجود است که مخالف با نصوص آیات و روایات است زیرا یکی از معیارهای سنجش صحّت و سقم هر ادعایی، مطابقت آن با قرآن و سنت است.

هنگامی که به آیات و روایات مراجعه می کنیم مشاهده می نمایم آنچه تأکید شده و مبنای توحید قرار گرفته عدم تشبیه خالق تعالی به مخلوق است:

می فرماید: «لیس کمثله شیئی»⁽³⁾ «فلا تضربوا لله الامثال انّ الله یعلم و انتم لا تعلمون»⁽⁴⁾

ص: 155

1- فصوص الحکم ص 49

2- الله شناسی ج 2 ص 59

3- شوری 11

4- نحل 74

عن الامام الصادق (عليه السلام): من شبّه الله بخلقه فهو مشرک. (1)

عن الامام الرضا (عليه السلام): فليس الله عرف من عرف بالتشبيه ذاته... ولا حقيقته اصاب من مثله. (2)

عن اميرالمومنين (عليه السلام) قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) قال الله جلّ جلاله: ما آمن بي من فسّر برأيه كلامي و ما عرفني من شبّهني بخلقي. (3)

عن اميرالمومنين (عليه السلام): اتقوا ان تمثلوا بالربّ الذي لا مثل له او تشبّهوه من خلفه... أو تتعتوه بنعوت المخلوقين، فإنّ لمن فعل ذلك ناراً. (4)

ولي نظريه شخصي وجود مبتني بر تشبيه خالق تعالي به مخلوق مي باشد كه اگر تشبيه را از آن حذف كنيم شالوده آن فرو مي پاشد.

ابن عربي مي گوید: انّ الحقّ المنزّه هو الخلق المشبّه.

ابوالعلاء عفيفي در توضيح نظريه ابن عربي - وحدت شخصي وجود - مي گوید:

ففي موضع يبالغ في التشبيه الي حدّ يكاد يصطبغ معه مذهبه بصبغة مادّية كقوله (أي الحقّ) هو المسمي باسماء جميع المحدثات و كقوله في مناقشة نظرية الاشاعرة في الوجود و الاعراض انّ الحقّ ليس الاّ ذلك الجوهر الذي تكلموا عنه و أنّ تجليات الحقّ في مظاهر الوجود ليست سوي اعراض ذلك الجوهر و أحواله. (5)

ص: 156

1- بحار ج 3 ص 294

2- التوحيد ص 35

3- التوحيد ص 68

4- بحار ج 3 ص 298

5- فصوص الحكم (التعليقة) ص 31

بنابراین عقیده صوفیه دقیقاً مخالف آن مبنائی است که از آیات و روایات متواتر استفاده می شود.

به عبارت دیگر آیات و روایات اهل البیت (علیهم السلام) مکرراً ما را از تشبیه خالق تعالی به مخلوق برحذر می دارند و تشبیه کننده را فاقد معرفت توحیدی می شمارند ولی صوفیه اساس معرفت خدا را بر تشبیه استوار می کنند.

نتیجه ای که حاصل می شود خدایی را قرآن و سنت معرفی می کند با خدایی را که صوفیه معرفی می کند متفاوت خواهد بود.

ابوالعلاء عقیلی که خود معلق فصوص الحکم ابن عربی است می گوید: «فانَّ الله في نظره (ابن عربی) ليس الإله الذي يصوره الدين و أنما هو الحقيقة الوجودية أما ابن عربی - بل إله متصوفة وحده الوجود جميعاً - فلاصورة تحصره، و لا عقل يحدّه او يقيدّه لانه المعبود علي الحقيقة في كلّ ما يعبد، المحبوب علي الحقيقة في كلّ ما يحب انّ العارف في نظره هو من رأي كل معبود مجلي للحقّ يعبد فيه»⁽¹⁾

خدایی را که مکتب وحی معرفی می کند هیچ یک از خصوصیات و صفات مخلوقات را ندارد. امام رضا (علیه السلام) می فرماید: فكلّ ما في الخلق لا يوجد في خالقه و كلّ ما يمكن فيه يمتنع في صانعه.⁽²⁾

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: انّ الله خلو من خلقه و خلقه خلو منه و كلّ ما وقع اسم شئ ما خلا الله فهو مخلوق، والله خالق كل شئ.⁽³⁾

امام رضا (علیه السلام) می فرماید: فأيات الله غير الله.⁽⁴⁾

ص: 157

1- فصوص الحکم (التعليقة) ص 235

2- عيون اخبار الرضا ج 1 ص 152

3- کافی ج 1 ص 83

4- همان ج 1 ص 96

سوم: یکی از عللی که موجب مخالفت فقهاء با صوفیه است، آثار و لوازم مبنای وحدت شخصی وجود است. ثمرات این مبنا بر چند قسم است:

1- بعضی از ثمراتش مخالفت نصوص آیات و روایات می باشد که در حقیقت انکار ضروریات دین و نفی پیامهای روشن قرآن و سنت است.

2- بخشی از ثمراتش با عقائد مکتب اهل البیت (علیهم السلام) تضاد دارد.

3- قسمتی دیگر از آثارش مخالف اجماع همه مسلمین است.

4- بخش دیگر از معارف صوفیه مخالف بداهت عقل است.

قسم اول: مانند وحدت ادیان. هنگامی که در دار وجود بیش از یک حقیقت نبود و تمام تکثرات وهم و خیال بودند پس فرق و مسالک مختلفی نیز در ظاهر تکثر دارند و در حقیقت یکی هستند.

ابن عربی می گوید: فایاک أن تتقید بعقد مخصوص و تکفر بما سواه فیفوتک خیر کثیر بل یفوتک العلم بالامر علی ما هو علیه، فکن فی نفسک هیولی لصور المعتقدات کلها فانّ الله تعالی أوسع و أعظم من أن یحصره عقد دون عقد... فالکل مصیب و کلّ مصیب مأجور، و کلّ مأجور سعید و کلّ سعید مرضی عنه و ان شقی زمانا ما فی الدار الآخرة

عقد الخلائق فی الاله عقائداً* و أنا اعتقد جمیع ما عقده (1)

این گفتار در حقیقت نفی آیات قرآن است که می فرماید: و من یتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین. (2)

ص: 158

1- فصوص الحکم ص 142

2- آل عمران 85

انّ هذا صراطي مستقيم فاتّبعوه و لا تتّبِعوا السبل فتفرّق بكم عن سبيله ذلكم وصّاكم به لعلّكم تتّقون. (1)

من يشاقق الرسول من بعد ما تبين له الهدى ويتّبع غير سبيل المومنين نوّه ما تولّى و نصله جهنم و ساءت مصيراً (2).

علامه طهراني مي نويسند: «اين نکته گفتني است که ابن عربي بر اثر علائقي که به مسأله (حبّ الله) داشت، مسأله وحدت اديان را نيز که قبل از وي هم در ميان صوفيه عنوان بود رونق بيشتري داد و کوشيد تا پرده صوري وحي را فرو کشد، و به کنه و غور آن بنگرد و وحدتي در محتوای دروني همه اديان بجويد» (3)

قسم دوم: هر عاقلی از درون قدرت بر فعل و ترک خویش را مي يابد، و خود را در انجام يا ترک افعال مختار مي بيند مکتب اهل البيت (عليهم السلام) نيز آنچه که همه عقلاء به وضوح ادراک مي کنند را امضاء کرده و قول به جبر را مردود شمرده و هميشه در مقابل جبريون ادله ي متقني را ارائه نموده است چنانکه در روايات (4) مشاهده مي کنيم که امامان معصوم متذکر شده اند که عقیده جبر در افعال انسان موجب مي شود که ثواب و عقاب وجهي نداشته باشد زيرا

ص: 159

1- انعام 153

2- نساء 115

3- الله شناسي ج 2 ص 252

4- فقال اميرالمومنين (عليه السلام): لعلّك اردت قضاءً لازماً و قدراً، لو كان ذلك كذلك لبطل الثواب و العقاب، و سقط الوعد و الوعيد و الامر من الله و النهي، و ما كانت تأتي من الله لائمة لمذنب و لا محمّدة لمحسن، و لا كان المحسن اولي بثواب الاحسان من المذنب، و لا المذنب اولي بعقوبة الذنب من المحسن. بحار ج 5 ص 94 عن الامام الصادق (عليه السلام): من قال بالجبر فقد ظلم الله تعالى. بحار ج 75 ص 354 عن الامام الرضا (عليه السلام): من قال بالتشبيه و الجبر فهو كافر مشرک و نحن منه براء في الدنيا و الآخرة. التوحيد ص

364

اگر خداوند گنهکار را مجبور به عصیان و مؤمن را مجبور به اطاعت نماید دیگر جهنم و بهشت بی معنا و غیر معقول خواهد شد.

ولی مبنای وحدت شخصی وجود موجب شده که صوفیه عقیده جبر را برگزینند زیرا هر گاه در دار وجود یک حقیقت - حقّ تعالی - موجود باشد و غیر او وهم و خیال تلقی شود و حقیقتاً موجود نباشند پس همه افعال در عالم فعل اوست که در مظاهر، ظهور پیدا کرده پس جمیع افعال چه خیر و چه قبیح و زشت مستند به ذات باری تعالی خواهد بود.

قیصری می گوید: «اسناد الفعل الي العبد بانه فاعله فانه نتيجة غيرصادقة لانّ العبد قابل و القابل لا يكفي في حصول النتيجة بل لابد من فاعل و الفاعل هو الله لانّ العبد مجرداً عن الوجود هو العدم و لا يتأتى منه فعل، و مع الوجود يقدر علي ذلك و القدرة من لوازم الوجود، و الوجود هو الحقّ فرجع الفعل اليه» (1)

قسم سوّم: بعضی از آثار و لوازم مبنای وحدت وجود مخالف اجماع و تسالم تمام فرق مسلمین است.

همه مسلمین اجماع دارند که عبادت تنها باید برای ذات حقّ تعالی باشد و برای خداوند در امر عبادت هیچ گونه شریکی قائل نشوند چنانکه قرآن می فرماید:

«و ما أمروا الاّ ليعبدوا الها واحدا لا اله الا هو سبحانه عمّا يشركون» (2)

ولی مبنای وحدت شخصی وجود بدین معناست که در عالم بیش از یک حقیقت - ذات حقّ تعالی - موجود نیست و تمام تکثرات مجازی و سرابند و همه اشیاء تجلیات و مظاهر ذات حقّ تعالی هستند بنابراین عبادت هر یک از اشیاء در حقیقت عبادت ذات خداست.

ص: 160

1- شرح فصوص (قیصری) ص 756 - 757

2- توبة 31

ابن عربي مي نويسد: العارف المكمل من رأي كلّ معبود مجلي للحقّ يعبد فيه، فالحقّ هو المعبود مطلقاً سواء كان في صورته الجمع أو في صورة التفاصيل، و لذلك سمّوه كلّهم الهاً معه اسمه الخاص بحجر أو شجر أو حيوان أو انسان أو كوكب أو ملك. (1)

و نيز مي گويد: فان الله هو الموجود و هو المعبود في كلّ معبود و في كلّ شئ و هو وجود كلّ شئ و هو المقصود من كلّ شئ. (2)

عفيفي در توضيح معنای عبادت از نظر ابن عربي مي نويسد:

«يعبد ابن عربي ذلك الحقّ و يعشقه و لكن العباداة لها عنده معني يختلف عما يفهم الناس منها عادة في العرف الديني، فالمعبود عنده هو الجوهر الأزلي القديم المقوم لجميع صور الوجود، و العابد هو المصورة المتقومة بهذا الجوهر، فكل صورة من الصور ناطقة بالوهية الحقّ و كلّ معبود من المعبودات وجه من وجوهه أيّما تولوا فثمّ وجه الله و أيّما تعبدوا فانكم لا تعبدون سواه» (3)

قسم چهارم: قسمي ديگر از مطالب صوفيه مخالف بداهت عقل است

مانند آنکه همه عالم را وهم و خيال و سراب، عدم مي شمارند.

ابن ترکه مي گويد: اما الواحد الحقيقي المطلق الشامل للكثير الذي سواه نفي محض و عدم صرف (4)

ص: 161

1- فصوص الحکم ص 195

2- فتوحات ج 1 ص 475

3- فصوص الحکم (التعليقة) ص 33

4- التمهيد القواعد ص 266

ابن عربي مي گوید: ما في الوجود الا الله و الاعيان الإمكانية علي أصلها من العدم(1)

استاد حسن زاده آملی مي گوید: حق وجود صرف است وخلق، عدم صرف و بين وجود و عدم مناسبتی نیست(2)

مطلب دیگری که مخالف بداهت عقل است این است که صوفیه قائلند بعد از عبور از حدود و تعینات، سالک به مقام فناء مي رسد و آنگاه عین خدا مي گردد:

استاد مطهری مي نویسد: «در این مکتب (عرفا) انسان کامل در آخر عین خدا مي شود اصلاً انسان کامل حقیقی، خود خداست و هر انسانی که انسان کامل مي شود از خودش فانی مي شود و به خدا مي رسد»(3)

ابویزید بسطامی مي گوید: سبحانی ما أعظم شأنی(4)

این ادعا مخالف آن ضعیفی است که بالبداهه در همه انسانها مشاهده مي شود چنانکه قرآن مي فرماید خلق الانسان ضعيفاً(5)

چگونه انسان ضعیف که نقص و کاستی به وضوح در او نمایان است فانی و مندک در حقیقتی مي شود که غنی بالذات است و هیچ گونه نقص و کاستی در او راه ندارد؟ فناء انسانی که مشوب به نقص و عدم است در حقیقتی که هیچ نقص و عدم در او راه ندارد همان اجتماع متناقضین است.

ص: 162

1- فتوحات ج 1 ص 702

2- ممد الهمم ص 260

3- مجموعه آثار ج 23 ص 168

4- شرح فصوص (قیصری) ص 536

5- النساء 28

ابن عربی که نظریه پرداز مسلک صوفیه است و در میان مشایخ صوفیه از جایگاه ویژه ای برخوردار است در بسیاری از موارد مطالبی را ارائه کرده که با آیات قرآن و احادیث اهل البیت (علیهم السلام) معارض است.

علامه طهرانی نیز به این حقیقت اعتراف دارند می نویسند: «اگر چه در میان کلمات محیی الدین این گونه شطحیات موجود نیست ولی کلمات دیگری که با ظواهر شریعت مخالف است بسیار است»⁽¹⁾

ایشان با اذعان به اشکالات بسیار در نظریات ابن عربی سعی در توجیه و تبرئه او دارند قبل از ذکر توجیهات، مخالفت ایشان با جناب آقای قاضی درباره ابن عربی را ذکر می کنیم:

می نویسند: «حضرت آقای حاج سید هاشم حدّاد قدس الله روحه می فرمودند: مرحوم آقای قاضی به محیی الدین عربی و کتاب (فتوحات) بسیار توجه داشتند و می فرمودند: محیی الدین از کاملین است و در (فتوحات) او شواهد و ادله ای فراوان است که او شیعه بوده است و مطالبی که مناقض با اصول مسلمة اهل سنت است بسیار است»⁽²⁾

ولی علامه طهرانی با این نظریه مخالفت می کنند و ابن عربی را سنی مالکی مستضعف معرفی می کنند در حالی که کلام انسان کامل را کلام خدا می شمارند که در این صورت مخالفت با او مخالفت با خداوند می باشد.

ص: 163

1- روح مجرد ص 470

2- همان ص 342

می نویسند: «کلمه جامعه الهی، انسان کامل است لفظی که تواند حقیقت را علی ما هی علیها اداء نماید وجود ندارد مگر کلمه جامعه الهی که انسان کامل بوده باشد که تکلم او تکلم حق است»⁽¹⁾

با این مبنا، مخالفت علامه طهرانی با جناب آقای قاضی جایز نیست چرا که این امر مخالفت با خدا محسوب می گردد.

توجیه اول: می نویسند: «آیا از یک عالم سنی مالکی مرام که از بدو امرش در محیط عامه و مدارس و مکتبه های آنان رشد و نما کرده و با علمای شیعه و مکاتب ایشان سر و کار نداشته است و در مدینه و کوفه نبوده است بیش از این را می توان توقع داشت؟ بقدری این مرد با انصاف بوده است که از آراء و افکار خاصه او که مخالف عامه می باشد وی را شیعه دانسته اند و در اثبات تشیع او پایمردی نموده اند این مطلب گر چه در نزد ما تمام نیست ولی می گوئیم چرا به او ناصبی می گوئید؟...»

روزی بحث ما با حضرت استاذنا الاکرم حضرت علامه فقید طباطبایی بر سر همین موضوع به درازا انجامید چون ایشان می فرمودند: چطور می شود محیی الدین را اهل طریق دانست با وجودیکه متوکل را از اولیای خدا می داند؟! عرض کردم: اگر ثابت شود این کلام از اوست و تحریفی در نقل به عمل نیامده است چنانکه شعرانی مدعی است در (فتوحات) ابن عربی تحریفات چشمگیری بعمل آمده است، با فرض آنکه می دانیم او مرد منصفی بوده است و پس از ثبوت حق انکار نمی کرده است در این صورت باید در نظیر این نوع از مطالب او را از زمره مستضعفین

ص: 164

بشمار آریم! ایشان لبخند منکرانه ای زدند و فرمودند: آخر محیی الدین از مستضعفین است؟!

عرض کردم چه اشکالی دارد؟ وقتی مناط استضعاف، عدم وصول به متن واقع باشد با وجود آنکه طالب درصدد وصول بوده و نرسیده باشد، فرقی مابین عالم کبیری همچون محیی الدین و عامی صغیری همچون سیاه لشکر سنّیان نمی باشد! همه مستضعفند اگر انکار و جحودی در میان نباشد»(1)

پاسخ: اولاً بر فرض که بگوئیم ابن عربی مستضعف بوده و حقیقت - امامت اهل البیت (علیهم السلام) - از او مخفی مانده ولی این خود برهان قطعی است که او از معارف توحیدی را از امامان معصوم (علیهم السلام) اخذ نکرده و لذا انحراف او معارف حقّ امری یقینی می گردد زیرا احادیث فراوانی همگان را به اخذ معارف توحیدی از معصومین (علیهم السلام) فرا می خواند و تخطّی از آن بزرگواران را انحراف از طریق حقّ می شمارد.

عن امیرالمومنین (علیه السلام): نحن الأعراف الذي لا يعرف الله إلا بسبيل معرفتنا... انّ الله تبارک و تعالی لو شاء لعرف العباد نفسه و لكن جعلنا ابوابه و صراطه و سبيله و الوجه الذي يؤتي منه، فمن عدل عن ولايتنا أو فضل علينا غيرنا فاتّهم عن الصراط لناكبون.(2)

عن یونس بن عبدالرحمن قال: قلت لابي الحسن الاول (علیه السلام): بما أوحى الله؟ فقال: يا یونس لا تكوننّ مبتدعا، من نظر برأيه هلک، و من ترک اهل بیت نبیه (صلی الله علیه وآله) ضلّ، و من ترک کتاب الله و قول نبیه کفر.(3)

ص: 165

1- روح مجرد ص 433

2- کافی ج 1 ص 184

3- کافی ج 1 ص 56

عن الامام الهادي (عليه السلام): ... و تراجمة لوحيه و ارکانا لتوحيدہ و شهداء علي خلقه، و اعلاماً لعباده و مناراً في بلاده و ادلاء علي صراطه... من أراد الله بدأ بكم و من وحده قبل عنكم و من قصد توجه بكم. (1)

ثانياً: آیا صحيح است که شيعه معارف اعتقادي مانند توحيد را از يك سني مالكي مستضعف أخذ نمايد؟! و كتب چنين شخصي را مرجع و مأخذ در امور عقائدي قرار دهد؟! در حالي که امامان معصوم (عليهم السلام) فرموده اند: لا تأخذن معالم دينك عن غير شيعتنا فانك ان تعديتهم اخذت دينك عن الخائنين الذين خانوا الله و خانوا أماناتهم انهم اؤتمنوا علي كتاب الله فحرّفوه و بدّلوه فعليهم لعنة الله. (2)

توجيه دوم: مرحوم قاضي قائل بودند که «محال است کسی که به مرحله کمال برسد و حقيقت ولایت براي او مشهود نگردد و مي فرمودند: وصول به توحيد فقط از ولایت است و ولایت و توحيد يك حقيقت مي باشند» (3)

علامه طهراني در توضیح مطلب نوشته اند «... سير و سلوك صحيح و بي غش و خالص از شوائب نفس اماره، بالأخره سالک را به عترت طيبه مي رساند و از انوار جماليه و جلاليه ايشان در كشف حجب بهره مند مي سازد و ابن فارض که مسلماً از عامه بوده و مذهب سنت را داشته است و حتي کنيه و نامش ابوحفص عمر است، در پايان کار و آخر عمر از شرب معين ولایت سيراب و از آب دهان محبوب ازل سرشار و شاداب گرديده است

ص: 166

1- من لا يحضره الفقيه ج 1 ص 611-615

2- وسائل الشيعه ج 27 ص 150

3- روح مجرد ص 343

و همان طور که مرحوم قاضی قدس الله نفسه فرموده اند، وصول به مقام توحید و سیر صحیح الی الله و عرفان ذات احدیت عزّ اسمہ بدون ولایت امامان شیعه و خلفای به حقّ از علی بین ابی طالب و فرزندان از بتول عذرا صلوات الله علیهم محال است

این امر درباره ابن فارض مشهود، و درباره بسیاری از عرفای عالیقدر همچون محیی الدین عربی، و ملای رومی و عطار نیشابوری و امثالهم به ثبوت و تحقّق رسیده است»⁽¹⁾

پاسخ: اولاً: اینکه از قول جناب آقای قاضی نقل کردند که «ولایت و توحید یک حقیقت است» خلاف حکم عقل است زیرا اگر مرادشان این است که رتبه و مقام ولایت و مقام توحید یک حقیقت است، این گفتار صحیح نیست زیرا مقام ولایت قائم بالغیر است و به إعطاء و اذن خداوند است ولی مقام توحید مستقل و قائم بالذات است چگونه مقام بالذات و مقام قائم بالغیر یک حقیقت محسوب شده اند؟!

و اگر مراد این است که ذات امام و نبی و ذات حقّ تعالی یک حقیقت است این ادّعا خلاف بدهت عقل است زیرا روشن است که انبیاء و ائمه (علیهم السلام) بشرند «قل ائما أنا بشر مثکم»⁽²⁾

و واضح است که بشر مسبوق به عدم، مرکب، متجزّی و نیازمند به صدها حاجت مختلف و فقیر الی الله است ولی خداوند: مجرد، بسیط، قائم بالذات، غنی بالذات، قدیم، چگونه این دو واقعیت، یک حقیقت باشند؟!

ص: 167

1- روح مجرد ص 346 - 347

2- کشف 110

ثانیا: این کلام که «محال است کسی به مرحله کمال برسد و حقیقت ولایت برای او مشهود نگردد»

و نیز این گفته: «سیر و سلوک صحیح و بی غش و خالص از شوائب نفس اماره، بالاخره سالک را به عترت طیبه می رساند» فی حدّ نفسه و در مقام کلیت اگر کلام صحیحی باشد ولی بحث درباره ابن عربی است که در چند قرن پیش زندگی می کرده است و ما از نیت و درون او خبر نداریم که بی شائبه بوده یا خیر؟

آنچه در دستان ماست آثار و تألیفات اوست که به قول علامه طهرانی در بسیاری از موارد مخالف ظواهر شریعت است (1)

و یا با معتقد شیعه تطبیق ندارد. (2)

حال آن کسی که در کتبش مطابق حقّ سخن نگفته آیا می توان گفت به مرحله کمال رسیده تا بعد بگوئیم محال است حقیقت ولایت برایش مکشوف نگشته باشد؟

اگر بگوئید همین که نظریه وحدت شخصی وجود را ارائه کرده حاکی از آن است که به مرحله کمال رسیده است

می گوئیم: هنگامی که به آیات قرآن و روایات اهل البیت (علیهم السلام) مراجعه می کنیم مشاهده می نمائیم که خدایی که آن دو منبع معرفی می کنند متفاوت و متغایر با خدایی است که ابن عربی بر طبق وحدت شخصی وجود معرفی می نماید.

ص: 168

1- اگر چه در میان کلمات محیی الدین این گونه شطحیات موجود نیست ولی کلمات دیگری که با ظواهر شریعت مخالف است بسیار است. روح مجرد ص 468

2- کسی که بر فتوحات محیی الدین وارد باشد... می بیند که حاوی بعضی از مکاشفات او نیز هست که با متن واقع و معتقد شیعه تطبیق ندارد. روح مجرد ص 353

خدای تعریف شده در کتاب و سنت یگانه، یکتا، بی همتاست «لیس کمثله شیئی» (1) و «شیئی لا کالاشیاء» (2) است و حقیقتی ماوراء مخلوقات و مغایر و مباین با ممکنات است (3)

و هیچ یک از صفات مخلوقات را دارا نیست. (4)

ولی خدایی که ابن عربی معرفتی می کند عین همه اشیاء است. (5) هویت همه ممکنات است (6)

و درون همه اشیاء عالی و دانی حاضر است (7).

با این اوصاف چگونه می توان گفت ابن عربی به مرحله کمالی که مطلوب قرآن و اهل البیت (علیهم السلام) بوده و رسیده تا بعد بگوئیم محال است حقیقت ولایت برایش مکشوف نشده باشد؟!

ثالثاً: در این توجیه علامه طهرانی می گویند: محال است که مسأله ولایت برای ابن عربی روشن نشده باشد، ولی در توجیه اول از ایشان نقل کردیم که ابن عربی سنی مستضعف بوده و حقانیت اهل البیت (علیهم السلام) به او نرسیده و مسأله ولایت به جهت موانع ظالمین برایش واضح نشده است سپس فرمودند «برای وی دعا کنید تا پرده جهلش بکلی پاره شود و صریحاً شیخین را خلفای غاصب و طلحتین را از متجاوزان به حق امام مفترض الطاعة بداند» (8) بنابراین توجیه اول با توجیه دوم معارض است و سازگار نیست.

ص: 169

1- شوری 11

2- بحار ج 3 ص 263

3- هو واحد و أحدي الذات بائن من خلقه. کافی ج 1 ص 127 ، فآیات الله غیر الله. کافی ج 1 ص 96

4- مبائن لجميع ما احدث في الصفات . التوحيد ص 69

5- ابن عربی می گوید: سبحان من اظهر الاشياء و هو عينها . فتوحات ج 2 ص 459

6- قد اخبر الحق تعالی انه هوية كل عضو . فصوص الحكم ص 351

7- رأی (العارف) سريان الحق في الصور الطبيعية والعنصرية، و ما بقيت له صورة الا و يري و عين الحق فيها. فصوص الحكم . ص 181

8- روح مجرد ص 433 پاورقی

توجیه سوّم: می نویسند: «عرفای غیر شیعه در طول تاریخ، یا عارف نبوده اند و یا از ترس عامه تقیه می نموده اند»⁽¹⁾

پاسخ: اولاً: اگر بتوانیم آنچه را که ابن عربی خلاف عقائد امامیه بیان کرده با تقیه توجیه کنیم ولی آنچه را که مخالف نصّ قرآن⁽²⁾

یا منافی با عقائد اهل سنت⁽³⁾

اظهار کرده را چگونه توجیه کنیم؟! در این گونه موارد تقیه بدون موضوع است و لذا بسیاری از علماء اهل سنت با او مخالفند و در ردّ او کتبی را تألیف نموده اند.⁽⁴⁾

از همین جا روشن می شود ابن عربی آنچه را که در مکاشفاتش می یافته بیان می کرده چه مخالف عقائد امامیه و چه معارض با عقائد اهل سنت و یا نصّ قرآن باشد در سیره او تقیه جایگاهی ندارد و تمام مطالبش بر طبق نظریه وحدت شخصی وجود است و آثار و لوازم آن را پذیرفته و بدون خوف ابراز کرده است.

ثانیاً: تقیه بدان معناست که شخص عقاید اهل سنت را ردّ و انکار نکند و در اعتقادات به اندازه ای که آنان قائلند مماشات کند و تایید نماید نه آنکه در فضائل و مناقب خلفاء به گونه ای مبالغه کند که گوی سبقت را از اهل سنت برآید مثل آنکه عمر را معصوم معرفی کند در حالی که اهل سنت قائل به

ص: 170

1- همان ص 348

2- ابن عربی می گوید: کان قرّة عين لفرعون بالایمان الذي اعطاه الله عند الغرق فقبضه طاهرا مطهرا ليس فيه شيء من الخبث. فصوص الحكم ص 201 .. این کلام خلاف نصّ قرآن است می فرماید: فاخذناه و جنوده فنبذناهم في اليمّ فانظر كيف كان عاقبة الظالمين ... و اتبعناهم في هذه الدنيا لعنة و يوم القيامة هم من المقبوحين. قصص 40-42

3- مانند آنکه مشایخ صوفیه را معصوم می داند می گوید: اذا حصلت للانسان حالة مشاهدة عين فقل كمل و كملت عصمته فلم يكن للشيطان عليه من سبيل و تسمي هذه العصمة في حق الولي حفظا كما تسمي في حق النبي و الرسول عصمه . فتوحات ج 1 ص 515

4- مانند تنبيه الغبي الي تكفير ابن عربي. تالیف برهان الدین شافعی. 885 - 809 ق

عصمت عمر نیستند. می نویسند: «لهذا قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) في عمر بن خطاب - يذكر ما اعزاه الله من القوة - يا عمر، مالتيك الشيطان في فجّ الأسلک فجّاً غير فجّک!»

فدلّ علي عصمته بشهادته المعصوم، وقد علمنا أنّ الشيطان ما يسلك قط بنا إلا الي الباطل و هو غير فجّ عمر بن الخطاب، فما كان عمر يسلك إلا فجّاج الحقّ بالنصّ، فكان ممن لا تأخذه في الله لومة لائم في جميع مسالک»⁽¹⁾

توجيه پنجم: می نویسند: «در این نسخه های مطبوعه از (فتوحات) دستکاري زياد شده است اضافاتي و تقيصه هايي به عمل آمده است...»

شعراني در (مختصر فتوحات) با عين اين عبارت مطلبش را بيان مي کند: من در هنگام مختصر کردن (فتوحات) در مواضع کثيره اي از آن، يافتم مطالبی را که طبق آراء اهل سنت و جماعت نبود، فلهاذا آنها را از اين مختصر حذف کردم، و چه بسا اشتباه کردم، و در اشتباه پيروي از خود کتاب اصل نمودم، همانطور که براي بيضاوي با زمخشري اتفاق افتاده است.

و سپس من پيوسته بر همين حال بودم که مطالب محذوفه را از شيخ محيي الدين مي دانستم و بواسطه عدم موافقتشان با عامه حذف کرده ام، تاينکه برادر ما عالم شريف شمس الدين سيّد محمد بن سيّد ابي الطيب مدني بر ما وارد شد و من با او اين مطلب را در ميان نهادم، او براي من بيرون آورد نسخه اي را که مقابله نمود با نسخه اي که بر صحت و امضاي آن، خط شيخ محيي الدين در قونيه مشاهده مي شد. من در اين نسخه آن چيزهايي را که در آن توقف داشتم و حذف کرده بودم يافتم.

ص: 171

لهذا دانستیم: این نسخه‌هایی که اینک از (فتوحات) در مصر است از روی نسخه‌هایی نوشته شده است که بر شیخ محیی‌الدین دسّ و تحریف کرده‌اند و مطالبی را که مخالف عقاید اهل سنت و جماعت است وارد ساخته‌اند مثل کتاب فصوص الحکم و غیره» (1)

پاسخ: اولاً پذیرش شهادت این دو نفر متوقف بر احراز وثاقت آن دو است و شما از کجا احراز وثاقت آن دو نفر را کرده‌اید؟

ثانیا: درمتمنی که علامه طهرانی ترجمه کرده‌اند شاهدهی وجود دارد که دلالت می‌کند شعرانی ثقه نبوده زیرا می‌گوید «در مواضع کثیره‌ای از آن (فتوحات) یافتیم مطالبی را که طبق آراء اهل سنت و جماعت نبود، فلذا آنها را از این مختصر حذف کردم»

حذف قسمتی از کتب، بجهت سازگار نبودن آن با عقیده مصحح، دلیل قاطعی بر عدم وثاقت اوست.

ثالثاً: آن دو نفر شهادت می‌دهند که آنچه مخالف عقائد اهل سنت است تحریف شده و این شهادت، دلیل نمی‌شود بر اینکه آنچه مخالف عقاید امامیه است نیز تحریف شده باشد.

رابعاً: آن دو نفر می‌گویند آنچه مخالف عقائد اهل سنت است تحریف شده این کلام در حقیقت بیانگر این است که آنچه از عقائد شیعی که مخالف اهل سنت است و در فتوحات یافت می‌شود اضافاتی از ناحیه محرّفین است.

خامساً: اگر تحریف در کتب ابن عربی راه یابد دیگر از حجیت ساقط می‌شود زیرا وقوع تحریف در هر کلامی از فتوحات و فصوص محتمل است و لذا نمی‌توانید به آن دو کتاب استناد کنید

ص: 172

سادساً: آن دو نفر شهادت می دهند که در فتوحات تحریف راه یافته ولی در آخر، فصوص و سایر تألیفات ابن عربی را محرف می شمارند بدون اینکه دلیلی بر این ادعا اقامه کنند و بالأخره کتبی را که بنظر شما (علامه طهرانی) مورد دسّ و تحریف واقع شده چگونه مبنای معارف و مسائل اعتقادی قرار می دهید و از آن مباحث توحیدی - رکن دین - را استفاده می نمائید؟!

توجیه ششم:

علامه طهرانی برای تبرئه ابن عربی از اشکالات وارده بر نظریاتش توجیهاات دیگری را ذکر می کنند که ارزش علمی ندارد مانند اینکه: محیی الدین کتاب (فتوحات) را در مکه نوشت و سپس تمام اوراق آن را بر روی سقف کعبه پهن کرد و گذاشت یکسال بماند تا بواسطه باریدن باران، مطالب باطله ای اگر در آن داشت شسته شود و محو گردد، و حقّ از باطل مشخص شود، پس از یک سال باریدن بارانهای پیاپی و متناوب، وقتی که اوراق گسترده را جمع نمود مشاهده کرد که حتی یک کلمه هم از آن شسته نشده و محو نگردیده است. (1)

پاسخ: اولاً این داستان سلسله روایتش از آن زمان تا زمان ناقل مجهول است لذا گزارش مذکور حجیتی ندارد.

ثانیاً: خبر مذکور قابل پذیرش نیست زیرا آیا می توان پذیرفت کتابی که به قول خودتان در بسیاری از موارد با ظواهر شریعت مخالف است (2)

ص: 173

1- روح مجرد ص 342

2- می نویسند: اگر چه در میان کلمات محیی الدین این گونه شطحیات موجود نیست ولی کلمات دیگری که با ظواهر شریعت مخالف است بسیار است. روح مجرد ص 468

و بعضی از مکاشفات آن با متن واقع و معتقد شیعه تطبیق ندارد(1).

در زیر باران یکسال بماند و بر اثر معجزه الهی تغییر نکند!؟

در نزد عقل قبیح است که خدای حکیم برای شخص، معجزه ای ایجاد کند که سبب گمراهی مردم گردد. (چنانچه در بحث حسن و قبح عقلمی به طور مبسوط ذکر شده است)

ادله ی تشیع ابن عربی و پاسخ آن

علامه طهرانی با اینکه ابن عربی را سنی مالکی مستضعف معرفی می کنند (در توجیه اول گذشت) ولی در مواضع دیگر دلایلی را اقامه می کنند برای تشیع ابن عربی، که این نیز تعارض دیگری در سخنان ایشان بشمار می آید.

ما در این مقام ادله ی ایشان را ذکر می نمائیم سپس پاسخ را بیان می کنیم:

دلیل اول: می نویسند: «نصّ عبارت محیی الدین بر امام زمان طبق عقیده شیعه امامیه... ان لله خلیفة یخرج من عتره رسول الله صلی الله و علیه و سلم من ولد فاطمه یواطئ اسمه اسم رسول الله...»

خداوند خلیفه ای دارد که خروج می کند وی از عترت رسول الله از پسران فاطمه می باشد که نامش با نام رسول الله مطابقت دارد جدّ او حسین بن علی بن ابیطالب است. مردم با او در میان رکن و مقام بیعت می نمایند در خلقتش با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شباهت و در خلقتش از او پایین تر است...» (2)

پاسخ: اولاً احادیث در رابطه با حضرت مهدی (علیه السلام) از شیعه و سنی متواتر است و هر کسی که حدیثی درباره امام عصر (علیه السلام) نقل نماید دلیل بر تشیعش نمی شود علماء اهل سنت احادیث آن حضرت را به طور مبسوط در کتبشان نقل کرده اند حتی بعضی از آنها کتاب مستقلّ درباره ایشان نوشته اند مانند (البرهان فی علامات مهدی آخرالزمان) تالیف متقی هندی

ص: 174

1- کسی که بر فتوحات محیی الدین وارد باشد... می بیند که حاوی بعضی از مکاشفات او نیز هست که با متن واقع و معتقد شیعه تطبیق

ندارد. روح مجرد ص 353

2- روح مجرد ص 315

بنابراین نقل حدیث درباره امام زمان (علیه السلام) دلیل بر تشیع شخص نیست زیرا بسیاری از علماء عامه بر اساس روایات فراوان در کتبشان معتقد به ظهور و قیام آن حضرت می باشند.

ثانیا: اگر ابن عربی در یک مورد نام امام مهدی (علیه السلام) را برده است اما در موضع دیگر ولایت آن حضرت را انکار نموده است و مقام ولایت رسول الله (صلی الله علیه وآله) را از حضرت مهدی (علیه السلام) نفی می کند و در موضع دیگر خود را خاتم الأولیاء معرفی می کند.

می نویسد: ولما كانت احكام محمد صلي الله عليه وسلم عند الله تخالف احكام ساير الانبياء و الرسل في البعث العام... و استحق ان يكون لولايته الخاصة ختم يواطئ اسمه اسم صلي الله عليه وسلم و يحوز خلقه و ما هو بالمهدي المسمي المعروف المنتظر فان ذلك من سلالة و عترته و الختم ليس من سلالة الحسينة ولكنه من سلالة أعراقه و أخلاقه صلي الله عليه وسلم. (1)

«انا ختم الولاية دون شك» (2)

علاّ مه طهرانی از مواردی که ابن عربی مخالف عقائد امامیه حکم کرده سخنی به میان نمی آورند در حالی که کلام مذکور از ابن عربی آنقدر بر سید حیدر آملی که از اتباع اوست سخت و گران آمد که به شدت به او اعتراض می کند و می گوید:

«و من جملة العجب فيه و في قوله انه يقول: ليس المهدي - عم - مع هذه الأوصاف العظيمة و المراتب العالية موصوفا بأخلاق النبي و أعراقه، و الشيخ (ابن عربي) هو موصوف بها و عجب آخر: و هو أنه اذ نفى الخاتمية عن اهل البيت و المهدي، أراد أن ينفي عنهم الوارثة أيضاً...»

ص: 175

1- فتوحات ج 2 ص 50

2- همان ج 1 ص 244

و العجب كل العجب ان امثال هولاء يدعون الكشف و العرفان و يحصل منهم مثل هذا الكلام اما القيصري فقد عرفت خطبه و مهملاته و اما الشيخ الحاتمي... كيف ينسبها الي نفسه و يجزم بذلك بعقله؟ و العجب انه يثبت هذا المقام لنفسه بحكم النوم، و قد ثبت هذا لغيره بحكم اليقظة بمساعدة النقل و العقل و الكشف و أين النوم من اليقظة؟»(1)

خلاصه آنکه هنگامی که ابن عربی ولایت حضرت مهدی (علیه السلام) را انکار کرده دیگر صحیح نیست به موردی که نام حضرت را آورده و طبق احادیث اهل سنت درباره ایشان سخن گفته برای تشیع او استدلال کرد.

دلیل دوم: «محبی الدین در (فتوحات) عمل به رأی و قیاس رابه شدت محکوم می کند... حضرت آقا حاج سید هاشم نیز این جمله محبی الدین را تمجید می نمودند که می گوید و اما القیاس فلا أقول به ولا أقلد فيه جمله واحده. و اما قیاس، پس من رأی بر طبق آن نمی دهم، و یکسره و به طوری کلی در این مسأله تقلید نمی کنم»(2)

پاسخ: اولاً استدلال به این کلام ابن عربی برای عدم عمل او به قیاس صحیح نمی باشد زیرا این کلام معارض دارد او در موضع دیگری عمل به قیاس را مشروع می شمارد و تخطئه کردن اهل قیاس را صحیح نمی داند.

می نویسد: «فان الله قد علم من عباده أنهم بعدرسول الله صلي الله عليه و سلم يتخذون اصلا فيما لا يتخذون فيه نصاً من كتاب و لا سنة و لا اجماع، فوفق رسول الله الي الجمع في هذا اليوم (أي: يوم عرفة) بتقديم صلاه العصر و تأخير صلاه المغرب

ص: 176

1- المقدمات من نص النصوص. ص 237 - 239

2- روح مجرد ص 318-319

ليقيس مثبتوا القياس التأخير و التقديم لهذا التقديم، وقد قرّر الشارع حكم المجتهد أنّه حكم مشروع فائبات المجتهد القياس اصلاً في الشرع بما اعطاه دليله و نظره و اجتهاده حكم شرعي لا ينبغي أن يرد عليه من ليس القياس من مذهبه، و ان كان لا يقول به، فإنّ الشارع قد قرّره حكماً في حقّ من اعطاه اجتهاده ذلك، فمن تعرّض للردّ عليه فقد تعرّض للردّ علي حكم أثبته الشارع»⁽¹⁾

«كلّ من خطأ عندي مثبت القياس اصلاً أو خطأ مجتهداً في فرع كان أو في اصل فقد أساء الأدب علي الشارع»⁽²⁾

ثانياً: بر فرض که بپذیریم ابن عربي به قیاس عمل نمی کرده ولی باز هم دلیل بر تشیع او نمی شود زیرا بسیاری از اهل سنت هستند که به قیاس عمل نمی کنند مانند شافعی چنانکه علامه طهرانی نیز به این مطلب اذعان دارند

می نویسند: «فقط از میان عامه کسی که در عدم عمل به قیاس به شیعه از همه نزدیکتر می باشد شافعی است او تقریباً همان تنقیح مناط قطعی را که ما حجت می دانیم او نیز حجت می داند و عمل به قیاس نمی کند»⁽³⁾

خلاصه آنقدر ادله و شواهد بر تسنن ابن عربي زیاد است که نمی توان به صرف عدم عمل او به قیاس حکم به تشیع او کرد.

مراجعه نمائید به کتاب «ابن عربي سني متعصب» تألیف علاّ مه جعفر مرتضی عاملی ادله فراوانی بر تعصب او بر عقاید اهل سنت خواهید یافت.

دلیل سوم: علامه طهرانی می نویسند: «صاحب (روضات) این اشعار را نیز از کتاب (وصایا)ی او روایت نموده و به وی مستند داشته:

ص: 177

1- فتوحات ج 1 ص 472

2- همان ج 2 ص 163

3- روح مجرد ص 319

وصي الاله ووصت رسله * كان التأسي بهم أفضل العمل

لولا الوصية كان الخلق في عمة * وبالوصية دام الملك في الدول

فاعمد اليها ولا تهمل طريققتها * ان الوصية حكم الله في الازل

.... این اشعار آبدار نیز که نسج خاطر اوست، کاشف است حسن ضمیر و صفاء نیت وی زیرا که عقیده علماء تسنن آنست که تعیین وصی بر خدا و پیغمبر لازم نیست و او از جهت إشعار از حسن طویت خود با این اشعار آبدار، عقیده صافیانه خود را اظهار نموده و بر مخالفت جماعت تعریض آورده است»(1)

پاسخ: اولاً: این شعر را ابن عربی در کتاب فتوحات در تحت این عنوان ذکر کرده است:

الباب الموفي ستين و خمسمائة في وصية حكيمية ينتفع بها المرید السالك و الواصل و من وقف عليها ان شاء الله تعالى.(2)

از این عنوان پیداست که مراد او از وصیت، در شعر مذکور، وصیت مرشد به سالک در امور باطنی و معنوی است و شعر مذکور هیچ ربطی به وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در امر خلافت به امیرالمومنین (علیه السلام) ندارد.

ثانیا: استدلال به شعر مذکور برای تشیع ابن عربی صحیح نیست زیرا این کلام معارض دارد در موضع دیگر می گوید: «مات رسول الله صلي و الله و عليه و سلم و ما نصّ بخلافة عنه الي احد و لا- عيّنه لعلمه أنّ في امّته من يأخذ الخلافة عن ربّه فيكون خليفه عن الله مع الموافقة في الحكم المشروع»(3)

ص: 178

1- روح مجرد ص 324 - 325

2- فتوحات ج 4 ص 444

3- . فصوص الحكم ص 163

در این کلام دقیقاً آنچه را که اهل سنت معتقدند به صراحت بیان نموده و لذا با وجود این کلام دیگر نمی توان به شعر مذکور برای تشیع او استدلال کرد.

بعضی گفته اند مراد ابن عربی از (و ما نصّ بخلافة عنه الي احد) خلافت باطنی است و الاً روشن است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) امیرالمومنین (علیه السلام) را به خلافت ظاهری برگزید پس ابن عربی نمی خواهد خلافت و امامت حضرت امیر (علیه السلام) را منکر شود بلکه نظرش به این است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) خلیفه معنوی و باطنی برای خود تعیین نفرمود.

ولی این توجیه نیز صحیح نیست زیرا اگر ابن عربی خلافت ظاهری و امامت امیرالمومنین (علیه السلام) را بعد پیامبر (صلی الله علیه وآله) پذیرفته بود، این امر، خلافت باطنی و مقامات معنوی پیامبر (صلی الله علیه وآله) را نیز در پی دارد چون مقامات معنوی و باطنی امیرالمومنین (علیه السلام) بر کسی پوشیده نیست در این صورت دیگر معنا ندارد ابن عربی خلافت

ظاهری حضرت امیر (علیه السلام) را پذیرفته باشد بعد بگوید پیامبر درباره خلافت باطنی وصیت نکرده است.

لازمه ی بین وصیت پیامبر به خلافت ظاهری، وصیت به خلافت باطنی است.

دلیل چهارم: علامه طهرانی می نویسد:

«در عنوان فصّ هرونی از کتاب (فصوص) ایمانی دقیق به حدیث منزلت فرموده و در رساله یا مشهوره خود ذکر ایمان به امامت خلفا را طی نموده، و اشارات لطیف به وجوب اعتقاد امور واقعه در روز غدیر که از آن جمله خلافت حضرت امیر است فرموده»⁽¹⁾

پاسخ: اولاً: بسیاری از علماء اهل سنت احادیثی مانند حدیث غدیر و حدیث منزلت را در کتبشان نقل کرده اند، نقل این گونه روایات هیچ گونه دلالتی بر تشیع شخص نمی کند و گرنه کسانی مانند فخر رازی و احمد حنبل

ص: 179

نیز می‌بایست شیعه شمرده شوند زیرا آنان نیز این گونه روایات را خیلی مفصل تر از ابن عربی در کتبشان نقل کرده‌اند.

علماء اهل سنت معتقدند روایات مذکور تنها دلالت بر فضائل و مناقب امیرالمومنین (علیه السلام) می‌کند و خلافت و امامت بلافصل آن حضرت از آنها استفاده نمی‌شود، این بحث در کتب کلامی امامت موجود است مراجعه نمائید به (دلائل الصدق) تالیف علامه محمد حسن مظفر رحمة الله علیه.

ثانیاً: شیعه کسی است که دارای سه خصوصیت باشد:

1- امامت و خلافت بلافصل اهل البيت (علیهم السلام) را بپذیرد.

2- از دشمنان پیامبر و آل او (علیهم السلام) بی‌زاری بجوید.

3- در معارف و عقاید دینی مطلقاً مطیع پیامبر و اهل البيت (علیهم السلام) باشد.

ولی در آثار ابن عربی خصوصیات مذکور مفقود است زیرا او:

1- امامت و خلافت خلفاء ثلاثه را پذیرفته است. می‌نویسد: «...فما تأخر عن الأول إلا لأمر أيسره وأبينه الزمان لأن وجود الأهلية فيه من جميع الوجوه فيعلم ان الحكم في تأخيره و تقدم غيره للزمان كخلافة أبي بكر و عمر و عثمان ثم علي رضي الله عن جميعهم...» (1)

و نیز می‌نویسد: «فلما وصل الي مكة حجّ ابوبكر بالناس و بلغ علي الي الناس سورة براءة و تلاها عليهم نيابة عن رسول الله و هذا مما يدلّك علي صحّة خلافة أبي بكر الصديق» (2)

و نیز می‌نویسد: «فالعارف يألف الحال و يأنس به نودي ع في ليله اسرائه في استيحاشه بلغة ابي بكر فأنس بصوت أبي بكر خلق رسول الله صلي الله عليه و سلم

ص: 180

1- فتوحات ج 4 ص 298

2- 1. فتوحات ج 4 ص 78

و ابوبکر من طینة واحدة فسبق محمد صلی الله علیه و سلم و صلی ابوبکر (ثاني اثنين اذهما في الغار اذ يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا) فكان كلامهما كلامه سبحانه»(1)

«كالخلافة بعد رسول الله الذي كان من حكمة الله تعالی أنه أعطاهما ابوبکر ثم عمر ثم عثمان ثم علياً بحسب اعمارهم»(2)

2- ابن عربي دشمنان اهل البيت (عليهم السلام) را مدح و ستایش می کند:

متوکل عباسی که دشمنی او با خاندان عصمت آیین من الشمس است را دارای خلافت ظاهری و باطنی می شمارد.

می گوید: «و منهم من يكون ظاهر الحكم و يحوز الخلافة الظاهرة كما حاز الخلافة الباطنة من جهة المقام كأبي بكر و عمر و عثمان و علي و الحسن و معاوية بن يزيد و عمر بن عبدالعزيز و المتوکل»(3)

متوکل عباسی ناصبی بوده و به دستور او مرقد مطهر سید الشهداء (علیه السلام) تخریب شد و بر سادات و علویین ظلم و اجحاف فراوان روا داشت.

3- در جمیع آثار ابن عربي موردی یافت نمی شود که او در مسأله ای از کتب معتبر شیعه استناد نماید. او چگونه شیعه ای است که در همه مباحث به منابع روایتی روایی عامه متمسک می شود؟! این خود دلیل روشنی بر عدم تبعیت او از اهل البيت (عليهم السلام) است.

استاد آشتیانی می نویسد: «شیخ اعظم در مقام نقل حدیث، جمله ی «في الحديث الصحيح المنقول عن ابي هريرة (عليه السلام) عن النبي صلی الله علیه و سلم» را ورد زبان

ص: 181

1- فتوحات ج 1 ص 84

2- همان ج 4 ص 276

3- همان ج 2 ص 6

خود قرار داده است درحالی که ابوهریره چندان شهرت در نقل حدیث ضعیف دارد که علمای مصر او را (بازرگان حدیث) نام داده اند ابوهریره را عمر یهودی زاده می دانست و از نقل حدیث منع می کرد»(1)

از مطالب گذشته می توان نتیجه گرفت ذکر فضائل و مناقب اهل البیت و عشق و محبت به آن بزرگواران دلیل بر تشیع نمی گردد چنانچه علامه طهرانی به این حقیقت اعتراف دارند می نویسند: «کتب محیی الدین گرچه مشحون است از مناقب اهل البیت (علیهم السلام) همچون کتاب محاضرة الابرار و مسامرة الاخيار ولي اساس مطلبش بر اصول اهل سنت است همچون همین فص داودي که ذکر شده»(2)

با این اعتراف، دیگر جایی برای این سخن باقی نمی ماند: «ما در اینجا بجهت دفاع از محیی الدین در کثرت مودت و ولاء به اهل بیت، فقط مختصری را از باب بیست و نهم (فتوحات) که بر طبع دار الکتب العربیه ذکر کرده است حکایت می نمائیم تا عشق و وله او به اهل بیت معلوم گردد تا چه حد رسیده است»(3)

زیرا چنانکه گفتیم عشق و وله شخص به اهل البیت (علیهم السلام) به هر حدی که برسد اگر از آنان تبعیت مطلقه در معارف نداشته باشد و از دشمنانشان بیزاری نجوید و امامت بلافصل آن بزرگواران را نپذیرد تشیع او اثبات نمی شود.

گفتار متعارض درباره ابن عربی

از مطالب گذشته روشن شد که علامه طهرانی درباره مذهب و مرام ابن عربی سخنان متعارضی را بیان کرده اند که به طور خلاصه ذکر می کنیم:

ص: 182

1- شرح فصوص (قیصری) مقدمه آشتیانی ص 47

2- روح مجرد ص 338

3- همان ص 446

1- ابن عربي سنّي مالکي مستضعف بوده (1) و

حقّانیت اهل البیت (علیهم السلام) به او واصل نشده سپس در ادامه می نویسند: «برای وی (ابن عربي) دعا کنید تا پرده جهلش بکلی پاره شود و صریحا شیخین راز خلفای غاصب و طلحّین را از متجاوزان به حقّ امام مفترض الطاعة بداند» (2)

2- ابن عربي شیعه است می نویسند: «کلام شیخ در (فتوحات) بر وجهی که سابقا مذکور شد در اعتقاد او به امامت و وصایت ائمه اثنا عشر نسبت به سید البشر صلوات الله علیهم صریح است» (3)

سپس چهار دلیل برای اثبات تشیع ابن عربي ذکر می کنند که بیان و پاسخ آن گذشت.

3- در موضع دیگر می نویسند: اثبات تشیع وی مشکل است ولی در ضمیر وی از محبّت اهل بیت (علیهم السلام) سروری بوده (و بالجمله اگر چه امثال اینگونه عبارات با وجود کلمات متضافه دیگری که مرجح سنّیت اوست، اثبات تشیع وی مشکل است ولی بعد از ملاحظه تضاعیف این عبارات که دفاتر و تصانیف او به آنها مملوّ و مشحون است، یقین عادی حاصل می شود به اینکه ضمیر وی را از محبّت آن ارواح مقدسه سروری بوده و قلب سلیمش از مشکوه انوار طاهره اکتساب نوری نموده چنانچه این (مناقب ائمه اثنا عشر) را جمعی از نتایج خاطر او شمرده و آن تصنیف شریف را بر سلامت ارادت وی آیت محکم دانسته و بر قوّت ایمان او برهان اعظم گرفته اند» (4)

ص: 183

1- متن کلام ایشان را در توجیه اول در بحث (توجیهاتی درباره ابن عربي) ذکر کردیم

2- روح مجرد ص 433 پاورقی

3- همان ص 326

4- روح مجرد ص 330

نکته پایانی که باید پاسخ آن را بیان کنیم که علامه طهرانی در وصف ابن عربی می نویسد: «بقدری این مرد با انصاف بوده است که از آراء و افکار خاصه او که مخالف عامه می باشد وی را شیعه دانسته اند»⁽¹⁾

پاسخ: اگر می خواهید انصاف ابن عربی را مشاهده کنید مراجعه نمائید به مواردی که دشمنان اهل البیت (علیهم السلام) را مدح و ستایش می کند. می نویسد: ابوبکر و عمر و عثمان و علی و سعد و سعید و طلحة و الزبیر و عبدالرحمن بن عوف و ابو عبیده بن الجراح فهذا منزلهم الذي منه عينهم رسول الله و شهد لهم بالجنة.⁽²⁾

و نیز رجوع کنید به موردی که ابن عربی درباره حضرت ابوطالب (علیه السلام) والد بزرگوار امیرالمومنین (علیه السلام) با آن همه سابقه درخشان در یاری رساندن به پیامبر می نویسد: «أمر النبي صلى الله و عليه و سلم بغسل عمه ابي طالب و هو مشرك»⁽³⁾

در حالی که شواهد و دلائل قطعی تاریخی در ایمان و اخلاص آن حضرت موجود است.

عن الامام الرضا (عليه السلام): بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد فانك إن شككت في ايمان ابي طالب كان مصيرك الي النار.⁽⁴⁾

و نیز مراجعه نمائید به موردی که ابن عربی در اختلاف پیامبر (صلی الله علیه و آله) با عمر در قضیه اسیران جنگ بدر قول عمر را بر حکم پیامبر (صلی الله علیه و آله) مقدم می شمارد.

ص: 184

1- همان ص 433 پاورقی

2- فتوحات ج 3 ص 199

3- همان ج 1 ص 521

4- بحار ج 35 ص 111

می نویسد: «وقد ظهر في ظاهر شرعنا ما يؤيد ما ذهبنا اليه في فضل عمر في أساري بدر بالحكم فيهم» (1)

و اما این گفتار که «از آراء و افکار خاصه او که مخالف عامه می باشد وی را شیعه دانسته اند» مردود است.

پاسخ: اولاً: کسی در آراء ابن عربی تتبع داشته باشد مشاهده می کند که، نظریات او بر چهار قسم است:

1- مخالف با نص قرآن. (2)

2- مخالف با عقائد حقه امامیه. (3)

3- مخالف با عامه. (4)

4- مخالف با تسالم جمیع مسلمین. (5)

بنابراین مخالفت او با عامه هیچگاه دلیل بر تشیع وی نمی شود.

ثانیاً: در بحث قبل در توجیه سوم از علامه طهرانی نقل کردیم که ابن عربی در حال تقیه بوده و مطالبی که بر خلاف عقاید امامیه ذکر کرده به جهت خوف از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) بوده ولی در این گفتار اخیری که از ایشان نقل

ص: 185

1- فصوص الحکم ص 62 - 63

2- درباره فرعون می گوید: كان قرة عين لفرعون بالایمان الذي اعطاه الله عند الغرق فقبضه طاهرا مطهرا ليس فيه شيء من الخبث. فصوص الحکم ص 201 .. قرآن می فرماید: فاخذناه و جنوده فنبذناهم في اليم فانظر كيف كان عاقبة الظالمين و جعلناهم ائمه يدعون الي النار و يوم القيامة لا ينصرون. قصص 40 - 41

3- در ذیل آیه (و اولي الامر منكم) می نویسد: اذا ولي عليكم خليفة عن رسولي أو التمسوه من عندكم كما شرع لكم، فاسمعوا له و اطيعوا و لو كان عبدا حبشيا مجدع الأطراف، فان في طاعتكم اياه طاعة رسول الله صلي الله عليه و سلم. فتوحات ج 1 ص 264

4- ابن عربی اقطاب صوفیه را معصوم می داند مراجعه نمایند به فتوحات ج 1 ص 515 و ص 666

5- همه مسلمین قائلند که مقام نبوت مطلقاً ختم شده است اما او می گوید نبوت عامه منقطع نیست فقط نبوت تشریعی منقطع شده است. فتوحات ج 2 ص 53

کردیم می نویسند: «از آراء و افکار خاصه او که مخالف می باشد وی را شیعه دانسته اند»

نکته قابل توجه این است که اگر ابن عربی در تقیه بوده دیگر نباید آراء و افکار مخالف عامه ارائه کند تقیه با سخنان خلافه آراء عامه سازگار نیست.

هنگامی که می گوئیم چرا ابن عربی مطالب مخالف عقاید امامیه ارائه کرده جواب می دهند چون در حال تقیه بوده.

سپس ادعا می کنند که او شیعه بوده. می گوئیم به چه دلیل؟ جواب می دهند به جهت آنکه مطالب مخالف عامه اظهار کرده می گوئیم: اگر در حال تقیه بوده دیگر نمی توانسته مطالب مخالف عامه ارائه نماید. تقیه با اظهار مطالب مخالف عامه سازگار نیست.

در پایان این مبحث شایسته است که بگوئیم ابن عربی به دلیل اینکه در محیط اهل سنت (اندلس) رشد و نمو داشته در بسیاری از موارد، مطالبش

بر طبق مبانی عامه است ولی به جهت آنکه مبنای وحدت شخصی وجود - عقیده صوفیه - را پذیرفته، به نتایج و ثمراتش تن داده که در بعضی از موارد مخالف عقاید اهل سنت است، یکی از ثمرات این مبنا وحدت ادیان است.

یعنی تمامی ادیان و مذاهب در نزد او به موجود واحد - خداوند - منتهی می شود و همه تغایرها و تفاوت های بین مذاهب و فرق نادیده گرفته می شود بنابراین بحث درباره دین و آئین ابن عربی بدون فایده است. خصوصاً تلاش برای اثبات تشیع او امری خلاف صناعت علمی است زیرا مبنای وحدت شخصی وجود اقتضاء التزام به هیچ دین و مذهبی را ندارد.

می نویسد: فایاک أن تتقید بعقد مخصوص و تکفر بما سواه فیفوتک خیر کثیر بل یفوتک العلم بالأمر علی ما هوعلیه فکن فی نفسک هیولی لصور المعقّدات کلّها، فان الله تعالی أوسع و أعظم من أن یحصره عقد دون عقد فأنه یقول (فاینما تولّوا

فثم وجه الله) فالكلّ مصيب و كلّ مصيب مأجور سعيد و كل سعيد مرضي عنه وإن شقي زمانا في الدار الآخرة.

عقد الخلاق في إله عقائداً و أنا اعتقد جميع ما عقده(1)

فما أحد من العالم الآ علي صراط مستقيم و هو صراط الرّب تعالي.(2)

علامه طهراني مي نويسند: «این نکته گفتمی است که ابن عربي بر اثر علانقي که به مسئله (حبّ الله) داشت، مسأله وحدت اديان را نیز که قبل از وي هم در میان صوفيه عنوان بود رونق بيشر داد و کوشيد تا پرده صوري وحي را فرو بکشد، و به کنه و غور آن بنگرد و وحدتي در محتوي دروني همه اديان بجويد»(3)

ص: 187

1- فصوص الحکم ص 142

2- همان ص 158

3- الله شناسي ج 2 ص 252

بخش چهارم: نگاهی به کتاب نور مجرّد (یادنامه علامه طهرانی)

اشاره

ص: 193

نوشته اند: «یکی از معدود أعظامی که در عصر اخیر در سایه توفیقات حضرت پروردگار با اقتداء به سنت سنّیه رسول خدا و اهل بیت گرامی آن حضرت صلوات الله علیهم اجمعین و قدم نهادن در راه تهذیب و تجرید، قلب و جان خود را از عشق و محبت حضرت حق مملوّ ساخته و با بُراق محبت، عوالم مُلک و ملکوت را در نور دیده و از تعینات برون آمده و نهایتاً با فناء و اندکاک محض در ذات حضرت احدیت بساط خود را از دو جهان بیرون زده است، عالم ربّانی و عارف صمدانی

اعجوبه زمان و وحید دوران انسان العین و عین الانسان، نور مطلق و روح مجرّد آیت عظمای الهی سید الطائفین مرحوم علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی افاض الله علینا من برکات نفسه القدسیه بودند... مطالبی که از قلم ایشان در تبیین معارف توحید الهیه تراوش نموده، آنقدر صریح و شیوا نقاب از رخسار حقیقت برگرفته است که به یقین می توان گفت جز قلم اعجاز بر آن سطور نرفته است.

حقیقت آن بزرگوار برتر از آنست که در وهم بگنجد و اوصاف و کمالات ایشان بلندتر از آنست که در دائره ی ادراک ما در آید، و آنچه از ایشان دیدیم و شنیدیم جز قطره ای از فیوضات اقیانوس بیکران وجود ایشان نبود که آن نیز فراتر از ظرف وجود و ادراک ما بود» (2)

ص: 194

1- کتاب نور مجرّد یادنامه علامه طهرانی است که فرزندشان جناب آقای سید محمد صادق طهرانی تالیف نموده اند

2- نور مجرّد ص 42 - 44

«آری فضائل اولیاء خدا آنچنان که باید و شاید، قابل بیان نیست، چرا که کمالات ایشان از سنخ این عالم نبوده و با الفاظ موضوعه برای عالم محسوسات نمی توان ایشان را وصف نمود و آنچه از ایشان در عوالم طبع ظهور پیدا می کند، ذره ای از آن معانی و حقائق است که در عوالم علوی در ایشان متحقق شده است.

الا انّ ثوبا خیط من نسج تسعة و عشرين حرفا عن معالیه قاصر

آگاه باشید! حَقّاً پیراهنی که تار و پود آن بیست و نه حرف الفباء بوده و از کنار هم نهادن آن دوخته شده، از بیان خُلُق نیکو و قامت بلند محاسن محبوب من کوتاه است...

وقتی حضرت آقای حاج سید هاشم موسوی حدّاد که خود در عالی ترین نقطه از عالم نور و فسحت قرار دارد با آن حال ابتهاج و شگفتی در وصف ایشان می فرمایند: «آقا سید محمد حسین، سید الطائفتین است» یعنی آقا و سرور طائفه اولیاء و عرفا و طائفه علماء که خود حکایت از مقام منبع و بلند ایشان دارد، دیگر ما چه بگوئیم. از هر مدح و ثنایی بالاتر هستی، اگر فصیح ترین و بلیغ ترین مدّاحان در مقام ستایش تو برآید، ناتوان ترین آنها خواهد بود.

در آن هنگام که مردم در مشعر و صفا به طواف و سعی می پردازند، من مزار تو را مطاف و مشعر خود ساخته و پروانه وار به گرد آن می چرخم.

اگر مردم عبادتی همانند نماز و روزه را برای خود ذخیره می کنند همانا محبّت و عشق تو، تمام ترین نیرو و ذخیره من خواهد بود.

در بیان مقام و عظمت شأن علامه والد، گاهی بنده اینطور تعبیر کرده ام آن آیت عظمای الهی و آن آفتاب عالم تاب توحید، برای امام زمان سلام الله علیه به

منزله ي مالک اشتر براي اميرالمومنين علي بن ابيطالب (عليه السلام) بودند بعد با خود مي گويم: مالک اشتر رضوان الله تعالي عليه داراي مقامي بس عظيم بود آنچنانکه حضرت در شهادت او گريستند و فرمودند:

مالک! و چيست مالک؟! به خدا سوگند اگر کوه بود آنچنان کوه عظيمي بود که در استواري و سرافرازي يگانه بود، و اگر سنگ بود آنچنان سنگ سخت و صاف و بلندي بود که هيچ رونده اي از آن بالا نمي رود و هيچ طائر بلند پروازي در اوج آن به پرواز در نمي آيد.

ولي باز با خود مي گويم: اين تعبير نيز براي والد بزرگوار کم است! ايشان نه تنها مالک اشتر بودند بلکه ميثم تمار بودند، حجر بن عدي اميرالمومنين (عليه السلام)، و جابر بن يزيد جعفي امام باقر (عليه السلام)، و ابان بن تغلب امام صادق (عليه السلام) نيز بودند که حضرت به وجود ايشان افتخار کرده و خطاب به ابان مي فرمايد:

اي ابان! با اهل مدينه مجالست کن (و علوم ما اهل بيت را براي آنان بازگو) زيرا که من حَقّاً دوست دارم همانند تو را در ميان شيعيان ما ببينند.

و زماني که پس از رحلتش در نزد حضرت از او ياد ميشود، حضرت مي فرمايند: خدا او را رحمت کند! هان بخدا سوگند که مرگ ابان دل مرا به درد آورد و خاطر مرا مجروح ساخت!...

به يقين و قطع، ارتحال آن آيت نور و طائر عالم قدس از اين عالم مجاز و خلع بدن مادّي و بازگشت به وطن مألوف و جَدّة الذات، قلب مبارک حضرت حجة بن

الحسن العسكري ارواحنا له الفداء را به درد آورد و حال حضرت، همان حال غم و حزن و اندوهی بود که در مصیبت و عزای شیخ مفید رحمت الله علیه داشتند»(1)

«... و بالجمله كان -والله- العلامة الوالد رضوان الله تعالى عليه من الحكماء والعلماء بالله و دينه و العالمين بطاعته و امره و المهتمين بحبه، تعرف الرابطة في وجهه و الرهانية في سمته، مصباح كل ظلمة و ريحان كل قبيل، فهو الكيس اللبيب و الخالص النجيب»(2)

«چه بگویم درباره ایشان که ساکنان بارگاه عالم قدس، او را علامه آیه الله می خوانند و حضرت حاج سید هاشم حداد ایشان را سید الطائفتین می دانند! و قلم آیات علم و عرفان، گوهرهای درّ و مروارید و یاقوت را در مدح ایشان به سلک تحریر در می آورد و همه به اتفاق ایشان را می ستایند: فسلام علیه يوم ولد و يوم مات و يوم يبعث حياً»(3)

«ایشان به فعلیت تامّه رسیده و نور توحید حضرت حقّ تمام زوایای وجود ایشان را در برگرفته و اثری از تعین و غبار وجود مجازی نمانده و به معنای واقعی کلمه، مظهر اسم جامع الله شده اند»(4)

«تبیین حقیقت عرفانی و شخصیت معنوی و بیان مقدمات توحیدی حضرت علامه والد آنچنان که باید و شاید، الحقّ میسور نیست، محبّی که هستی خود را بتمامه و کماله در ذات حضرت محبوب فانی نموده و بساط و خرگه خویش را از دو

ص: 197

1- نور مجرّد ص 344 - 346

2- همان ص 347

3- همان ص 204

4- همان ص 334

عالم بیرون زده و از دایره حدّ و رسم خارج شده است، ابداً در نطق بیان نمی گنجد و هرچه در وصف او گفته شود و نگاشته گردد جز رشحه ای از آن اقیانوس بیکران نخواهد بود»⁽¹⁾

«مشکوة ولایت حضرت علامه والد شعاع وسیعی از عالم انسانیت را روشن می کرد و جزء معدود اولیائی بودند که شاگردان زیادی را پذیرفتند و این کاشف از سعه ی صدر و عظمت و عاء ایشان است بگونه ای که حضرت آقای حدّاد از

گستره ولایت ایشان شگفت زده شده و می فرمودند: بعد از اهل البیت (علیهم السلام) همانند آقای قاضی و بعد از آقای قاضی مانند آقای سیّد محمّد حسین ندیده ام»⁽²⁾

پاسخ: اهل فنّ می دانند که تمام توصیفات مذکور مبتنی بر این است که علامه طهرانی به مقام تجرّد - که از نظر صوفیه - اوج کمال است رسیده باشند ولی ایشان در کتاب روح مجرد به صراحت می گویند به آن مقام نائل نشده اند.

می نویسند: «آخر چگونه کسی که محدود به جهات و تعینات است توصیف روح مجرد (آقای حدّاد) را کند و بخواهد آن را در قالب آورد و گرداگرد او بچرخد و او را شرح و بیان نماید؟!»⁽³⁾

در این کلام علامه طهرانی خود را محدود به جهات و تعینات معرفی می کنند یعنی به مقام تجرّد - در نزد صوفیه بلندترین رتبه است - نرسیده اند که قطعاً نمی توان گفت این اعتراف، خلاف واقع است ولی صاحب کتاب نور مجرد درباره ایشان می نویسند: «... عوالم ملک و ملکوت را در نور دیده و از تعینات برون آمده و نهایتاً با فناء و اندکاک محض در ذات احدیّت بساط خود را از دو جهان

ص: 198

1- نور مجرد ص 218

2- همان ص 597

3- روح مجرد ص 14

بیرون زده است، عالم ربّانی و عارف صمدانی اعجوبه زمان و وحید دوران انسان العین و عین الانسان، نور مطلق و روح مجرد...»(1)

خلاصه آنکه تمام مدایح و ستایش هایی که نقل کردیم در صورتی صادق است که به مبنای صوفیه ایشان به مقام تجرّد رسیده باشند ولی درابتداء کتاب روح خودشان اعتراف می کنند که به آن مقام نرسیده اند.

اشتراک مشایخ صوفیه با ائمه مصومین (علیهم السلام) در کمالات

یکی از مرزها و حدّهای شکسته شده در سخنان صوفیه مواردی است که آنان به حریم انبیاء و ائمه (علیهم السلام) وارد شده و شوون و مقامات آن بزرگواران را برای خود قائل می شوند که نمونه هایی را ذکر می کنیم:

1- ولایت: حضرت علامه والد می فرمودند: «ولایت آقای حدّاد عین ولایت ائمه طاهرین است و هیچ فرقی نمی کند یعنی در سیر الی الله هر جا که آن اوصیای الهی رفته اند ایشان نیز رفته است»(2)

«ولایت آقای قاضی و آقای حدّاد، کلاً ولایت کاملین از اولیاء الهی با ولایت امام زمان (علیه السلام) فرقی ندارد»(3)

2- عصمت: «باید دانست که فعل اولیاء خدا عین حقّ بوده و در آن خطاء راه ندارد، کسی که به مقام فناء رسیده و به آبشخور توحید راه یافته و به هدایت و طهارت محضه دست نموده در حریم او لغزش وجود ندارد»(4)

ص: 199

1- نور مجرد ص 42

2- همان ص 259

3- همان ص 524

4- همان ص 559

عَلَّامَه والد مي فرمودند: «انسان از امثال مرحوم قاضي نبايد در فتوا مطالبه دليل نموده يابه خاطر نيافتن مستند فتوا به ايشان اعتراض نمايد خود فرمايش مرحوم قاضي سند و حجت است»⁽¹⁾

«تراوشات نفوس اولياء حضرت حق همگي طاهر و پاڪ بوده و نفوس را به سوي حضرت پروردگار به حركت درمي آورد و لذا از اين جهت عين حق بوده و فعل خداوند محسوب مي گردد همگي بر صراط مستقيم سير مي نمايند»⁽²⁾

3- ولايت تكويني: «حضرت آقاي حدّاد نفسشان كيميا بود هرچه اراده مي كردند به مجرد اراده محقق مي شد و گره هاي كور و مشكلات لاينحلّ چه در امور مادّي و چه در امر سلوك و عقبات و كريبه هاي راه خدا به يك اشاره ايشان حلّ مي شد ما بارها اين امر را تجربه نموده بوديم»⁽³⁾⁻⁽⁴⁾

4- علم وسيع: «باري، اولياء كامل به جهت وصول به مقام ولايت، به ماكان و ما يكون و ماهو كائن⁽⁵⁾ به حسب مقام باطن احاطه و علم حضوري دارند، ولي ظهور آن در مرتبه عالم طبع و حسّ متوقف بر اراده و توجه ايشان مي باشد⁽⁶⁾، و رواياتي كه علم امام (عليه السلام) را متوقف بر اراده دانسته يا از ازياد علم ايشان در

ص: 200

1- نور مجرد ص 558

2- همان ص 563

3- همان ص 299

4- عَلَّامَه طهراني مي نويسند: «در تمام عمر از ايشان (آقاي حدّاد) يك كلام كه حاكي از مقام و يا كشف و كرامت باشد نشنيديم آنچه مي فرمودند از مقامات توحيد و سیر در عوالم معني بود» روح مجرد ص 557

5- عن عبدالاعلي مولي آل سام: قال: سمعت ابا عبدالله (عليه السلام): يقول: و الله انّي لأعلم كتاب الله من اوله الي آخره كأنّه في كفي، فيه خبر السماء، و خبر الارض، و خبر ما كان، و خبر ما هو كائن . قال الله عزوجل (فيه تبیان كل شيء). كافي ج 1 ص 229 ح 4

6- عنه ابي عبدالله (عليه السلام) قال: إنّ الامام اذا شاء ان يعلم، علم. كافي ج 1 ص 258

است ناظر به تنزل این علم از مراتب عالیة نفس امام (علیهم السلام) به عالم ظاهر و فعلی شدن آن در این عالم می باشد نه اصل تحقق و ثبوت آن، و لذا بین روایات مختلفی که در علم امام وارد شده تعارضی وجود ندارد» (2)

«تصرف در امور کائنات و اخبار از مغیبات مربوط به قدمهای اول سلوک الی الله است و از آن تا پایان سفر اول در بین همه سالکین مشترک است... و پس از عالم فناء گرچه همه نفوس محیط به علم اول و آخر می گردند... این درجات، درجات اختصاصی حضرات معصومین نیست، بلکه اولاً و بالذات متعلق به ایشان بوده و به برکت و وساطت ایشان دیگران نیز می توانند در مسیر بندگی خدا حرکت کرده و به آن مقامات عالیة نائل گردند» (3)

«اولیاء خدا بواسطه سعه نفس قدسیه خود از همه چیز آگاهند ولی تا توجّه و التفات نکنند اطلاع و علم تفصیلی به جزئیات برای آنها حاصل نمی شود اولیاء الهی در عالم وحدت سیر می کنند و از موائد علوم کلیه آن بهره مند می باشند... ایشان اگر از آن عالم تنزل کرده و به موضوعی توجّه کنند به محض اراده و توجّه، حقیقت آن را شفاف و بدون خفا خواهند یافت» (4)

ص: 201

1- عنه (علیه السلام): اذا كان ليلة الجمعة وافي رسول الله (صلى الله عليه وآله) العرش و وافي الائمة (عليهم السلام) و وافيت معهم فما ارجع الا بعلم مستفاد، و لولا ذلك لنفد ما عندي . كافي ج 1 ص 254

2- نور مجرد ص 340 پاورقی

3- همان ص 330

4- همان ص 338 - 339

5- وجود اعجازي: «در زمان حیات حضرت آقای حدّاد (آقای طهرانی) می فرمودند: برخی می آیند و از آقای حدّاد معجزه می خواهند که شما یک کاری انجام دهید تا ما ببینیم شما چند مرده حلاج هستید؟ تا کجا سیر کرده اید؟ آیا می توانید در عالم طبع تصرّف کنید و تغییر و تبدیل نمائید؟ حضرت آقا می فرمودند: وجود آقای حدّاد خودش هزار معجزه است دیگر نباید برویم و از خارج معجزه پیدا کنیم و بگوئیم آقای حدّاد بیایند این معجزه را انجام دهند» (1)

پاسخ: ادعای سعه علمی مذکور در کتاب نور مجرّد برای مشایخ صوفیه قابل قبول نیست زیرا علوم آنان با کشف و شهود حاصل می شود و ما در ابتداء بخش سوّم، عدم حجّیت کشف و شهود را اثبات کردیم.

اگر مشایخ صوفیه از منبع واحد - خدای متعال - اخذ علم می کردند دیگر آراء یکدیگر را ردّ و ابطال نمی کردند مثلاً علامه طهرانی در وصف آقای حدّاد می نویسند: «این مرد، مردی است که در علوم عرفانیه و مشاهدات ربّانیه، استاد کامل و صاحب نظر است، بسیاری از کلمات محیی الدین عربی را ردّ می کند و به اصول آنها اشکال می نماید و وجه خطای وی را مبین می نماید» (2)

و نیز مراجعه نمائید به مباحثات میان علامه طباطبایی و علامه طهرانی در کتاب مهرتابان درباره فناء.

و همچنین اگر سعه علمی صوفی علم به ما کان و ما هو کائن است و به محض اراده اش، قادر است به هر چه می خواهد عالم شود پس چرا جناب آقای حدّاد در مسائل شرعی تقلید می کرده؟، (3) تقلید یعنی رجوع جاهل به عالم

ص: 202

1- نور مجرّد ص 238

2- روح مجرد ص 123

3- علامه طهرانی می نویسند: «مرحوم حدّاد بسیار نسبت به امور شرع و احکام فقهیه متعبد بود... از باب حفظ شرع و احکام شرع، در امور عبادیه و احکام جزئیه تقلید می کرد» روح مجرد ص 108

کسی که آنچنان سعه علمی دارد، تقلید درباره او بی معناست چون معقول نیست یک چنین شخصیتی از مجتهدی که علمش محدود و قابل مقایسه با آقای حدّاد نیست، تقلید نماید آیا کسی که به قول شما محیط به علم اوّل و آخر است از مجتهدی که عالم به علوم ظاهری است تقلید می کند؟!

و اما عصمت مشایخ صوفیه قابل قبول نیست زیرا هیچ دلیل عقلی یا نقلی برای اثبات آن نداریم بلکه به وضوح اشکالات فاحش در نظریات بزرگان صوفیه را مشاهده می کنیم که این حاکی از عدم عصمت آنان است

علامه طهرانی می نویسند: «کسی که بر فتوحات محیی الدین وارد باشد ... می بیند که حاوی بعضی از مکاشفات او نیز هست که با متن واقع و معتقد شیعه تطبیق ندارد»⁽¹⁾

چنانکه فرزند علامه طهرانی می نویسند: «گاه ممکن است دو ولیّ خدا در مساله ای که مربوط به امر تربیت نفوس است اختلاف نظر داشته و یکی از ایشان طریقه دیگری را ناصواب بشمارند، همانطور که طریقه نفی خواطر در روش تربیتی مرحوم حاج ملاحسینقلی همدانی و شاگردان آن بزرگوار با طریقه مرحوم سیّد بحرالعلوم مخالف بوده و روش مرحوم سیّد را خطا می دانستند»⁽²⁾

این گونه اختلافات و تخطئه کردن ها دلیل بر راهیابی خطاء در یکی از دو نظریه است که نتیجه آن عدم عصمت صاحب آن رأی می باشد.

هنگامی که دلیلی بر علم وسیع و عصمت مشایخ صوفیه یافت نشد بلکه دلیل بر خلاف موجود بود دیگر ادّعای ولایت آنان مانند ولایت ائمه معصومین (علیهم السلام) قابل پذیرش نیست چون ولایت مطلقه ائمه ناشی از علم وسیع و

ص: 203

1- روح مجرد ص 353

2- نور مجرّد ص 559

عصمت آنان است هنگامی که آن دو مفقود بود دیگر دلیلی بر ولایت مورد ادعا، موجود نیست.

اما ادعای ولایت تکوینی از مشایخ صوفیه نیز مردود است چون کارهای خارق العاده ای که آنان انجام می دهند چه بسا از باب سحر و کهنانت، شعبده، تسخیر جنّ و شیاطین یا استدراج باشد مانند مرتاضین هند و این امور هیچ گاه دلیل بر ولایت تکوینی، آنچنان که انبیاء و ائمه (علیهم السلام) از آن بهره مند بوده اند، نیست، معجزات آنان از جانب حقّ تعالی بوده است نه بر اثر ریاضت و سیر و سلوک صوفیانه.

در خاتمه می گوئیم تمام ادعاهای مذکور یعنی علم وسیع، عصمت، ولایت و ... بر اساس وصول به مقام فناء و بقاء است و این مقام، مبتنی بر وحدت شخصی وجود است که در ابتداء بخش سوم از علامه طهرانی نقل کردیم که این نظریه مبتنی بر کشف و شهود است و در آنجا اثبات کردیم مکاشفه حجت نیست پس تمام ادعاهای مذکور بر مبنای بی اساس استوار گردیده است.

ادعای وصول به مقام امیرالمومنین (علیه السلام)

اشاره

فرزند علامه طهرانی می نویسد:

«یکی از شاگردان حضرت علامه مکرّر به حجّ و زیارت خانه ی خدا و مدینه منوره مشرف می شد یکبار که خود را برای سفری جدید مهیا می ساخت، از حقیر خواست تا از حضرت آقا استفسار کنم که این بار نیز به حجّ، مشرف شود یا خیر؟ ایشان پاسخ منفی دادند و فرمودند این نوع حجّ و زیارت ها روی هوای نفس بوده و تنها داعی نفسانی دارد...»

حقیر از ایشان پرسیدم: در برخی روایات ائمه (علیهم السلام)، شیعیان خود را از تعویق و ممانعت برادران خود از حجّ خانه خدا بر حذر داشته و از این عمل شدیداً

نهی نموده اند چه جهت و مصلحتی مدنظر شما بود که ایشان را از حجّ خانه خدا منع نمودید؟...

فرمودند: اگر این سؤال را از امیرالمومنین (علیه السلام) داشت و از آن حضرت کسب مصلحت می کرد و حضرت می فرمودند: نرو چه باید می کرد؟ عرض کردم: البته نباید می رفت فرمودند: عقول مردم خیلی کوچک است - و با نزدیک کردن سرانگشتان خود به هم کوچکی آن را نشان دادند - ولی عقل امام (علیه السلام) بر همه تسلط

دارد، و در هنگام گفتن این جمله هردو دست خود را بالا برده و به حالت سیطره و تسلط آن اشاره کردند و سپس فرمودند: تسلط من بر نفوس مثل تسلط امیرالمومنین (علیه السلام) است و از خیر و شرّ نفوس مطلع و آگاهم

به همین منوال یکبار می فرمودند: من در خودم صفات امیرالمومنین (علیه السلام) را می بینم»⁽¹⁾

پاسخ: در بخش سوم، آراء معارفی، در بحث گفتار متعارض در باب امامت احادیثی را ذکر کردیم که به وضوح دلالت می کردند که مقام امامان معصوم قابل دستیابی نیست.

علاوه آنکه این ادعا را در کنار واقعه ای که از مرحوم آیه الله بروجردی در کتاب نور مجرّد نقل شده قرار می دهیم و قضاوت را به عهده ی شما خواننده ی گرامی می گذاریم.

علاّمه طهرانی «می فرمودند: در یک دهه محرم در بیرونی منزل مرحوم آیه الله بروجردی دسته های سینه زنی آمده بودند و ایشان وسط حیاط، کنار حوض

ص: 205

مشغول وضو گرفتن بودند در همین حال یک نفر با صدای بلند می گوید: برای سلامتی امام زمان (علیه السلام) و سلامتی حضرت آیه الله بروجردی صلوات.

و جمعیت حاضر در منزل، بلند صلوات می فرستند مرحوم آیه الله بروجردی وضوی خود را نیمه کاره رها کرده و با صورت برافروخته از خشم و عصبانیت جلو می آیند و می گویند: چه کسی نام مرا با نام مولای من امام زمان (علیه السلام) قرین

کرد؟ برود بیرون! دیگر اینجا نیاید! تا ابد به خانه من نیاید! چرا اسم مرا کنار اسم ولی و صاحب من قرار داد؟ از اینجا برود بیرون و دیگر نیاید!» (1)

حال هنگامی که مشایخ صوفیه مقام امامان معصوم را برای خویش قائلند این امر نتایجی را در پی خواهد داشت:

1- اطاعت مطلقه از مرشد صوفی مانند امامان معصوم (علیهم السلام):

«مؤمن و محب واقعی بعد از ملا-حظه ادله ای که بر حجیت و عصمت قول و فعل امام (علیه السلام) دلالت دارد و بعد از علم به اینکه انسان کامل، آئینه تمام نمایی حضرت حق و محل ظهور و تجلی اسماء و صفات حسنی پروردگار است، در برابر قول و فعل معصوم (علیه السلام) و یا ولی خدا، اگر چه موافق با ظواهر شرع نباشد، هیچ اضطراب و تزلزلی به خود راه نمی دهد، اگر او را به سخت ترین کارها امر نمودند و فرمودند که خود را از بلندی به پایین بینداز یا زندگی را با دست خود آتش بزنی یا هر امر دیگری که به ظاهر مستلزم هلاک انسان است، بدون درنگ و تأمل و از روی طوع و رغبت باید انجام دهد تا طعم شیرین و حقیقی ایمان را ذوق کند» (2)

ص: 206

1- نور مجرّد ص 491

2- همان ص 554

«سرّ لزوم پیرویی و اطاعت مطلق از اولیای الهی و کاملین از موالیان اهل بیت (علیهم السلام) این است که این اولیاء گرچه دارای مقام عصمت مطلقه از ابتدای حیات تا پایان آن نیستند، ولی از آنجا که بعد از وصول به مقام فناء فعلشان عین فعل خداست جز حقّ از ایشان سرنمی زند»⁽¹⁾

«عامل حرکت سالک بعد از رسیدن به استاد خبیر، همان محبّت خالص و ارادت تامّ او به استاد بوده و از لوازم این محبّت، تبعیّت محضه و بدون چون و چراست، سالک در برابر استاد باید اراده و اختیار را از خود سلب کند و عبد محض باشد، چه این محبّت و تسلیم سالک در برابر استاد است که راه تصرّف در نفس و اصلاح آن را برای مرّی باز می کند»⁽²⁾

پاسخ: تبعیّت محضه و بدون چون و چرا از غیر معصوم مردود است، اطاعت مطلقه از کسی که در افعال و اقوالش خطاء و لغزش جریان دارد عقلانی نیست چنانکه علامه طهرانی به این واقعیت اعتراف دارد: فرزندشان می نویسد: «اواخر عمر شریفشان که در مجلسی جهت شام دعوت بودیم، پس از صرف غذا یکی از آقایان حاضر، در دعای آخر سفره گفت: خدایا! ما را در منهج حضرت علامه قرار بده! ایشان فوراً فرمودند: نه آقا! منهج، منهج امیرالمومنین (علیه السلام) است. ما همه خطا کاریم! منهجی که خطاء در آن راه ندارد و منهجی که قویم است همان منهج امیرالمومنین (علیه السلام) است ما در دعای خود می گوئیم: خدایا ما را در منهج آن حضرت ثابت قدم بدار»⁽³⁾

ص: 207

1- نور مجرد ص 556

2- همان ص 547 - 548

3- همان ص 493

«اما سرّ لزوم تبعیت از ولیّ خدا در اموری که به ظاهر مخالف شرع اطهر می باشد این است که همه احکام شرعی مشروط به آنستکه مصلحت یا مفسده مساوی یا اقوی با آنها تراحم نداشته باشد که در این صورت حکم اولی از فعلیت ساقط

میشود در موارد نادری که معصوم (علیه السلام) یا انسان کاملی دستور بر خلاف شریعت می دهند و یا عملی بر خلاف ظاهر شرع از ایشان سر می زند در واقع به علّت وجود مصلحت اقوی یا مساوی که او با علم الهی خود از آن آگاه بوده است حکم اولی تغییر نموده و در حقیقت حکم شرع همین حکم ثانوی است گرچه شاید ما به علّت جهل به تراحم، حکم شرع را همان حکم اولی بپنداریم...

در لبّ لباب مثنوی در بیان ادب پنجم از آداب نسبت به استاد چنین گوید:

ادب پنجم: عدم اعتراض است بر اقوال و احوال و افعال پیر، یعنی باید که هر چه از او صادر شود یا به هر چه فرماید، مرید بر آن انکار نکند. لا یسنل عما یفعل و هم یسنلون. بلکه آن را حقّ داند و حقّ آن باشد» (1)

پاسخ: اولاً: این گفتار «در موردی که مرشد صوفی دستور بر خلاف شریعت دهد یا عملی بر خلاف ظاهر شرع از ایشان سر می زند در واقع به علّت وجود مصلحت اقوی یا مساوی که او با علم الهی خود از آن آگاه بوده حکم اولی تغییر نموده و در حقیقت حکم شرع همین حکم ثانوی است» مردود است زیرا سوال این است که علم به وجود مصلحت در کار خلاف شرع برای مرشد از کجا آمده است؟!

ص: 208

شکّی نیست که این علم مورد ادّعا، بواسطه مکاشفه حاصل شده ولی ما در ابتداء بخش سوّم عدم حجّیت مکاشفه را اثبات کردیم.

به عبارت دیگر: جایی که خطاب شرعی موجود است در واقع کاشف قطعی از مصلحت موجود است و هر گاه مرشد به استناد به کشف و شهودش که حجّت

نیست کار خلاف شرع را می خواهد در حقیقت، حجّت را رها کرده و اخذ به لا حجّت نموده و روشن است که کشف مخالف شرع حجّیت ندارد.

ثانیاً: این گفته که «درحقیقت حکم شرع همین حکم ثانوی است» در صورتی صحیح است که شما مرشد صوفی را در عرض خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) شارع بدانید و هو کماتری چرا که علم به ملاکات احکام در نزد شارع بوده و او بر طبق مصالح و مفاسد احکام را تشریح نموده و هیچ دلیلی بر حقّ تشریح غیر خدا و رسول و اهل البیت (علیهم السلام) موجود نیست تا حکم او، حکم شرعی محسوب شود.

ثالثاً: در موضع دیگر از علامه طهرانی نقل کرده اید که حکم شرع به هیچ وجه قابل ترک نیست که این امر، با کلام مذکور شما متنافی است.

«حضرت علامه بر تعبّد کامل در برابر شریعت و احکام آن اهتمام داشته و آن را ضروری می دانستند و هر راهی غیر از راه شرع را باطل و مردود می شمردند و می فرمودند: هر یک از دستورات شریعت از واجب گرفته تا مستحب، همه بر اساس مصالح و حکمی است که در تکامل نفس انسان و سوق دادن او به علّت غائی از خلقت مؤثر و مفید می باشد و چه بسا اگر کمال حاصل از حکمی فوت شود، با حکم دیگر تدارک آن ممکن نباشد... ایشان در عمل به دستورات شریعت به مصلحت اندیشی های موهوم و پنداری رضایت نداده و بر عمل به آنچه در متن شریعت آمده اصرار داشتند و ابتداً از آن تنزّل نمی کردند»⁽¹⁾

ص: 209

3- لزوم محبت تام به مرشد صوفي

«مهم ترین عامل، در سیر و رشد سالک، محبت تام و ارادت تام و اعتماد به تربیت و مقام استاد است، ذره ای تنزل از ارادت و اعتقاد به استاد و مشاهده

تقصان در وی یا مشاهده تقدّم و تفوّق خود در کمالات و فضائل بر استاد، خود به خود باب افاده و استفاده بین آنها را مسدود نموده و در اثر آن شاگرد از فیض تربیت استاد محروم می گردد»⁽¹⁾

«حضرت علامه والد از آن زمان که با ایشان آشنا شدند، بطور کامل عاشق و واله و دلباخته ی آن رجل الهی و انسان کامل شدند، شدت محبت و شوق ایشان نسبت به حضرت آقای حاج سید هاشم حدّاد به حدّی بود که گاهی می فرمودند: من اگر خدمت آقای حدّاد نروم و ایشان را نبینم از دنیا می رود یعنی فراق ایشان آنچنان سخت و مولم است که تاب و تحمل دوری ایشان را ندارم»⁽²⁾

«عامل حرکت سالک بعد از رسیدن به استاد خبیر، همان محبت خالص و ارادت تامّ او به استاد بوده و از لوازم این محبت، تبعیت محضه و بدون چون و چراست. سالک در برابر استاد باید اراده و اختیار را از خود سلب کند و عبد محض باشد، چه این محبت و تسلیم سالک در برابر استاد است که راه تصرف در نفس و اصلاح آن را برای مرّی باز می کند»⁽³⁾

ص: 210

1- همان ص 581

2- همان ص 271

3- نور مجرد ص 547 - 548

«سالکینی که توفیق تشرّف به محضر یکی از اولیاء کامل را یافته اند و با نائبان آن حضرت که با عالم ولایت و توحید راه یافته و صاحب مرتبه ارشاد و دستگیری می باشند بیعت نموده اند و از آنجا که حقیقت ولایت تعدّد بردار نیست و نفس همه

اولیاء خدا که به مرتبه فعلیت تامّ رسیده اند همان صراط مستقیم است اتصال به ایشان عین اتصال به امام (علیه السلام) است و این سالکین در واقع جان خود را به کانون حیات امام (علیه السلام) پیوند زده اند...

سالکی که به یکی از اولیاء خدا دسته یافت شده باشد، برای او از حیث فتوحات فیوضات باطنیه و باز شدن راه، غیبت معنی ندارد، یعنی همیشه در حال حضور و ظهور است حال این سالک حال سالکی است که در عصر حضور ائمه (علیهم السلام) بوده اند ولی چون حکومت ظاهریه حضرت ولیّ عصر ارواحناله الفداء بر پا نبوده، از آثار ظاهریه حکومت حقّه آن حضرت بهره مند نداشته اند اما از جهت امکان سیر به سوی خداوند متعال و طیّ نمودن مدارج کمال و قرب به حضرت حقّ با سالکین عصر ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف تفاوتی نداشته اند و لذا انتظار و شوق این دسته از سالک نسبت به ظهور آن حضرت عمدهً از جهات ظاهریه بوده»⁽¹⁾

«حضرت علامه والد می فرمودند: عمده فائده ظهور برای مومنان غیر سالک و سالکینی است که به محضر انسان کامل نرسیده اند، اما مؤمن سالک که روح او

ص: 211

با روح اولیاء الهی همانند آقای حدّاد متصل است و از آنان پیروی می کند، مانند کسی است که گویا در روزهای ابری از ابرها فراتر رفته و به خورشید دست یافته است حال آیا صحیح است که بگوئیم: خورشید برای این شخص نیز در پشت ابرها، پنهان است ولایت آقای قاضی و آقای حدّاد رضوان الله تعالی علیهما کلاً،

ولایت کاملین از اولیاء الهی با ولایت امام زمان (علیه السلام) فرقی ندارد، چون تعدّد در عالم ولایت راه ندارد و لذا من اتّصل بأحدهم فقد اتّصل بالامام (علیه السلام) و من دخل فی ولایة احدهم فقد دخل فی ولایة الامام (علیه السلام)» (1)

فرق بین مشایخ صوفیه و امامان معصوم (علیهم السلام)

حضرت علامه والد می فرمودند: «ولایت آقای حدّاد عین ولایت ائمه طاهرین است و هیچ فرقی نمی کند یعنی در سیر الی الله هر جا که آن اوصیای الهی رفته اند ایشان نیز رفته است گرچه در سیر عرضی نسبتشان با ائمه (علیهم السلام)، نسبت قطره به دریاست» (2)

مؤلف کتاب نور مجرد در موضع دیگر تفاوت در سیر عرضی را توضیح می دهد:

«در عالم وحدت و فناء میزبانی بین امیرالمومنین (علیه السلام) و سلمان نیست زیرا آنجا خداست و بس، همه اولیای کامل پروردگار از عالم کثرت خارج شده و این مراتب طولی را طی می کنند و نهایتاً به لقاء خدا نائل شده و در حرم امن الهی داخل می گردند ولی در عالم کثرت درجات اهل ولایت متفاوت است و درجه سلمان

ص: 212

1- نور مجرد ص 523 - 524

2- همان ص 259

قابل مقایسه با درجه امیرالمومنین (علیه السلام) نیست که از این جهت در اینجا تعبیر به مقام عرضی می شود غرض در این مقام مقایسه کسی غیر از اهل بیت (علیهم السلام) نیست هرگز کسی با امیرالمومنین (علیه السلام) قابل مقایسه نیست ولی ائمه در عین اینکه فرموده اند کسی

با ما مقایسه نمی شود فرموده اند شیعیان کامل، هم درجه با ما و از ما می باشند و این امر در سایه اطاعت تامّ از ایشان و بهره جستن از ولایتشان متحقق می گردد»⁽¹⁾

پاسخ: مؤلف محترم تفاوت بین مشایخ صوفیه و اهل بیت (علیهم السلام) را تنها در عالم کثرت - مقام عرضی - دانسته اند ولی این تفاوت تنها لفظی است و معنوی نیست زیرا صوفیه عالم کثرات را پوچ و سراب و عدمی محاسبه می کنند - چنانکه در بخش سوم گفتار علامه طهرانی را در این رابطه نقل کردیم - در این صورت در مقام عرضی، هیچ چیز حقیقت و واقعیت ندارد پس تفاوتی که ذکر گردیده شد تنها لفظی و تشریفاتی است. درباره عالم کثرات در کتاب نور مجرد این گونه قضاوت شده «در مسلک اهل عرفان و وحدت شخصی وجود، ماسوی الله وجودی ندارد که ملاک تشخیص باشد و از برای اشیاء جز ماهیتی و تعینی اعتباری باقی نمی ماند»⁽²⁾

نتیجه آنکه با مبنای صوفیه - وحدت شخصی وجود - حقیقتاً هیچ فرقی میان معصومین (علیهم السلام) و مشایخ صوفیه نیست ولو اینکه بخواهند در عالم الفاظ فرقی را ارائه دهند.

و اما اینکه نوشته اند اهل البیت (علیهم السلام) فرموده اند «شیعیان کامل، هم درجه با ما و از ما می باشند» مراد این نیست که شیعیان در مرتبه و مقام علمی

ص: 213

1- نور مجرد ص 263 - 264

2- همان ص 405

و عملي و منزلت عند الله با ما هم مرتبه هستند بلکه مراد این است که شیعیانی که اهل عمل به دستورات دین هستند خداوند در بهشت آنان را با ما، هم درجه قرار میدهد و این جز تفصّل امر دیگری نیست، میان مصاحبت در بهشت و هم رتبه بودن در علم و عمل و منزلت عندالله فرقی آشکار می باشد.

«من أحبنا بقلبه و اعاننا بلسانه و قاتل معنا اعداءنا بيده فهو معنا في الجنة في درجتنا»⁽¹⁾

شاهد در این که مصاحبت در بهشت و هم رتبه بودن در مقامات معنوی دو مقوله جداگانه است این است که در روایات متعددی فرموده اند کسی که بر مصائب امام حسین (علیه السلام) و اهل بیت (علیهم السلام) بگرید با ما در بهشت هم درجه است و روشن است که گریه بر اهل بیت (علیهم السلام) مقامات و صفات معنوی معصومین (علیه السلام) را در پی ندارد.

عن الامام الرضا (عليه السلام): يابن شبيب إن سرّك أن تكون معنا في الدرجات العلي من الجنان فاحزن لحزننا و افرح لفرحنا و عليك بولايتنا فلو أنّ رجلاً تولّى حجراً لحشره الله معه يوم القيامة.⁽²⁾

عنه (عليه السلام): يا دعبل من ذرفت عيناه علي مصابنا و بكى لما أصابنا من اعدائنا حشره الله معنا في زمرة⁽³⁾

از این گونه روایات نتیجه می گیریم که هم درجه شدن در بهشت با اهل بیت (علیهم السلام) به معنای آن نیست که مؤمن در مقامات معنوی و منزلت عندالله با آن بزرگواران هم رتبه گردد بلکه خداوند بخاطر علو مقامات

ص: 214

1- بحار ج 10 ص 107

2- همان ج 44 ص 286

3- همان ج 45 ص 257

اهل البيت(عليهم السلام) به منتسبين آنان كرم و تفضّل مي نمايد و آنان را در بهشت مصاحب امامان معصوم(عليهم السلام) قرار مي دهد.

در هر حال روايات متعددي دلالت بر عدم اشتراك معصومين(عليهم السلام) با سايرين در مقامات معنوي مي نمايد «نحن اهل البيت لا يقاس بنا احد فينا نزل القرآن و فينا معدن الرسالة»(1)

دليل نقلي فناء

در كتاب نور مجرّد به چند دليل نقلي براي اثبات فناء تمسك شده است.

1- روايتي از امام هفتم در باب معراج پيامبر (صلى الله عليه وآله) نقل شده است كه محل استدلال را ذكر مي نمايم:

«...ثمّ صعّد بي حتي صرت تحت العرش فدلّني لي رفرف أخضر ما أحسن أصفه، فرفعني الرّفرف باذن الله الي ربّي فصرت عنده و انقطع عني اصوات الملائكة و دويهم و ذهب عني المخاوف و الروعات و هدأت نفسي و استبشرت و ظننت انّ جميع الخلائق قد ماتوا اجمعين و لم أر عندي أحداً من خلقه فتركني ما شاء الله ثم ردّ عليّ روحي فافقتُ فكان توفيقاً من ربّي عزّوجلّ أن غمضت عيني و كلّ بصري و غشي عني النظر فجعلت

أبصر بقلبي كما ابصر بعيني بل أبعد و ابلغ، فذلك قوله جلّ و عزّ، ما زاغ البصر و ما طغي لقد رأي من آيات ربّه الكبري(2)

پيامبر (صلى الله عليه وآله) مي فرمايد: مرا بالا برد تا اينكه در زير عرش قرار گرفتم و فرشي زيبا و سبز رنگ كه توان ندارم آن را به خوبي وصف كنم براي من پائين آمد و آن فرش مرا باذن الله به سوي پروردگارم بالا برد و به نزد او رسيدم و

ص: 215

1- بحار ج 26 ص 269

2- همان ج 18 ص 395

آوازهاي ملائکه منقطع شد و ديگر به گوش من نرسيد و همه ترسها و وحشتها از من برطرف گرديد و نفس من آرام گرفت و شادمان و مسرور گشتم و چنين احساس کردم همه مخلوقات الهي مرده اند و هيچ کس را از مخلوقات در نزد خود نيافتم و خداوند مرا آن قدر که مي خواست در آن حال رها فرمود و سپس روح مرا به من بازگرداند و افاقه حاصل نمودم

پس اين امر توفیقي از جانب پروردگار عزوجلّ براي من بود که چشمم بسته شد و به خواب فرو رفت و ديده ام ناتوان گرديد و نگاهم تاريخ و پوشيده گشت و در آن هنگام به نگاه کردن با قلبم آغاز نمودم چنانکه با چشمم مي بينم بلکه بسيار بهتر و رساتر و اين است کلام خداوند عزوجلّ ما زاغ البصر و ما طغي لقد رأي من آيات ربه الكبرى.

در اين روايت شريفه مي بينيم که آن حضرت از حال خود در هنگام لقاء حضرت حقّ به موت جميع خلایق و نزع روح خود تعبير نموده اند موت عبارت است از فقدان آثار حيات که در عوالم مادون، موت در هر مرتبه اي ملازم با انتقال به عالمي برتر و واجد شدن آثار حيات در آن عالم مي باشد، ولي موت در مرحله لقاء ذات نمي تواند به معنای انتقال باشد و لذا بر چيزي جز انعدام و زوال تعین نفس منطبق نمي گردد علاوه بر اينکه اگر مرتبه اي از وجود آن حضرت يا در ديگر خلایق باقي مانده باشد آن جميع الخلائق ماتوا اجمعين صدق نخواهد کرد.

بنابراين ردّ روح بر آن حضرت همان ايجاد تعین جديد در عالم بقاء و ارجاع و تعلق دادن نفس به همان مراتب باقي مانده است و لذا از آن به ردّ عليّ روحی تعبير شده است»⁽¹⁾

ص: 216

پاسخ: اولاً: در روایت مذکور سخنی از فناء در ذات پروردگار نیست. روایت می‌فرماید که به مکانی رسیدم که هیچ صدایی به گوش نمی‌رسید، نفسم آرام گرفت و شادمان شدم گمان کردم خلائق مرده‌اند و خداوند آن مقدار که می‌خواست، مرا رها نمود سپس روح به بدنم برگشت.

این فقرات هرگز دلالتی بر موت و فناء ندارد زیرا ظهور (فأفقت) در هوشیاری بعد از بی‌هوشی است نه در موت و اضمحلال و فناء.

ابن منظور می‌گوید: قوله فلما أفاق دليل علي الغشي لأنه يقال للغشي عليه و الذي يذهب عقله قد أفاق (1)

شاهد این مطلب فقرات بعد است می‌فرماید: ان غضمت عيني و كل بصري و غشي عني النظر.

ثانیاً: موت و جدایی روح از جسم هیچ‌گونه دلالتی بر فناء در ذات ندارد شما اصل فناء در ذات را مسلم گرفته‌اید بعد گفته‌اید موت در مرحله لقاء ذات، چیزی جز انعدام و زوال تعیین نیست.

شاهد بر این که روایت دلالت بر فناء در ذات ندارد فقره (فترکني ماشاء الله) است خداوند من را در آن حال بقدری که می‌خواست رها کرد پس (من) فرض شده در حالی که بنا بر مبنای صوفیه در حال فناء دیگری زیدی نیست فقط خداست و بس.

ثالثاً: در روایت آمده است که (ظننت ان جميع الخلائق قد ماتوا اجمعين) گمان کردم که خلائق همه مرده‌اند اما در ترجمه کتاب نور مجرّد آمده (احساس کردم همه مخلوقات مرده‌اند) آنگاه نتیجه گرفته‌اند همه مخلوقات فانی شده‌اند در حالی که حضرت فرموده‌اند به جهت اینکه هیچ صدایی به گوش نمی‌رسید

ص: 217

گمان کردم همه مرده اند نه اینکه یقیناً همه مرده اند تا شما نتیجه بگیرید پس همه فانی شده اند.

رابعاً: فناء را این گونه تعریف کرده اید: «ذات ولیّ خدا در ذات خداوند مندرک و فانی می شود و وجودش مضمحلّ می گردد و از او اثری نمی ماند در اینجا هر اسم و رسمی محو و نابود می شود و حضرت حقّ قائم مقام او می گردد»⁽¹⁾

ولی در روایت مذکور دوئیت و اثنیت بین خداوند و پیامبر (صلی الله علیه وآله) از ابتداء روایت تا انتهاء آن به وضوح نمایان است روایت حتی اشاره ای به نابودی و فناء و اضمحلال ندارد به این جملات توجه کنیم: فترکني (الله) ماشاءالله ثم ردّ (الله) عليّ روحي فأفقت ... فناداني ربّي جلّ و عزّ فقال تبارک و تعالی یا محمد قد قلت لبیک ربّي و سیّدي و الهی لبیک قال: هل عرفت قدرک عندي و منزلتک و موضعک قلت: نعم یا سیّدي...⁽²⁾

2- دلیل نقلی دیگری که در کتاب نور مجرّد برای مقام فناء اقامه شده عبارتست از این: «از جمله ادلّه ای که بر زوال و فناي همه اشیاء قبل از مقام ذات دلالت دارد آیات و روایاتی است که دلالت بر رجوع انسانها و همه موجودات به خداوند می نماید و چون رجوع، الوصول الی ما منه البدأ است و مسلماً در آغاز خلقت همه اشیاء در قوس نزول مسبوق به عدم حقیقی خود بوده و فانی محض بوده اند، پس باید در قوس صعود نیز با رجوع الی الله دوباره به فناء محض برسند و گر نه رجوع الی الله صادق نخواهد بود.

ص: 218

1- نور مجرّد ص 402 و امام شناسی ج 5 ص 64

2- بحار ج 18 ص 395

بر همین اساس است آنچه که در نهج البلاغه از حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) در تفسیر انا الیه راجعون آمده است که ... و قولنا و انا الیه راجعون اقرار علی انفسنا بالهلاک. این کلام اقرار از ماست به هلاک و انعدام به واسطه رجوع الی الله»(1)

پاسخ: اولاً: تفسیر فوق الذکر مبتنی بر مبنای وحدت شخصی وجود است که در ابتداء بخش این فرضیه مبتنی بر کشف و شهود است و در آن بحث اثبات کردیم که مکاشفات حجّت نیست

ثانیاً: اگر رجوع به معنای فناء در ذات خداوند - العیاذبالله - باشد بنابراین اندکاک و عینیت پدید می آید و دیگر دوئیت و اثینیت از میان می رود در این صورت دیگر معنا ندارد که خداوند در قرآن بفرماید: الی الله مرجعکم جمیعاً فینبئکم بما کنتم تختلفون(2).

چون وقتی اندکاک و فناء محقق شود دیگر به چه کسی اطلاع از اختلافاتش می دهد؟!

از مخلوقات اثری نمانده تا (فینبئکم بما کنتم تختلفون) صادق باشد پس بعد از رجوع الی الله دوئیت بین خالق و مخلوق باقی است این به معنای صحیح نبودن فرضیه فناء است بنابراین رجوع الی الله در آیات به معنای رجوع به

ص: 219

1- نور مجرّد ص 437 - 438

2- مائده 48

محکمه عدل اوست براي محاسبه اعمال چنانچه فرموده: «يوم يصدر الناس اشتاتا ليروا اعمالهم»⁽¹⁾

ثالثاً: کلمه هلاک در روايت به انعدام تفسير شد و اين حمل روايت به اصطلاح صوفيه است در حالي که هلاک و موت انسان در احاديث به معنای انتقال روح از منزلي به منزل ديگر مي باشد عن اميرالمومنين (عليه السلام): يا ايها الناس انا خُلِقنا و اياکم للبقاء لاللفناء و لکنکم من دارتقلون فتزودوا لما أنتم صائرون اليه و خالدون فيه⁽²⁾

بنابراين معنای روايت حضرت امير (عليه السلام) اين است (انا اليه راجعون) يعني ما اقرار مي کنيم که از اين دنيا منتقل مي شويم به جهان ديگري مي رويم.

خلاصه آنکه انا راجعون الي دار جزائه که لازمه انتقال به دار جزاء، موت و هلاک و انتقال است.

3- دليل نقلي ديگري که در کتاب نور مجرد براي مقام فناء اقامه شده از اين قرار است: «و از جمله ادله اي که بر اين معنا دلالت دارد، ادعيه و رواياتي است که از وصال خداوند متعال و تجلّي حضرت حقّ بر بندگان و رفع حجب بين عبد و ربّ سخن مي گويد. زيرا بالاترين درجه ممکن از وصال فقط با فناي تامّ محقق مي شود و مادامي که ممکن با زوال تعين به واجب بر نگردد، وصال حاصل نخواهد شد.

و همچنين رفع کامل حجب فقط با فناء ممکن است، چون حقيقت حجاب چيزي جز تعين عبد نيست و مخلوقيت عين محجوبيت مي باشد. و اين امر از غرر معارف

ص: 220

1- الزلزله : 6

2- بحار ج 70 ص 96

ائمه(عليهم السلام) است که فرموده اند: (ليس بينه وبين خلقه حجاب غير خلقه احتجب بغير حجاب محبوب) بين خداوند و مخلوقاتش هيچ حجابي نيست مگر خلقش خداوند از مخلوقاتش بدون حجابي پنهان کننده پنهان گشت.

خلقۀ تعالي الخلق حجاب بينه و بينهم. خلق نمودن خداوند مخلوقات را حجابي بين او و ايشان است.

از ضميمه نمودن اين روايات به رواياتي که از وصال يا رفع حجب سخن مي گویند بدست مي آيد که رفع حجاب به رفع مخلوقيت و تعيين است و تا تعيين باقي است حجاب ها برطرف نگشته است و با زوال تعيين و مخلوقيت است که وصال ممکن با واجب حاصل مي شود البته اين بدان معنا نيست که ممکن واجب شود يا در حریم واجب قدم بنهد، بلکه به معنای زوال ممکن و بقاء واجب است»(1)

پاسخ: رواياتي که دلالت بر حجاب بين خالق تعالي و مخلوق مي کند و ذکر شد به معنای اين است که نفس مخلوقيت، حجاب بين ما و ذات خداوند است و اين بدان معناست که هرگز نمي توان به ذات حق رسيد چون هيچ گاه ذات مخلوق - ممکن - منقلب به واجب نمي شود و هيچ گاه ذات حق تعالي - واجب - منقلب به ممکن نمي شود زيرا انقلاب حقيقت در نزد عقل مستحيل است.

بنابراين چاره اي نداريم جز آنکه رواياتي که سخن از وصال مي گوید مرادشان وصل به رحمت و قرب و منزلت عندالله باشد چون اگر مرادشان وصل به ذات حق تعالي است انقلاب حقيقت پديد مي آيد که محال است.

ص: 221

و این گفته که «رفع حجاب به رفع مخلوقیت و تعین است» چند صورت تصویر دارد:

1- رفع مخلوقیت و تعین قبل از وقوع وصال و فناء حاصل شود در این صورت ممکن نبود و منعدم شده دیگر چیزی در میان نیست تا بگوئیم فانی شده، هنگامی که تعین و مخلوقیت مرتفع شد، سالبه بانتفاء موضوع می شود و وصال بی مورد و بی موضوع می گردد و صدق خارجی نخواهد داشت زیرا وقتی یک طرف - ممکن - نبود شد دیگر وصال، بی معناست.

2- در حال تحقق فناء و وصال، تعینات و تشخصات - مخلوقیت - منتفی می شود ولی این فرض هم مردود است زیرا هر گاه تعین و مخلوقیت زید مرتفع شود یا باید بگوئید زید واجب الوجود شد که این همان انقلاب حقیقت است که در نزد عقل محال است

3- یا باید بگوئید زید نبود شد تنها واجب، موجود است و زید به کلی منعدم شد زیرا معقول نیست مخلوق در ضمن خالق موجود باشد در این صورت می گوئیم نیستی و نابودی در نزد عقل کمال بشمار نمی آید.

لازم به ذکر است در این فرض نابودی زید مانند نابودی قطره آب در ضمن دریا نیست زیرا در هر حال قطره در میان دریا موجود است اگر چه تشخص ندارد بلکه نابودی زید در حال وصال و فناء باید نابودی بالحقیقه باشد یعنی هیچ وجود و حقیقتی نباید از او باقی بماند و الا اجتماع ضدین می شود زیرا اجتماع ممکن و واجب مستحیل است پس زید از اساس باید منعدم گردد که چنانکه گفتیم عدم، کمال نیست.

نکته دیگر آنکه روایات فراوانی معنای حجاب بین خالق تعالی و مخلوق را توضیح می دهند بطوری که کاملاً بین واجب و ممکن مابینت تام حاکم است و هیچ گونه سنخیت و اشتراک در مصداق در ذات و در صفات یافت نمی شود و دلیل عقلی بر آن اقامه می کنند پس صحیح نیست وصال و لقاء در بعض

حمل به ذات خالق تعالی نمائیم چون هیچ گاه استحاله عقلی تبدیل به امکان نمی شود بلکه باید وصال و لقاء را حمل بر وصل به رحمت و منزلت عندالله نمود.

عن ابي جعفر(عليه السلام): انّ الله خلو من خلقه و خلقه خلو منه و كلّ ما وقع عليه اسم شيء ما خلا الله فهو مخلوق والله كلّ شيء (2).

عن الامام الرضا(عليه السلام): كنهه تفریق بينه و بين خلقه (3).

عن الامام الصادق(عليه السلام): لا يليق بالذي هو خالق كلّ شيء الا ان يكون مابينا لكل شيء متعاليا عن كلّ شيء (4).

عن الامام الرضا(عليه السلام): انّ الاشياء بائنة منه و اّنه بائن من الاشياء (5).

عن اميرالمومنين(عليه السلام): مابين لجميع ما احدث في الصفات (6).

هنگامي که فناء در ذات امري غير ممکن و نا معقول شد و عقل و نقل آن را باطل شمرد پس اين گفته که «تمام دستورات شرايع الهي و دعوت هاي انبياء و اولياء براي حصول قابليت افناء است» (7) مردود است زيرا معقول نيست شرايع به يك امر مستحيل دستور دهند.

ص: 223

1- غالب رواياتي که کلمه وصل و لقاء در آن بکار رفته اسنادشان ضعيف است

2- کافي ج 1 ص 83

3- التوحيد ص 47

4- بحار ج 3 ص 148

5- همان ج 3 ص 305

6- التوحيد ص 69

7- نور مجرّد ص 425

«شناخت و معرفت عامه مردم نسبت به حضرت پروردگار تقلیدی و اجمالی است و توحید آنان از حدّ و مرز علمی و استدلالی تجاوز نموده و به عیان و شهود نرسیده و با همان اوهام و خیالاتی که از حضرت حقّ دارند، عمر خود را سپری می کنند»⁽¹⁾

بنابراین گفتار، تمام روایاتی که حدّ معرفت خداوند را خروج عن الحدّین معرفی می کنند و تمام آیات و روایاتی که مردم را به تفکر در آثار و آیات الهی فرا می خوانند - العیاذبالله - اوهام پرور هستند. چون از این دسته از آیات و احادیث، شهود و عیان بدست نمی آید بلکه تنها معرفت اجمالی حاصل می گردد.

«انّ في خلق السماوات والارض واختلاف الليل والنهار لآيات لاولي الالباب الذين يذكرون الله قيامًا وقعودًا وعلي جنوبهم ويتفكرون في خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانك فقنا عذاب النار»⁽²⁾

ما روي عن ابي عبدالله(عليه السلام): قال: فاعلم - رحمك الله - انّ المذهب الصحيح في التوحيد ما نزل به القرآن من صفات الله عزوجل، فانف عن الله البطلان والتشبيه فلا نفي ولا تشبيه هو الله الثابت الموجود تعالي الله عمّا يصفون⁽³⁾

ص: 224

1- نور مجرد ص 307

2- آل عمران 191

3- کافی ج 1 ص 100

«سئل اميرالمومنين (عليه السلام) عن اثبات الصانع فقال: البعرة تدلّ

علي البعير و الروثة تدلّ علي الحمير و آثار القدم تدلّ علي المسير فهيكّل علوي بهذه اللطافة و مركز سفلي بهذه الكثافة كيف لا يدلّان علي اللطيف الخبير»⁽¹⁾

انتفاء اسناد عذاب به خداوند

نوشته اند: «به اعتباري همه در نهايت سير خود به مقام لقاء و قرب خواهند رسيد ولي از جهت تمتع از اسماء جماليه فقط مومن كه به مقام قرب نائل شده و كافر به قهر و طرد و دورباش الهي مبتلاست و هرگز به جوار رحمت حضرت حق نخواهد رسيد»⁽²⁾

ولي اينكه كافر مورد عذاب قهر خداوند قرار گيرد مخالف نظر آقاي حدّاد است

آقاي حدّاد: «مي فرمودند: خداوند يكپارچه نور است، يكپارچه عشق است، خدائي كه چنين است اصلا عذاب از او متمشي نمي شود! اين عذاب بجهت بعد و دوري ما از آن عالم نور و آن عالم عشق و محبت است و الاّ از عالم نور عذاب نمي آيد»⁽³⁾

بنابراين نظريه، بايد از همه آيات رواياتي كه جهنم و دوزخ را توصيف مي كنند و نحو شكنجه منافقين و كفار را بيان مي كنند و آنها را به خداوند نسبت مي دهد چشم پوشي كنيم و يا مانند ابن عربي آنها را بمعنای گوارائي معنا كنيم.

ص: 225

1- بحار ج 3 ص 55

2- نور مجرّد ص 432 - 433

3- همان ص 298

عفيفي در توضیح عقیده ابن عربي مي گوید:

لا عذاب ولا ثواب اذن بالمعني الديني في الدار الآخرة بل مآل الخلق جميعا الي النعيم المقيم سواء منهم من قدر له الدخول في الجنة، و من قدر له الدخول في النار، فإن نعيم الجميع واحدة و ان اختلفت صورة و تعددت اسمائه

يقول ابن عربي في حق اهل النار

و ان دخلوا دار الشقاء فانهم علي لذة فيها نعيم مباين

نعيم جنان الخلد و الامر واحد و بينهما عند التجلي تباین

يسمي عذابا من عدوثة لفظه و ذلك له كالشقر و القشر صائن

و اما اهل النار فمآلهم الي النعيم و لكن في النار اذ لا بدّ لصورة النار بعد انتهاء مدّة العقاب ان تكون بردا و سلاما. (1)

گفتار متعارض در لزوم استاد

«از ارکان مهمّ در سلوک و عرفان عملي، استاد و شيخ آگاه است و حضرت علامه والد لزوم استاد را از مسلمات عقل و کتاب و سنت دانسته و در مواضع متعددي از (دوره علوم و معارف اسلام) آن را برهاني نموده اند.

پيمودن راه خدا و طي مسير عبوديت و درمان امراض قلبي، مشروط به مراعات ظرائف و دقائق است که جزاستاد خبير مهيمن بر نفوس کسي نمي تواند از آن آگاه گردد، سالکي که بر اساس ظنّ و گمان خود قدم در اين راه بگذارد در هيچ منزلي از آفات و تبعات آن در امان نيست...

ص: 226

گذشته از این مساله، سالک از ابتداء که قدم در راه تهذیب نفس و تطهیر آن می گذارد تا آن زمان که مستعدّ و قابل (رقم فیض) حضرت پروردگار شود همواره با آفات و موانعی رو به رو می شود که گاه او را تا مرتبه سقوط و محرومیت ابدی از لقاء حضرت پروردگار می کشاند گاهی مبتلاء به وساوس شیطان می شود و گاه در چنگال تسویلات نفس اماره گرفتار و گاه مغرور و فریفته به ظهورات نفس خود می گردد» (1)

«کسانی که از نعمت وجود استاد محروم هستند، گاهی از شدت سختی واردات، قالب تهی کرده و یا به امراض صعب جسمانی مبتلا میشوند... جدّ مادری ما، مرحوم حاج آقا معین شیرازی برای حقیر تعریف می کردند: گاهی مرحوم انصاری در نماز، تنها به مقدار ذکر واجب از رکوع و سجود اکتفاء می کردند و با اینکه ذکر صلوات عقیب ذکر رکوع و سجده مستحب است، صلوات نمی فرستادند! روزی

خدمت ایشان عرض کردم: آقا! مگر ذکر صلوات در رکوع و سجده نماز مستحب نیست؟ فرمودند: مستحب است! عرض کردم پس شما چرا نمی گوئید؟ فرمودند: نمی توانم! گاهی حالم چنان می شود که اگر نماز را دژه ای بیشتر ادامه دهم، قبض روح می شوم.

گرچه این واقعه از طرفی دلالت بر توجّه شدید و شور و عشق وافر ایشان به حضرت پروردگار دارد، ولی بروز این حالات و عدم تحمل آن، به خاطر اینست که مرحوم انصاری استاد نداشتند اگر به استادی همانند مرحوم آیه الله حاج میرزا علی آقاي قاضی می رسیدند در نماز چنین حالاتی برای ایشان اتفاق نمی افتاد.

ص: 227

حضرت علامه والد: با اینکه مرحوم آقای انصاری را کامل می دانستند، همیشه می فرمودند این ضربات پی در پی که بر قلب مرحوم آقای انصاری وارد شد و ایشان را از پا انداخت همه بواسطه نداشتن استاد بود و سبب شد از جهت روحی، فشار بیش از حد بر ایشان وارد شود»(1)

بنابراین سخنان، وجود استاد از ضروریات سلوک برای سالک می باشد ولی در موضع دیگری از این لزوم اکید، دست برداشته اند و مطالعه دوره آثار علامه طهرانی جای استاد را کافی دانسته اند.

«علامه والد در اواخر عمر به جهت کثرت امراض و اشتغالات مربوط به تالیف (دوره علوم و معارف اسلام) فرصتی برای پذیرش و تربیت شاگردان نداشتند و می فرمودند برای کسانی که مشتاق و طالب حضرت پروردگار بودند و به دنبال

استاد طریق می باشند دو مطلب را بیان کنید که با آن از استاد مستغنی می گردند اول: اخلاص در عمل و دوم: خواندن تمام و کمال دوره علوم و معارف اسلام»(2)

نکته قابل توجه دیگر آنکه گفته شد جناب آقای انصاری بواسطه نداشتن استاد از شرح صدر کافی برخوردار نبوده اند و ظرف وجودیشان توسعه نیافته بود و لذا ضربات پی در پی ایشان را از پا انداخت.

ولی جالب آنکه در موضع دیگر می نویسند همین آقای انصاری که نداشتن استاد، نقصان کارشان بوده به مقامی رسیده است که هرگاه اراده می کرده از لوح محفوظ مطلع می شده است.

ص: 228

1- همان ص 544 - 545

2- نور مجرّد ص 589

صاحب کتاب نور مجرّد مي نويسد:

«حقير از مرحوم جدّ مادريمان حاج آقا معين شيرازي و مرحوم آقاي بيات و نيز كساني ديگر كه از محضر پرفيض مرحوم آية الله حاج شيخ محمد جواد انصاري همداني بهره مند شده اند بدون واسطه شنيدم كه روزي در محضر ايشان از ظهور امام زمان (عليه السلام) پرسيدند حضرت آقاي انصاري اشاره كردند به فرزند مكرّشان جناب حسن آقاي انصاري و فرمودند: (اين حسن آقاي ما خدا به او عمر مي دهد و زمان ظهور امام (عليه السلام) را ادراك مي كند) جناب ايشان الآن بيش از شصت سال عمر دارند»⁽¹⁾

فرزند علامه طهراني در ذيل اين داستان نوشته اند «اگر گفته شود: در روايات آمده است: فانه الي الله و كذب الوقتون. و لذا معين بودن و تعيين نمودن وقت ظهور باطل مي باشد.

در جواب مي گوئيم: مسلماً هر واقعه اي، از جمله ظهور حضرت بقيّة الله در لوح محفوظ داراي آمد معيني است و اوليائي كه به لوح محفوظ متصلند و به كمال رسيده اند همچون مرحوم انصاري اگر اراده كنند از آن اطلاع مي يابند ولي افراي كه بلوغ علمي ايشان لوح محو و اثبات است بدان راه ندارند»⁽²⁾

پاسخ: اولاً: اگر به احاديث مراجعه شود مشاهده مي گردد كه حتي امامان معصوم نيز از تعيين وقت ظهور امام عصر (عليه السلام) خودداري کرده و اظهار بي اطلاعي نموده اند.

ص: 229

1- نور مجرد ص 509

2- همان ص 509

فقال صعصعة بن صوحان يا اميرالمومنين متي يخرج الدجال فقال له علي (عليه السلام): اقعده فقد سمع الله كلامك و علم ما أردت و الله ماالمستول عنه بأعلم من السائل و لكن لذلك علامات و هيئات يتبع بعضها بعضاً كحذو النعل بالنعل (1)

عن ابي بصير عن ابي عبدالله (عليه السلام) قال: سألته عن القائم (عليه السلام). فقال: كذب الوقاتون انا اهل بيت لانوقت (2)

عن الامام الرضا (عليه السلام): لولم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتي يخرج فيملأها عدلا كما ملئت جورا و اما متي فاجبار عن الوقت و لقد حدّثني ابي عن ابيه عن ابيه عن علي (عليه السلام) ان النبي (صلى الله عليه وآله) قيل يا رسول الله متي يخرج القائم من

ذريتك فقال مثله مثل الساعة لا يجليها لوقتها الا هو ثقلت في السماوات و الارض لا تأتيكم الا بغتة (3)

ثانياً: اقطاب صوفيه علومشان را از راه مكاشفه كسب مي نمايد و ما در ابتداء بخش سوم توصيح داديم كه مكاشفات حجت نيست چرا كه القانات شيطاني، تسويلات نفساني، باورهاي ذهني، بيماريهاي رواني در آن دخالت دارد. آيا مكاشفه اي كه اين گونه در معرض آسيب و آفت است را مي توان متصل به لوح محفوظ دانست؟!

كتمان مقامات معنوي

نوشته اند: «كاملين از اولياء الله، ظهور و اظهار خوارق عادات و كشف و اخبار از مغيبات و تصرف در كائنات را منازعه با حضرت حق در كبرياء او شمرده و به

ص: 230

1- بحار ج 52 ص 192 - 193

2- كافي ج 1 ص 368

3- بحار ج 51 ص 154

شدت از ان احتراز دارند مگر در موارد خاص و به اذن حضرت حقّ به جهت هدایت و دستگیری و ارشاد.

بر این اساس حضرت علامه والد رضوان الله علیه به جهت تمکّن در مقام عبودیت و توحید حضرت حقّ، نه تنها در صدد اظهار حالات و مقامات معنوی و توحید خود نبودند بلکه به شدت کتمان داشتند که مبدا لمحه ای از مراتب باطنی ایشان بر دیگران آشکار گردد.

حقیر با وجود اینکه مدت‌ها در حضر و سفر در خدمت ایشان بودم هرگز کلمه یا کلامی که بخواهد دلالت بر منزلت و اشراف باطنی علامه والد کند از ایشان نشنیدم مگر دو سه جمله که آن هم برای ارشاد حقیر بود»⁽¹⁾

«ایشان به شدت مقید به کتمان بوده و به هیچ وجه حالات خود را بروز نمی دادند حتی اذکار و عبادات خود را نیز تا جایی که می شد کتمان کرده و تعمد داشتند خود را مثل یک انسان کاملاً عادی نشان دهند و نمی گذاشتند اثری از آن سعه و اطلاقی که بواسطه انغمار در عالم توحید برایشان حاصل شده بود نمایان گردد»⁽²⁾

ص: 231

1- نور مجرّد ص 325

2- همان ص 223

مواردي از مقامات معنويشان ذکر کرده اند که با سفارش به کتمان آن سازگار نيست

1- «روزي مرحوم حاج آقا معين مي گفتند: آقا شيخ عبدالله مي گویند: بيست سال زحمت کشيدم تا طلا و خاک براييم يکسان شد! حضرت علامه والد فرمودند: ما بدون زحمت، طلا برايمان از خاک نيز کم ارزش تر است» (1)

2- «مرحوم آية الله ميرجهاني خدمت حضرت علامه والد رسيدند و گفتند: من کيميا دارم و آن را به فرزندم آموخته ام... مرحوم ميرجهاني گفتند مي خواهيم اين علم کيميا رابه شما بدهم! ايشان همان تعبير حضرت آقاي انصاري همداني را به کار

بردند و فرمودند: ما به اين چيزها نيازي نداريم! مرحوم آقاي ميرجهاني يگه خورده و گفتند: آقا! شما چه مي فرمائيد؟ سال ها زحمت کشيده و خون جگر خوردم و عمر خود را بر سر اين گذاشتم تا علم کيميا را به دست آورم و جز به فرزندم، آن رابه احدي نداده ام! اکنون که مي خواهيم حاصل عمرم را به شما بدهم قبول نمي کنيد؟ علامه والد فرمودند: ما بالاتر از اينهارا داريم!» (2)

3- «حضرت علامه والد: پيراهني از مرحوم حدّاد داشتند که آن را به عنوان تيمّن و تبرک نگهداري مي نمودن و نيز تگّه اي از عمامه سبز ايشان داشتند که براي ايشان بسيار محترم بود هنگامي که حضرت آقا قسمتي از عمامه ايشان را طلب مي کنند مرحوم حدّاد مي فرمايند: براي چه مي خواهيد؟ حضرت علامه در پاسخ

ص: 232

1- همان ص 732

2- همان ص 734 - 735

مي گویند: با هر تار آن مرده اي را زنده مي كنم و واقعا هم همینطور بود نظیر همین برخورد را مرحوم حدّاد با ایشان داشتند یکبار حقیر در بیروني منزل آقای حدّاد خدمت علامه والد بودم و آقای حدّاد در منزل نبودند. ایشان مشغول اصلاح مو و محاسن بودند و بنده کمک مي کردم وقتی حضرت آقای حدّاد تشریف آوردند ما هنوز مشغول بودیم، بعد از اینکه کار تمام شد و قبل از اینکه موها جمع شود، ناگهان آقای حدّاد موها را مشت کرده و در کیسه اي گذاشتند و آن کیسه را درون گنجه شان مخفي کرده و در گنجه را نیز قفل نمودند در این حال حضرت آقا رو کردند به بنده فرمودند: بین آقا چکار مي کنند؟ مرادشان این بود که ما کسی نیستیم که آقای حدّاد با این مقام، به این نحو رفتار مي کنند(1)»

4- جناب آقای طهرانی مي نویسد: «بحمد لله و المنة تمام مجالس این دوره تفسیر به عدد 11 که مساوي با 207 کلمه «هو» است خاتمه یافت از عجائب و غرائب این تفسیر این بود که اولاً حقیر اصلاً مطالعه اي گرچه یک سطر باشد نکردم و اصولاً با خود کتابي و یا تفسيري همراه نداشتم. آنچه بود انشائاتی بود که بیان مي شد و مطالبی ناشنیده و ناخوانده و ناگفته بیان مي شد که من خودم هم تعجب مي کردم از رقت معني و علو مفاد و دقت مغزي و مراد، و پر روشن بود که القاء آنها از حضرت ایشان (آقای حدّاد) بود که حقیر در حکم بلند گویی حاکی آن معاني بودم چرا که تا بحال بنده چنین تفسيري را بدین وضع و کیفیت نگفته ام»(2).

ص: 233

1- نور مجرد ص 281

2- روح مجرد ص 206 - 208

5- «این تذکرات و گوشزدها در عین آنکه کنائی بود، آن قدر شفاف و روشن بود که ما می دانستیم خواطر و افعالمان همانند آینه در مقابل ایشان (جناب آقای طهرانی) می باشد و همه اینها از آن اشراف تام باطنی ایشان حکایت داشت، و اینکه آن آیت نور چگونه از سالکین و مریدان حضرت حق همچون مادری که طفل خود را در آغوش تربیت می گیرد مراقبت نموده و یک لحظه از آنان غفلت نمی کند که مبادا اسیر نفس شده و یا در دام شیاطین راه گرفتار شوند، گاهی مطالبی که به حقیر می فرمودند آنچنان عیان و روشن بود که اهل بیت حقیر بهت زده شدند و می گفتند: گویا ایشان داخل منزل ما را آشکار می بینند و مراقب ما هستند»⁽¹⁾

6- «مرحوم علامه آیه الله والد به بنده خصوصی می فرمودند: یکی از آقایانی که دست تولی به حضرت آقای حدّاد نداده بود که در اواخر عمر که در بستری افتاده بود، بنده به عیادتش رفته و گفتم: دیگر آفتاب عمر شما به لب بام رسیده، شما ولایت آقای حدّاد را قبول نمی کنید! علامه والد فرمودند: من می خواستم ایشان مومن (کمال الایمان) از دنیا برود، البته بعد از فوت نسبت به ایشان خوابهایی دیده شده و جای ایشان خوب است، در بهشت است، ولی به آن مقامی که مختص اولیای خداست و ما در نظر داشتیم ایشان بدان جایگاه برسند نرسیدند. این حکایت و کلام حضرت علامه والد پرده از عظمت مقام حضرت آقای حدّاد بر می دارد»⁽²⁾

ص: 234

1- نور مجرّد ص 336

2- همان ص 268

حضرت علامه والد می فرمودند: «مقامات و مکاشفات و کرامات، اثباتاً و نفیاً دلالت بر کمال سالک و عدم آن ندارند، بلکه اقتضای شاکله و نوع نفوس است که برخی زیاد می بینند و برخی کم برای بعضی باب مکاشفه باز است و برای بعضی بسته و چه بسا وجود این امور سدّ راه تعالی و رشد سالک شود و عطش طلب او را برای تحصیل حضرت پروردگار فرو نشانده و به همین امور خسیسه قانع شود»⁽¹⁾

اگر کرامات سالک نفیاً یا اثباتاً دلالت بر کمال یا عدم آن ندارد پس نقل کرامات صوفیه سودی ندارد و دلالت بر حقانیت آنها نمی کند بنابراین چه انگیزه ای موجب می شود که کرامات نقل کنید و به مناسبت‌های مختلفی از کارهای خارق العاده مشایخ صوفیه تبلیغ نمایند؟!

مثلاً فرزند علامه طهرانی می نویسد:

«حقیر مدت‌ها بود که با یک مشکل نفسانی درگیر بود که حلّ نشده و باقی مانده بود یکبار حضرت علامه والد ابتداءً درباره آن از حقیر سؤال فرموده و بنده مشکل را عرض کردم فرمودند: چرا تا بحال نگفتی آقا؟ اینکه چیزی نیست به مجرد اینکه این کلمات از دهان نورانی ایشان خارج شد مشکل حقیر بالمرّه برطرف شد نظیر این مساله برای حقیر در خدمت حضرت آقای حاج سید هاشم حدّاد اتفاق افتاد»⁽²⁾

و نیز نوشته اند: «حضرت آقای حدّاد نفسشان کیمیا بود هرچه اراده می کردند به مجرد اراده محقق می شد و گره های کور و مشکلات لا ینحلّ چه در امور مادی

ص: 235

1- نور مجرد ص 738

2- همان ص 337

و چه در امر سلوک و عقبات و کریوه های راه خدا به یک اشاره ایشان حلّ می شد ما بارها این امر را تجربه نموده بودیم(1)»

جدا از مؤمنین

«در مدّت حیات ایشان (علاّمه طهرانی) ابداً دیده نشده که با افرادی که در مسیر تقویت نفس بوده و گمشده خود را غیر از توحید حضرت پروردگار می دانستند، اگر چه انسان های خوب، اهل تهجد و زهد و ایثار بودند، حشر و نشری داشته باشند و می فرمودند: راه ما جداست»(2)

این در حالی است که احادیث ما را، به همنشینی با مومنان و صالحان فرا می خواند.

عن علي بن الحسين (عليه السلام): مجالسة الصالحين داعية الي الصلاح.(3)

عن النبي (صلى الله عليه وآله): مجالسة اهل الدين شرف الدنيا والآخرة.(4)

نسبت فعل خود به خدا

«می فرمودند: اهل توحید، افعال خود را به خدا نسبت می دهند و اگر کسی به خود نسبت داد، اناً کشف می شود که در راه متوقف شده و از توحید تنزل کرده و مبتلای به شرک شده است! در راه توحید من و ما وجود ندارد زیرا التوحید

ص: 236

1- همان ص 299

2- همان ص 729

3- کافی ج 1 ص 20

4- بحار ج 1 ص 199

اسقاط الاضافات يعني اين اضافه ها و نسبت هاي به خود و نفس را در توحيد بايد دور ريخت و فقط به خدا نسبت داد»(1)

«لا مؤثر في الوجود الا الله و لا عالم في الوجود الا الله و لا قادر في الوجود الا الله و لا حي في الوجود الا الله و لا ذات مستقلة في الوجود الا الله

روي اين اساس كه تمام اختيار و اراده و علم و قدرتشان عين اختيار و اراده و علم و قدرت خداست، تمام موجودات از سفلي گرفته تا علوي، و از ملكي تا ملكوتي، و از جسمي تا روحي و از ظاهري تا باطني، و از دنيايي تا اخروي، و در موجودات عالم طبع و طبيعت از هيولاي اوليه تا آخرين نقطه فعليت و كمال، هر چه هست و شده است و خواهد شد، همه و همه مخلوقات و مقدرات و معلومات خود اينهاست چون بنا به فرض، همه مخلوقات خداست و بس، و در اين مرحله از ولايت غير از خدا چيزي متصور نيست اند و خداوند هست، و هستي محض در مقام نيستي

محض است... بنا بر اين كار اولياء الله كار حق است و همه كارها از آنان ساخته است»(2)

پاسخ: بنا بر اين سخنان، عارف مي تواند تمام كارهاي شبانه روزي خود را مانند خوردن، آشاميدن، خوابيدن، راه رفتن و ... - العياذ بالله - به خدای جلّ و عزّ نسبت مي دهد. سبحانه و تعالي عما يقولون.

ص: 237

1- نور مجرد ص 730

2- همان ص 560 و روح مجرد ص 262 - 263

فرزند علامه طهرانی می نویسد: این داستان را (والدشان) کرارا نقل می فرمودند: «که مرحوم آیه الله معظم حاج میرزا حبیب الله خراسانی به زیارت مرقد مطهر حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) وارد شدند، و رویری حضرت ایستادند بعد از عرض سلام و زیارت و دعا، تکبیر گفته و رو به حضرت مشغول نماز شدند خدام جلو آمده و به ایشان عرض کردند: آقا قبله از این طرف است و شما رویری حضرت هستید و باید به آن طرف برگردید. این عالم بزرگوار فی البداهه این شعر را خواندند:

شد مشتبه ز کعبه به میخانه راه ما * ای خوشتر از هزار یقین اشتباه ما

یعنی گر چه در ظاهر مأمور به سجده به سوی کعبه هستیم ولی چون کعبه حقیقی امام (علیه السلام) است که شراب گوارای وصل و توحید رابه انسان می نوشاند، این اشتباه و رو کردن از کعبه به میخانه از هزار یقین برتر است.

مسئلاً نماز خواندن عمداً بسوی غیر قبله صحیح نیست اما اینکه مرحوم آیه الله خراسانی چنین کردند چه بسا بجهت شدت توجه به پروردگار و استغراق در عالم باطن، از ظاهر شده و تصور کرده اند که واقعا رو به قبله می باشند و لذا شروع به نماز نموده اند و شاید نور قاهره حضرت که همه عالم را فرا گرفته، در آن حال بر ایشان تجلی کرده و ایشان را احاطه نموده و سبب شده که ایشان آن جهت را قبله بدانند و به سوی آن نماز بگذارند»⁽¹⁾

ص: 238

لازم به ذکر است بنا بر مبنای صوفیه - وحدت شخصی وجود - عبادت همه اشیاء جایز است ابن عربی می گوید: «العارف المکمل من رأی کلّ معبود مجلی للحقّ یعبد فیہ - فالحقّ هو المعبود مطلقاً سواء کان فی صورة الجمع أو فی صورة التفصیل - و لذلك سمّوه کلّهم الهأ مع اسمه الخاصّ بحجر او شجر او حیوان او انسان او کوکب أو ملک» (1)

لزوم درس خواندن و استثناء آقای حدّاد

یک روز خدمت حضرت علامه والد عرض کردم: آیا رسیدن به خدا و لقاء حضرت حقّ، متوقف بر تحصیل این علوم رسمیه ظاهریه است؟ و سالک راه حقّ برای رسیدن به مقصد اسنی و مطلوب خود باید به این علوم اشتغال داشته باشد مگر نه این است که حضرت آقای حدّاد بدون خواندن این علوم، شاهد

وصل را در آغوش گرفته و به مقصد و مقصود خود رسیدند؟... پس چه می شود که ما، درس را یکباره رها کنیم و یا لااقلّ کمتر بخوانیم و اوقات خود را بیشتر در عبادت و انس با خدای خود صرف کنیم؟

ایشان در جواب فرمودند: «خواندن این دروس برای شما یک وظیفه است، دستور رسول خدا و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم این است مرحوم آقای قاضی به شاگردان طلبه خود که ممهّد برای درس بودن، دستور به خواندن این علوم تا درجه اجتهاد می دادند و حضرت آقای حدّاد نیز دستور به خواندن و فرا گرفتن این علوم می دهند» (2)

ص: 239

1- فصوص الحکم ص 195

2- نور مجرّد ص 115 - 116

«مرحوم علامه والد مي فرمودند: آقاي حدّاد دروس رسمي را فقط تا سيوطي خوانده بودند»(1)

پرسشي که پاسخ آن را از آثار علامه طهراني نيافتيم اين است که چرا جناب آقاي حدّاد از لزوم اکيد درس خواندن استثناء شده اند؟ در حالي که لزوم درس خواندن بحدّي است که دستور خدا و ائمه(عليهم السلام) شمرده شده چه دليلي، اين دستور را تخصيص زده است؟!

مطلب ديگر آنکه در کتاب نور مجرد آمده است که: «تمام دستورات شرايع الهي و دعوتهاي انبياء و اولياء براي حصول قابليت افناء است که چون اراده الهي به رسيدن سالکي به اين سعادت عظمي تعلق بگيرد، آن سالک به وسيله عمل به دستورات شرع، عوالم قبلي را پشت سر گذاشته و اين قابليت را تحصيل مي نمايد»(2)

اگر تمام دستورات شرايع بر حصول افناء است آيا رسيدن به آن مرحله، به درس و تحصيل علوم ديني نيازمند است يا خير نيازي به درس خواندن ندارد؟

در صورت اول چگونه آقاي حدّاد بدون تحصيل دانش ديني به مقام فناء رسيده اند؟!

و در صورت دوم چرا علامه طهراني آن همه تأکيد بر تحصيل علوم حوزوي مي کنند به طوري که آن را، دستور رسول خدا و ائمه طاهرين (عليهم السلام) توصيف مي نمايند؟

ص: 240

1- نور مجرد ص 270

2- همان ص 425

والد معظم در ترسیم شخصیت منکرین و معاندین عرفان و حکمت و اهل آن می فرمودند: «اینان گرفتار مثلثی هستند که یک ضلعش جهل، ضلع دیگر عناد و ضلع سوم بی حیایی است»⁽¹⁾

پاسخ: هر کسی که به نظرات فلاسفه و عرفاء اشکال می کند معاند نیست چنانکه علامه طهرانی، خود در بعض موارد، آراء فلاسفه را مردود می شمارد کما اینکه جناب آقای حدّاد نیز در مواردی، آراء ابن عربی را مورد اشکال قرار داده است.

علامه طهرانی در ردّ فلاسفه می نویسند: «اکثر فلاسفه که همّت بر تجرید عقل و ادراک معقولات گماشتند و عمر در آن صرف کردند، در این مقام بماندند و آن را وصول به مقصد حقیقی شمردند و به حقیقت چون مقصود اصلی شناختند، از

شواهد دگر مدرکات محروم افتادند و انکار آن کرده و در مرتبه ضلالت گم گشتند، فضلوا من قبل و أضلوا کثیراً»⁽²⁾

ابن عربی درباره فلسفه می گوید: «فرأیت علوما مهلکة ما اشتغل بها احد الا هلك من علوم العقل المخصوصة بأرباب الأفكار من الحكماء و المتکلمین فرأیت منها ما یؤدی صاحبها الي الهلاک الدائم»⁽³⁾

درباره آقای حدّاد می نویسند: «این مرد، مردی است که در علوم عرفانیه و مشاهدات ربانیه، استاد کامل و صاحب نظر است، بسیاری از کلمات محیی الدین

ص: 241

1- نور مجرد ص 581

2- الله شناسی ج 2 ص 83

3- فتوحات ج 2 ص 584

عربی را ردّ می کند و به اصول آنها اشکال می کند، و وجه خطای وی را مبین می نماید»⁽¹⁾

اگر بخواهید هر کسی را که به آراء فلاسفه و عرفاء نقّدی وارد می کند به مثلث مذکور توصیف کنید، در بسیاری از موارد، خود فلاسفه و عرفاء دچار این مثلث خواهند شد زیرا در مباحث مختلف، آنان، نظرات یکدیگر را ردّ کرده اند.

و اگر بخواهید تفصیل دهید و بگوئید کسانی مانند فقهاء و متکلمین موصوف به این مثلث هستند نه عرفاء و فلاسفه می گوئیم: هیچ دلیلی بر این تفصیل نیست اگر نقد علمی باطل است برای همه باطل است و اگر نقد عالمانه نیکوست برای همه نیکوست دیگر وجهی ندارد منتقدین را با این اهانت ها، از میدان بحث، خارج نمائید.

لقب علامه در خواب

«ایشان از ملقب شدن به القاب متعارفه همچون (آیه الله) به شدت تحاشی داشتند ولی بعدها در رؤیای صادقه ای به ایشان امر نموده بودند که نام خود را بر آثار مطبوع با لقب «علامه آیه الله» درج نمایند و ایشان نیز از آن پس به این امر رضایت دادند»⁽²⁾

لازم به ذکر است که در نزد عالمان دین خواب حجّت نیست مگر خواب معصومین (علیهم السلام) چنانکه در روایات نیز به آن تصریح شده است.

عن ابی بصیر عن ابی جعفر (علیه السلام): قال سمعته يقول: انّ لابیس شیطانا یقال له: هزع، یملاً ما بین المشرق و المغرب فی کلّ لیلة، یأتی الناس فی المنام.⁽³⁾

ص: 242

1- روح مجرد ص 123

2- نور مجرد ص 204

3- بحار ج 61 ص 159

عن الامام موسي بن جعفر (عليه السلام) (عليه السلام) عن أبيه (عليه السلام) عن آبائه (عليهم السلام): قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): الرؤيا ثلاثة: بشري من الله، و تحزين من الشيطان والذي يحدث به الانسان نفسه فيراه في منامه. (1)

بنابراین، کلام صاحب کتاب نور مجرّد در توصیف علامه طهرانی صحیح نمی باشد آنجا که می نویسد: «چه بگویم درباره ایشان که ساکنان بارگاه عالم قدس، او را علامه آیه الله می خوانند» (2)

در پایان این نوشتار ظهور خورشید عالم تاب و معلّم توحید را از خداوند منّان خواستاریم:

اللّهم وصلّ علي ولي أمرک القائم المومّل و العدل المنتظر...

اللّهم أظهر به دینک و سنّة نبيک حتّي لا يستخفي بشيءٍ من الحقّ مخافة احدٍ من الخلق.

اللّهم إنّنا نرغب اليک في دولة کریمّة تعزّ بها الاسلام و أهله و تدلّ بها النفاق و اهله...

اللّهم ما عرفتنا من الحقّ فحمّلناه و ما قصرنا عنه فبلّغناه ...

آمین یا رب العالمین.

ص: 243

1- بحار ج 61 ص 191

2- نور مجرّد ص 204

- 1- الاثنا عشرية. شيخ حر العاملي، تعليق: سيّد مهدي حسيني، دار الكتب العلمية
- 2- احقاق الحقّ وازهاق الباطل قاضي نورالله مرعشي مكتبة آية الله مرعشي قم، 1409
- 3- اسرار الآيات، ملاصدرا. ناشر: انجمن حكمت و فلسفه
- 4- الاصول من الكافي، ثقة الاسلام كليني، دار الكتب الاسلاميه، تهران 1365 ش
- 5- الله شناسي سيّد محمّد حسين طهراني انتشارات علامه طباطبائي مشهد
- 6- امام شناسي سيّد محمّد حسين طهراني انتشارات حكمت
- 7- اندیشه هاي كلامي شيخ مفيد. مارتين مكدرموت، ترجمه احمد آرام. انتشارات دانشگاه طهران
- 8- آيت نور. يادنامه علامه سيّد محمّد حسين طهراني گردآوري جمعي از فضلاء انتشارات علامه طباطبائي
- 9- بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، علامه مجلسي مؤسسة الوفاء، بيروت
- 10- بحوث في شرح العروة الوثقي، سيّد محمّد باقر صدر، علامه مجلسي مؤسسة الوفاء بيروت
- 11- بيان السعادة في مقامات العبادة، سلطان محمّد بن حيدر چاپ دوم، 1344 ش مطبعة دانشگاه طهران
- 12- تاريخ قيام 15 خرداد به روايت اسناد تأليف جواد منصورى انتشارات مركز اسناد انقلاب اسلامي
- 13- تعليقه علي نهاية الحكمه، محمّد تقى مصباح يزدي ناشر: موسسه در راه حق
- 14- تمهيد القواعد: صائن الدين علي بن محمّد التركة، مقدمه آشتياني، انتشارات وزارت فرهنگ و آموزش عالي
- 15- التوحيد، شيخ صدوق، تصحيح سيّد هاشم طهراني جامعه مدرسين حوزه علميه قم

- 16- توحيد علمي و ديني در مكاتب حكمي و عرفاني ميان آيتين علمين حاج سيد احمد كربلايي و حاج شيخ محمد حسين اصفهاني، محمد حسين طهراني انتشارات علامه طباطبائي
- 17- الحكمة المتعالية في الاسفار الاربعة ملاصدرا دار احياء التراث
- 18- حديقة الشيعة محقق اردبيلي
- 19- حقّ اليقين علامه محد باقر مجلسي انتشارات حوزه علميه قم
- 20- چشم و چراغ مرجعيت انتشارات دفتر تبليغات حوزه علميه قم.
- 21- رحيق مختوم عبدالله جوادي آملّي مركز نشر اسراء
- 22- رساله ي سير و سلوك منسوب به بحر العلوم سيد محمد حسين طهراني انتشارات حكمت
- 23- رسالة لبّ اللباب. سيد محمد حسين طهراني انتشارات حكمت
- 24- رساله مودّت . سيد محمد حسين طهراني
- 25- روح مجرد سيد محمد حسين طهراني . انتشارات علامه طباطبائي
- 26- شرح الاسفار الاربعة محمد تقي مصباح يزدي، نگارش: محمد تقي سبحاني، موسسه امام خميني
- 27- شرح فصوص الحكم (قيصري) محمد داود قيصري رومي. ناشر: شركت انتشارات علمي و فرهنگي
- 28- شوارق الالهام في شرح تجريد الكلام، فياض لاهيجي، انتشارات مهدي
- 29- صد و ده پرسش از فقيه اهل بيت آية الله العظمي آقاي حاج سيد محمد هادي حسيني ميلاني قدس سره.
- 30- العروة الوثقي و بهامشها تعليقات اعلام العصر
- 31- عين نضاخ (تحرير تمهيد القواعد) عبدالله جوادي آملّي، مركز نشر اسراء
- 32- عيون اخبار الرضا. شيخ صدوق انتشارات جهان 1378 ش
- 33- غرر الحكم و دررالكلم عبدالواحد بن محمد آملّي . انتشارات دفتر تبليغات قم 1366 ش
- 34- الفتوحات المكيه ابن عربي دار صادر . بيروت

- 35- فصوص الحكم ابن عربي انتشارات الزهراء 1370 ش
- 36- كشف الغطاء شيخ جعفر كاشف الغطاء انتشارات مهدوي اصفهاني
- 37- كشف الحق و نهج الصدق علامه حلي منشورات دارالهجرة قم
- 38- مجموعه آثار استاد شهيد مطهري در 27 جلد
- 39- مجموعه رسائل و مصنفات كاشاني كمال الدين عبدالرزاق كاشاني . ناشر: ميراث مكتوب
- 40- مثنوي مولوي
- 41- المستند في شرح العروة الوثقى. السيد ابوالقاسم الخويي، موسسه احياء آثار الامام الخويي
- 42- مصباح الانس محمد بن حمزه فناري تصحيح محمد خواجوي انتشارات مولوي
- 43- معاد شناسي سيد محمد حسين طهراني انتشارات حكمت
- 44- مفاتيح الغيب ملا صدرا ناشر: موسسه تحقيقات فرهنگي
- 45- محاضرات في المواريث آية الله السيد ابوالقاسم خويي. ناشر: موسسه السبطين. مقرر محمد علي خراسان
- 46- المقدمات من نص النصوص سيد حيدر آملی انتشارات توس 1367 ش
- 47- مستمسك العروة الوثقى، آية الله السيد محسن الحكيم منشورات مكتبة الداوري قم
- 48- مهر تابان . سيد محمد حسين طهراني انتشارات علامه طباطبائي
- 49- مرآت الاحوال جهان نما. احمد بن محمد علي بهبهاني با مقدمه و تصحيح علي دواني مركز فرهنگي نشر قبله
- 50- من لا يحضره الفقيه شيخ صدوق تصحيح علي اكبر غفاري جماعة المدرسين
- 51- نور مجرّد يادنامه علامه سيد محمد حسين طهراني، تأليف سيد محمد صادق طهراني، انتشارات علامه طباطبائي
- 52- نور ملكوت قرآن. سيد محمد حسين طهراني
- 53- وسائل الشيعه شيخ حر عاملي موسسه آل البيت 1412 ق

54- وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام. سید محمد حسین طهرانی. انتشارات علامه طباطبائی

55- ولایت فقیه در حکومت اسلام. سید محمد حسین طهرانی. انتشارات علامه طباطبائی

ص: 247

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

